پرسش ها و پاسخ ها

پیرامون عقاید شیخیه

(زمینه ساز بابیت)

تألیف:

علامه محقق و فقیه متبحر حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی (ره)

تحقیق:

مرکز تحقیقات کتابخانه مسجد سید

بسم الله الرحمن الرحیم

پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه (زمینه‌ساز بابیت)

نویسنده:

مرکز تحقیقات کتابخانه مسجد سید

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرسشها و پاسخها پیرامون عقائد فرقه شیخیّه (زمینه‌ساز بابیّت)

مشخصات کتاب

سرشناسه : شفتی بیدآبادی، محمدباقر بن محمدنقی، ۱۱۷۵؟-۱۲۶۰ق.

عنوان و نام پدیدآور : پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه (زمینه‌ساز بابیت)/ محمدباقر شفتی قدس سره معروف به حجه‌الاسلام؛ تحقیق مرکز تحقیقات کتابخانه مسجد سید. ۰۹۱۳۱۶۵۰۴۷۵

مشخصات نشر : قم: عطر عترت، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال: ۶-۰۲-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه:ص. [۲۴۷] - ۲۵۶.

موضوع : شیخیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : شیخیه -- عقاید

شناسه افزوده : مسجد سید اصفهان. کتابخانه. مرکز تحقیقات

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/۵/ش۷پ۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳۲۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۶۸۶۸۵

اشاره

عن داود بن سرحان عن أبی عبداللَّه عَلَيْهِ السَّلَام قال:

قال رسول اللَّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم:

إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِی- فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ- وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةِ- وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلَا يَطْمَعُوا فِی الْفَسَادِ فِی الْإِسْلَامِ- وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا منْ بِدَعِهِمْ- يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ- وَ يَرْفَعْ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِی الْآخِرَة

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرموده است:

هرگاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید، بیزاری خود را از آنها آشکار کنید و بسیار به آنها دشنام دهید و درباره‌ی آنها بد گویید و آنها را با برهان و دلیل خفه کنید که (نتوانند در دل مردم القاء شبهه کنند و) نتوانند به فساد در اسلام طمع کنند و در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و بدعت‌های آنها را یاد نگیرند و خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد.

کافی: ۳۷۵ / ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب مجالسة أهل المعاصی، ح ۴

پیش گفتار

بِسْمِ اللّه الرحمن الرحیم

حمـد و سپاس خـالقی را سزاست که مـذهب حق، روشن و آشکار ساخت اگر چه نادانـان در خـاموش سـاختن آن بسیار تلاش کرده‌اند.

بهترین درود و خالص‌ترین سلام بر آخرین فرستاده و هدایت کننده انسان‌ها به دین حق حضرت محمّد مصطفی و بر ادامه دهندگان راه او یعنی اهل بیت معصوم و مطهّرش، به ویژه منجی عالم بشـریّت مهـدی موعود – عجّل اللّه تعالی فرجه الشـریف و نفرین ابدی و دوری از رحمت پروردگار بر کسانی که با القاء شبهه، به انحراف راه حق پرداختند.

سبب اصلی به وجود آمدن فرقه‌های انحرافی و باطل در امّت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم را می‌توان در کلامِ گهربار خودِ آن حضرت یافت، که فرمودند:

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا- کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَهْلَ بَیْتِی عِتْرَتِی». {۱}

من در میان شما دو چیز گرانسنگ به یادگار می‌گذارم:

کتاب خدا و اهل بیتم را، اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد.

نمونه‌ای از انحرافـات که علّت پیـدایش آن فاصـله گرفتن از قرآن و اهـل بیت پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم بود، گرایش باطلیست که در عصر قاجار ظهور پیدا کرد و آن چنان به پیش رفت که فرقه‌ای خرافی و باطل با عقائد و افکاری مسموم و بی‌اساس به نام «کشفیّه» یا «شیخیّه» پدید آورد، که سر انجام دو فرقه گمراه و باطلِ دیگر به نام «بابیّه» و «بهاییّه» از آن متولّد گردید.

درباره‌ی کتاب حاضر

کتاب حاضـر پاسخی علمی و دندان شکن از عالم ربّانی و فقیه متبحّر مرحوم آیهٔ اللّه حاج سیّد محمّد باقر شفتی – معروف به «حجّهٔ الإسلام» – است که به پرسش‌های شخصی گمنام پیرامون بعضی عقائد فرقه شیخیّه {۲} پرداخته است.

آنچه پرسشگر را وادار به سؤال از عقائد دینی آن فرقه نموده، اینست که عقائد آنان «در میان مردمان ظاهر و منتشر، جمعی عقیده را بر آن مسائل محکم بسته و برخی بر رد و انکارِ آن نشسته، گروهی در منابر در نشر و شیاعش آمر و مُباهی و طایفه‌ای در مساجد در قر و ضیاعش ساعی و ناهی».

و در این میان که آراء و افکاری نو در جامعه آن روز نشر پیدا کرده و ایجاد اختلاف بین مردم نموده بود، بجاست که او یا هر کس دیگر این پرسش را مطرح کند:

«آیا توجّه و اقبال به کدام یک از این شاید و اجتناب و اعراض از کدام باید؟!».

بر همین اساس، وی شش پرسش در متن سؤال خود مطرح کرده که عبارتند از:

۱ – آیا حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَام خالق سموات و ارضین است؟

۲ – آیا خداوند اسم مخصوصش را که «اللّه» باشد، به حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَام تشریفاً و اکراماً کرامت فرموده است؟

۳ – آیا مرجع و مقصود ضمیرِ «إِیَّاکَ نَعْبُدُ و إِیَّاکَ نَسْتَعینُ» در سوره حمد، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام است؟

۴ – آیا ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلَام علل اربعه آفرینش عالمند؟

۵ – آیا معراج نبی اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم به جسم طبیعی عنصری بوده است؟

۶ – آیا انسان پس از مرگ به جسم عنصری دنیایی در قیامت محشور می‌شود یا به جسم هورقلیایی؟

و مرحوم حجّهٔ الإسـلام شـفتی – أعلی اللّه مقامه الشـریف – در پاسـخ به این پرسـش‌ها، با استناد به دلائلی چنـد از عقل و کتاب و سنّت، هر پرسـش را با تبحّر و روشن بینی خاص خود، پاسخ گفته و در پایان به صـراحت نظر خویش را راجع به فرقه شـیخیّه، چنین

بیان می‌فرماید:

«بر کافه مسلمین و قاطبه اهل دینِ سیّد المرسلین، لازم است اجتناب و اعراض و بیزاری از این کفره و مشرکین و خصمای دین مبین».

مرحوم علّامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب ارزشمندِ: «الذریعهٔ»، از این کتاب با نام «سؤال و جواب» یاد کرده و درباره‌ی آن می‌نویسد:

«به زبان فارسی و پیرامون بعضی عقائد شیخیّه است و در سال ۱۲۶۱ ه ق (یعنی یک سال پس از فوت مرحوم حجّهٔ الإسلام) به چاپ رسیده است. {۳}

معرّفی نسخه خطّی «سؤال و جواب» یگانه نسخه شناخته شده از کتاب حاضر،

نسخه کتابخانه آیهٔ اللّه مرعشی نجفی قدس سره است که در آغاز مجموعه خطّی به شماره ۵۰۸۱، می‌باشد؛ البته در فهرست این کتابخانه {۴} به نام «بعض مسائل اعتقادی» معرّفی شده و هیچ گونه اشاره‌ای به این که این کتاب پیرامون عقائد شیخیّه است، نشده است!

به هر حال، این نسخه به خطِّ نستعلیقِ شکسته در قرن سیزدهم در اصفهان، در هفت برگ نگاشته شده که بر بالای برگ نخستِ آن، این عبارت به چشم می‌خورد:

«سؤال و جواب افضل المجتهدین جناب حاج سیّد محمّد باقر أعلی اللّه مقامه ... از کتب موقوفه أقل الخلیقهٔ کلبعلی شرندی بر اولاد ذکور».

در گذشته گفتیم که: مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعهٔ» می‌نویسد:

کتاب حاضر در سال ۱۲۶۱ ه ق به چاپ رسیده است؛ ولی ما متأسّفانه به نسخه‌ای از این چاپ برنخوردیم، چنانچه تا چندی پیش خبری از نسخه خطّی آن نیز نداشتیم و خداوند – جل شأنه و علا – را شاکریم که نعمتِ کشف و رؤیت این نسخه و دستیابی به آن را نصیب ما فرمود.

شیوه تصحیح متن

تصحیح متن کتاب بر اساس تنها نسخه شناخته شده آن، یعنی نسخه کتابخانه بزرگ و ارزشمند آیهٔ اللّه مرعشی نجفی قدس سره، انجام پذیرفت.

پاره‌ای از ابهام‌های راه یافته در متن را با کمک دوستانِ فاضل روشن ساختیم و ایرادهای متن را تا آنجا که ممکن بود بر پایه بعضی قرائن و منابع برطرف کردیم؛ ولی با توجّه به تک نسخه بودن کتاب، خواندن برخی کلمات به خاطر نگارش کتاب به خط نستعلیق شکسته، ممکن نشد که در پی‌نوشت به آن اشاره کرده‌ایم.

برخی از کلمات که در متن آورده نشده ولی ذکر آنها ضروری می‌نمود، در میان کروشه] [@ آورده شد.

خود نیک می‌دانیم که متن حاضر خالی از اشتباه و لغزش نیست، زیرا نسخه‌ای دیگر از کتاب نیافتیم؛ لذا امید است که خوانندگان و صاحب نظران محترم با دیده خطاپوش بر آن نگریسته و ما را در برطرف کردن اشتباهات و کاستی‌ها راهنمایی و یاری نمایند.

سخن آخر

قبل از ارائه متن «سؤال و جواب»، ابتدا خلاصه‌ای از زندگی نامه مؤلّفِ کتابِ حاضر مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی، ارائه می‌گردد و

سپس برای آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز با فرقه شیخیّه و به ویژه مؤسّس و بنیانگذار آن و نیز عقائد و آراء و انشعابات این فرقه، مُقَدَّمه‌ای در چهار فصل و یک خاتمه تقدیم می‌شود.

باشد که نوری در اذهان برافروزیم و شاهراه حق نمایان کنیم و به عقبی گِردِ لوای مولا به سر بریم.

از تمام دوستان و بزرگانی که ما را در تهیّه این اثر و چاپ آن یاری رساندند، سپاسگزاریم و توفیق روز افزونِ آنها را از خداوند تبارک و تعالی خواستاریم.

و من اللّه التوفیق و علیه التکلان

جمعه ۱ آذر ۱۳۸۷ – ۲۲ ذی القعده‌ی الحرام ۱۴۲۹

اصفهان – مرکز تحقیقات کتابخانه مسجد سیّد

زندگی نامه مؤلّف

اشاره

بِسْمِ اللّه الرحمن الرحیم

سخن به پایه قدرش نمی‌رساند وَهْم

که همچو عرش بلند است و همچو شرع متین

نام

عالم و فقیه کامل، محقّق، علّامه، جامعِ معقول و منقول، مجتهدِ خبیر و بصیر مرحوم حجّهٔ الإسلام حاج سیّد محمّد باقر موسوی شفتی اصفهانی، از فحول علمای شیعه و مفاخر فقها و مجتهدین امامیّه در سده سیزدهم هجریست.

شهرت

شهرت و لقب مرحوم حاج سیّد محمّد باقر شفتی، «حجّهٔ الإسلام» است و ایشان در بین دانشمندان شیعه نخستین کسیست که به این لقب مشهور و معروف شده، البته در قرن سیزدهم چند نفر از دیگر بزرگان هم به این لقب نامیده شده‌اند، ولی هیچ کدام اهمیّت و شهرت و مقام مرحوم سیّد شفتی را نداشته‌اند.

از نگاه دیگران

اشاره

درباره‌ی شخصیّتِ علمی و اجتماعی فقیه و مرجع بزرگ مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر شفتی، افراد بسیاری ایراد سخن و اظهار عقیده نموده‌اند؛ عدّه بسیاری به مدح و ستایش وی پرداخته و بزرگی، علم، زهد، تقوا، فضائل اخلاقی و خدمات اجتماعی وی را ستوده‌اند و عدّه اندکی نیز بر وی و برخی از کارهای او، خرده گرفته و دهان به انتقاد و اعتراض گشوده‌اند.

امّا ستایش گرانِ سیّد حجّهٔ الإسلام – که تعداد آنها به بیش از صد نفر می‌رسد – در دو قالب نظم و نثر و به دو زبان فارسی و عربی، زبان به مدح و ستایشِ وی باز نموده‌اند، که گزارش و پرداختن به تمامی آن گفته‌ها، خود به نگارش کتابی جداگانه می‌انجامد، ولی در اینجا برای نمونه تنها به نقل گفتار بعضی از آنها، بسنده می‌کنیم.

در گفتار علماء و فقهاء

۱ – حکیم ملّا علی نوری قدس سره

وی در تایید نظر مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی دربارهٔ مسأله‌ای فقهی، او را با این او صاف ستوده است:
...عَلَامَهُ الْعَهْدِ فَقِيهٌ الْعَصْرِ حُجَّةُ الطَّائِفَةِ الْمُحِقَّةِ قبلت الْكِرَام الْبَرَرَةَ الْفَرِيدُ الدَّهْرِيِّ وَ الْوَحِيدُ العصرى مُطَاعٌ وَاجِبٌ الِاتِّبَاعِ مُعْظَمُ مَجْمُوعَةُ الْمَنَاقِبِ وَ الْمَفَاخِرِ آقا سَيِّدُ مُحَمَّدِ بَاقِرُ دَامَتْ بَرَكَاتِ فَضَائِلِهِ الْإِنْسِيَّةِ وَ شَمَائِلِهِ الْقُدْسِيَّةِ {۵}

۲ – مرحوم آیهٔ اللّه حاج محمّد ابراهیم کرباسی

ایشان از بزرگان اندیشمندان و فقهای نامی اصفهان است، که در علم و زهد و تقوا و دوری از امور دنیوی معروف و مشهور و داستان‌های احتیاطِ او در امور شرعیّه، بر سرِ زبان هاست و در متن کتاب‌های بسیاری ثبت شده، تا آنجا که مرحوم میرزا محمّد تنکابنی در شرح زندگانی وی می‌نویسد:
حاجی کرباسی را اعتقاد آن بود که اجتهاد در نهایت سختیست و آنان که مدّعی اجتهادند، اکثر مجتهد نیستند و اگر کسی ادّعای اجتهاد و مرافعه می‌نمود، حاجی او را تفسیق می‌کرد. {۶}
با توجّه به این ویژگی‌ها، سخن ایشان دربارهٔ سیّد حجّهٔ الإسلام چنین است:
اگر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در مدینه بود و مردم اصفهان قاضی می‌خواستند، آن حضرت آقا سیّد محمّد باقر را به قضاوت نصب می‌نمود. {۷}

۳ – علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری قدس سره

ایشان که سال‌ها در مجلسِ درسِ حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره شرکت می‌کرده و با وی بسیار معاشر و صمیمی بوده، در وصفِ آن بزرگوار می‌فرماید:
حجّهٔ الإسلام دین دار به تمام معنا بود، چنانچه تمامی متدیّنان و حافظان و خزینه داران دین، در برابر دیانت او تسلیم بودند؛ بلکه می‌توان گفت:
ایمان همه مردم تنها جزیی از ایمان حقیقی وی به شمار می‌آمد. من معتقدم در اثبات حقایق علمی و براهین عقلی و نقلی، کسی همتای او نبوده است. {۸}

۴ – محدّث خبیر مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی

ایشان مرحوم حجّهٔ الإسلام را این گونه توصیف می‌کند:
حجّهٔ الإسلام اطلاق می‌شود نزد شیعه بر سَیّدِ أجل، وحید الأیّام و مقتدی الأنام، سیّد العلماء العظام، سیّد محمّد باقر بن محمّد نقی موسوی شفتی اصفهانی قدس سره. جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود؛ در عبادات و مناجات و نوافل و اوراد، حکایات بسیار از آن جناب نقل شده و فوایدی که از آن بزرگوار به فقرا و سادات و طلّاب علوم می‌رسیده، زیاده از آن است که ذکر شود. {۹}

۵ – علّامه سیّد محسن أمین عاملی رحمه الله

وی در توصیف سیّد حجّة الإسلام می‌نویسد:
فقیه و امام و رئیس، ... او جامع بین مقامات دنیوی و اخروی و از مصادیقِ قول امام عَلَیْهِ السَّلَام بود که فرمود:
«خداوند متعال برای بعضی از افراد دنیا و آخرت را با هم روزی می‌کند»؛ از علم و فضل و تقوا و سخاوت و اهتمام در امور مسلمین و مقام ارجمند و کوشش در نشرِ احکام و شرایع و تعظیم شعائر اسلام و اقامه حدود و هیبت و عظمت در دل‌های حکّام و پادشاهان، چیزهایی که در هیچ یک از علما بدین گونه جمع نشده است. {۱۰}

در گفتارِ شُعَرا

اشاره

باری، شعرا هم به نوبه خود در مدح و منقبت حجّة الإسلام شفتی رحمه الله، به فارسی و عربی، اشعار بسیاری سروده‌اند؛ مرحوم تنکابنی در این زمینه گوید:
در مدایح او آنقدر از قصائد، عرب و عجم سروده‌اند که اگر جمع آوری شود، خود دیوان بزرگ و قطوری خواهد شد. {۱۱}
چنانچه معروف و مشهور است:
مرحوم سیّد حجّة الإسلام گرچه خود شعر نمی‌سرود، ولی شاعران و فاضلانی را گرد خود می‌پذیرفت و یک روز در هفته در جمع آنها حاضر می‌شد و به سروده‌های آنان گوش فرا می‌داد و برای تشویق و گاهی هم به عنوان کمکِ مالی، به آنها صِلِه می‌پرداخت.

میرزا محمّد علی زوّاره‌ای،

در این میان، یکی از آن شاعران به نام میرزا محمّد علی زوّاره‌ای، متخلّص به «وَفا»، تذکره‌ای پدید می‌آورد به نام «مآثر الباقریّة» و در آن بعضی از سروده‌های خود و پنجاه شاعرِ عصر خویش را که در ستایشِ سیّد حجّة الإسلام و مسجدِ بزرگِ او به نظم آورده‌اند، به همراه شرح حال کوتاهی از سرایندگان، گردآوری می‌کند. {۱۲}
ما در این مختصر به ذکر دو رباعی از کتاب تذکره بسنده می‌کنیم، یکی از محمّد مهدی خان، متخلّص به: «شحنه»، که می‌گوید:
باشند دو باقر به جهان، فخر انام
و آن هر دو پناه دین و پشت اسلام
از سنّت آن بازوی دین گشت قوی
وز همّت این، شرع نبی یافت نظام{۱۳}

حاجی سیّد محمّد زوّاره‌ای

و رباعی دیگر از حاجی سیّد محمّد زوّاره‌ای، متخلّص به: «بحری» است، که می‌گوید:
ای صاحب فضل و مجد و عز و اقبال
وی حامی دین و ماحی کفر و ضلال
زیبد که فلاطون زمان بنشیند

در حلقه تدریس تو در صف نعال {۱۴}

نسب

نسب شریف آن بزرگوار بنا بر آنچه خود در مُقَدَّمه کتاب «مطالع الأنوار» فرموده، با بیست و دو واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌رسد، که بدین ترتیب است:

سیّد محمّد باقر فرزند محمّد نقی (به نون)، فرزند محمّد زکی، فرزند محمّد تقی، فرزند شاه قاسم، فرزند میر اشرف، فرزند شاه قاسم، فرزند شاه هدایت، فرزند امیر هاشم، فرزند سلطان سیّد علی قاضی، فرزند سیّد علی، فرزند محمّد، فرزند علی، فرزند محمّد، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند اسماعیل، فرزند احمد، فرزند محمّدِ مجدور، فرزند احمد مجدور، فرزند محمّد أعرابی، فرزند أبوالقاسم أعرابی، فرزند حمزه، فرزند امامِ هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام. {۱۵}

نیاکان

نیاکان حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره بیشتر از دانشمندان محل خود بوده و کلمه «قاضی» در دنباله نام یکی از آنها، نشانه مقام و موقعیّت اجتماعی اوست، که نشان می‌دهد در حدود قرن دهم و آغاز حکومت و سلطنت پادشاهان صفوی می‌زیسته است.

پدر مرحوم حجّهٔ الإسلام، مرحوم حاج سیّد محمّد نقی (به نون)، در یکی از روستاهای زنجان، زندگی می‌کرده و پیشوایی مردم آن سامان را@ عهده‌دار بوده است.

از خصوصیّات زندگانی او هیچ گونه اطّلاعی در دست نیست، جز آن که شاید قبل از سال ۱۱۹۲ ه ق، در شفت وفات یافته {۱۶} و دیگر این که: وی فرزند دانشمندی جز سیّد حجّهٔ الإسلام داشته به نام:

محمّد زکی، که بزرگتر از حجّهٔ الإسلام بوده است. {۱۷}

تولّد

مرحوم سیّد حجّهٔ الاسلام، ضمنِ جواب مسأله‌ای شرعی که از ایشان استفتاء شده، می‌نویسد:

...چنانچه از سوانح ایّام در سال فوت کریم خان، یا سال بعد از آن، خودم در سن چهارده یا کمتر، مدّتی در آنجا (قریه دستجرده از توابع طارم علیا) بودم. {۱۸}

و بنا به گفته تاریخ نویسان که اتّفاق دارند بر این که: فوت کریم خان در سال ۱۱۹۳ ه ق رخ داده {۱۹}، پس سال تولّد سیّد حجّهٔ الإسلام، باید در سال ۱۱۷۹ یا ۱۱۸۰ و یا ۱۱۸۱ ه ق اتّفاق افتاده باشد.

چنانچه مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری قدس سره - از شاگردان سیّد حجّهٔ الاسلام - نیز در کتابِ شریف: «روضات الجنّات»، به همین تاریخ اشاره نموده، می‌فرماید:

سیّد حجّهٔ الإسلام در سال ۱۱۹۷ ه ق یا نزدیک به آن، در سن شانزده یا هفده سالگی به عتبات مشرّف گردیده است. {۲۰}

زادگاه

این فقیه و عالم فرزانه در یکی از روستاهای طارم علیای زنجان به نام «چَرْزَه» {۲۱} که در حدود پنجاه کیلومتری شهر زنجان و شصت کیلومتری شهر شفت واقع است، در یک خانواده متوسّطِ اصیل و روحانی چشم به جهان گشود و تا سن نزدیک به هفت سالگی در همین روستا اقامت گزید. {۲۲}

وی سپس به اتّفاق پدر و مادر و خانواده خویش به شفت، که در جنوب غربی شهر رشت واقع است، مهاجرت نمود؛ علّت این مهاجرت معلوم نیست، ولی شاید بنا به دعوت مردم شفت از آقا سیّد محمّد نقی – پدر مرحوم حجّة الإسلام – برای سرپرستی امور دینی و امامت جماعت و پیشوایی، بوده است.

مرحوم سیّد حجّة الاسلام در شفت تا سال ۱۱۹۷ ه ق، اقامت نمود و در این مدّت توانست مُقَدَّمات علوم حوزه از صرف و نحو و دیگر علوم مُقَدَّماتی را نزد پدر عالم و فاضل خویش و استادان آن سامان، به خوبی فرا گیرد. {۲۳}

دوران تحصیل

سیّد حجّة الاسلام پس از فرا گرفتن مُقَدَّمات علوم، در سال ۱۱۹۷ ه ق به سن شانزده یا هفده سالگی، جهت ادامه تحصیل و تکمیل علوم خویش، رهسپار عتبات عالیات در عراق می گردد. {۲۴}

مدّت زمان توقّف ایشان در اعتاب مقدّسه: کربلا، نجف و کاظمین، هشت سال به طول می‌انجامد؛ مدّت یک سال در شهر مقدّس کربلا به درس اساتیدِ طراز اول و مجتهدین بزرگی چون: مرحوم وحید بهبهانی و مرحوم حاج سیّد علی طباطبایی – صاحب ریاض المسائل – حاضر شده، پس از آن رهسپار شهر مقدّس و عالمپورِ نجف می گردد و نزد استادانی چون: سیّد بحرالعلوم و مرحوم کاشف الغطاء، به کسب علم و دانش می‌پردازد.

وی در سال ۱۲۰۴ ه ق به علّت ابتلاء به بیماری استسقاء، برای معالجه به شهر مقدّس کاظمین مهاجرت نموده و در طول مدّت مداوا، در سن بیست و پنج سالگی یا کمتر، نخستین اثر تألیفی خود به نام «الحلیة اللّامعة»، که شرحیست بسیار علمی و تحقیقی و مفصّل بر کتاب «البهجة المرضیّة» تألیف جلال الدین سیوطی، را به پایان می‌رساند. {۲۵}

او در همین شهر مقدّس از محضر پر فیض علّامه آقا سیّد محسن أعرجی، بهره‌مند می گردد و در نزد ایشان بحث قضاء و شهادات را می‌خواند و در همین راستا، دوم اثرِ علمی خود را به سال ۱۲۰۵ ه ق به رشته تحریر در می‌آورد. {۲۶}

سر انجام حجّة الإسلام پس از هشت سال تحصیل در شهرهای مقدّس عراق، در سال ۱۲۰۵ ه ق{۲۷} به ایران باز می گردد و ابتدا مدّت شش ماه در شهر مقدّس قم توقّف کرده و در این مدّت کوتاه از محضر مرحوم میرزای قمّی قدس سره – که از بزرگان علما و مجتهدین آن زمان بوده – بهره‌های فراوان می‌برد. او سپس راهی کاشان می‌شود و زمانی کوتاه به درس مرحوم ملّا مهدی نراقی قدس سره حاضر می‌شود.

وی سر انجام پس از گذراندن مراحل دشوار تحصیلی و نیل به مقامات عالی علم و اجتهاد، با کوله باری از دانش و معرفت و تقوا، در سال ۱۲۰۷ ه ق{۲۸} قدم به شهر اصفهان گذاشته و بالاخره پس از مدّتی تصمیم می گیرد که در همین شهر سکونت کند. {۲۹}

مرحوم حاج سیّد شفیع جاپلقی در «الروضة البهیة» گوید:

بعد از فراغ از تحصیل از عتبات عالیات به دیار عجم مراجعت کرد و با حاج محمّد ابراهیم کرباسی در اصفهان توطن اختیار فرمود و آن دو بزرگوار با هم صدیق و رفیق بودند. شنیده‌ام هنگامی که به اصفهان آمد از کتب جز یک جلد کتاب مدارک و از اموال غیر از سفره نان چیزی نداشت.

در مدرسه شاه که درش به طرف مدرسه چهارباغ باز می‌شد، سکونت گزید. طالبین علم و محصّلین از هر سو به گردش اجتماع نمودند. مدرّس مدرسه به وی رشک برد و او را بیرون کرد و او هم بدون هیچ عکس العملی از مدرسه بیرون رفت. {۳۰}

استادان

اشاره

استادان حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره در کربلا، نجف، کاظمین و سپس در قم و کاشان، عبارتند از:

۱ – مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم گیلانی قمّی

مدّت زمان تحصیل سیّد حجّهٔ الإسلام نزد مرحوم میرزای قمّی شش ماه و در شهر مقدّس قم بوده، ولی در همین مدّت کوتاه مرحوم حجّهٔ الإسلام بهره‌های فراوانی از محضر میرزای قمّی می‌برد، چنانچه به مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری – از شاگردان خویش – این مطلب را اظهار داشته، می‌فرماید:

برای من در این مدّت کم، به اندازه تمام مدّت تحصیلم در عتبات – یعنی هشت سال – ترقّی کامل حاصل گشت. {۳۱}

مرحوم میرزای قمّی از مشایخ اجازه سیّد حجّهٔ الإسلام نیز بوده و در اجازه روایتی که در چندین صفحه تنظیم و نگارش آن در شب عید فطر سال ۱۲۱۵ ه‍ ق پایان یافته، بر اجتهاد، نبوغ علمی، زهد و تقوای حجّهٔ الإسلام گواهی داده است.

۲ – علّامه آقا محمّد باقر بهبهانی قدس سره

مرحوم سیّد حجّهٔ الإسلام در ابتدای تحصیل، نزد مرحوم وحید بهبهانی، علم اصول فقه را فرا می‌گیرد؛ چنانچه خود سیّد در بعضی از اجازه نامه‌هایی که برای شاگردانش مرقوم فرموده، به این مطلب تصریح کرده، می‌فرماید:

در ابتدای تحصیل، نزد مرحوم آقا محمّد باقر بهبهانی، کتاب ارزشمندِ وی «الفوائد الحائریّهٔ» را، خواندم. {۳۲}

۳ – علّامه حاج شیخ جعفر نجفی رحمه الله

(معروف به: کاشف الغطاء) مرحوم حجّهٔ الإسلام از محضر مرحوم کاشف الغطاء در نجف اشرف بسیار استفاده می‌برد و موفّق به کسب اجازه از وی نیز می‌گردد، که متأسّفانه تاکنون به آن اجازه دست نیافته‌ایم.

۴ – آخوند ملّا علی نوری مازندرانی رحمه الله

وی با میرزای قمّی کمال صداقت و ارادت داشته و در اصفهان به حاجی کرباسی و سیّد حجّهٔ الإسلام ارادت می‌ورزیده و پس از فوت میرزای قمّی، از سیّد حجّهٔ الإسلام تقلید می‌کرده است.

مرحوم آخوند در ماه رجب سال ۱۲۴۶ ه‍ ق در اصفهان وفات می‌کند و مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی بر او نماز می‌خواند و سپس بدن او به نجف اشرف منتقل و در عتبه مقدّسه رواق مطهّر، به خاک سپرده می‌شود.

او شعر نیز می‌سروده، از اشعارش این رباعیست که در وصفِ مَدْرَسِ {۳۳} مرحوم حجّهٔ الإسلام سروده:

این کاخ خجسته مطلع انوار است

سرّیست در آن که مخزن اسرار است

برجیس در او خادم و ادریس جلیس

چون مدرسِ خاص زبده اخیار است {۳۴}

تراجم نگاران اشاره‌ای به شاگردی مرحوم حجّهٔ الإسلام نزد آخوند ملّا علی نوری نکرده‌اند، تنها مؤلّفِ «قصص العلماء» می‌نویسد:

سیّد و حاجی کرباسی در سوابق ایّام در خدمت آخوند درس خوانده بودند. {۳۵}

۵ – علّامه حاج سیّد علی طباطبایی قدس سره

سیّد حجّهٔ الإسلام در کربلا به درس این عالم فقیه حاضر شده و از وی بهره فراوان می‌برد.
چنین حکایت شده که: در زمانی که حجّهٔ الإسلام نزد آقا سیّد علی طباطبایی، در کربلای معلا درس می‌خواند، حجّهٔ الاسلام به نحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنه آن هم از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش یومیه یکسر معطل و فاقد و عادم و آقا سیّد علی شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام به جهت حجّهٔ الإسلام می‌برد. {۳۶}

۶ – آیهٔ اللّه حاج سیّد محسن اعرجی کاظمینی رحمه الله

مرحوم حجّهٔ الإسلام در شهر مقدّس کاظمین، نزد این عالم فاضل و فقیه زاهد، مبحث «قضاء و شهادات» را می‌خواند و کتابی هم در این موضوع، در شهر مقدّس کاظمین می‌نگارد، که علّامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره در کتاب ارزشمندِ «الذریعهٔ»، به نقل از مرحوم آقا سیّد حسن صدر کاظمینی می‌نویسد:
این کتاب از تقریرات درس استادش مرحوم آقا سیّد محسن اعرجیست. {۳۷}

۷ – علّامه مجاهد آقا سیّد محمّد طباطبایی قدس سره

در کتب تراجم و رجال اشاره‌ای به شاگردی مرحوم سیّد حجّهٔ الإسلام نزد سیّد مجاهد و یا اجازه داشتن ایشان از وی نشده است، تنها مرحوم حاج سیّد محمّد شفیع جاپلقی (متوفّی ۱۲۸۰) – از شاگردان سیّد حجّهٔ الاسلام – در اجازه نامه: «الرَّوْضَهُ الْبَهِیَّهُ فِی الطُّرُقِ الشفیعیهٔ»، ضمن شرح حال حجّهٔ الإسلام، نام استادان ایشان را آورده و می‌نویسد:
...و علی السیّد الأستاد آقا سیّد محمّد أیضاً. {۳۸}

۸ – علّامه حاج سیّد محمّد مهدی طباطبایی قدس سره

(سیّد بحرالعلوم) مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی در نجف اشرف به درس مرحوم سیّد بحرالعلوم حاضر می‌شود و مدّت زیادی از محضر او استفاده می‌برد؛ وی در اجازاتش به شاگردی خود نزد سیّد بحرالعلوم تصریح کرده و او را چنین ستوده:
زُبْدَهٔ الْعُلَمَاءِ الْمُحَدِّثِینَ وَ عُمْدَهٔ الْفُضَلَاءِ الْمُتَبَحِّرِینَ أَعْلَمُ عُلَمَاءِ الزَّمَانِ مُرْبِی عُلَمَاءِ الْأَعْیَانِ سُلْطَانُ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِینَ بَرْهَانُ أَهْلِ الْحَقِّ وَ الْیَقِینِ نَامُوسُ شَرِیعَهِ جَدِّهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ سَیِّدِنَا وَ أُسْتَادُنَا السَّیِّدُ مُحَمَّدِ مَهْدِیٍّ الطباطبایی النَّجَفِیُّ مَسْکَناً وَ مَدْفِنًا {۳۹}

۹ – مرحوم ملّا محمّد مهدی نراقی

در کتاب «معارف الرجال» {۴۰} می‌نویسد:
مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی در کاشان به درس مرحوم ملّا محمّد مهدی نراقی حاضر شد.

مشایخ اجازه

اشاره

مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری – از شاگردان مبرّز حجّهٔ الإسلام – در کتاب «روضات الجنّات» می‌نویسد:

حجّة الإسلام به من فرمود:

در آن روزگار که به کسب کمال می‌پرداختم، انگیزه‌ای برای گرفتن اجازه از اساتیدِ خود نداشتم و مانند بعضی که خواهان ریاست بودند، در این اندیشه شب را به روز نمی‌آوردم، با آنکه روش برخورد استادان با من به گونه‌ای بود که انتظار داشتند از آنان کسب اجازه نمایم و آنها نیز بی‌درنگ و به محض اظهارِ من، خواسته مرا اجابت می‌کردند؛ به همین مناسبت از اجازه روایتِ مروّج بهبهانی و سایر دانشمندان زمانِ او محروم ماندم، ای کاش چنان بی‌نیازی را در خود احساس نمی‌کردم و این رویّه را سیره خود قرار نداده بودم، تا امروز این گونه محرومیّت نصیب من نمی شد. {۴۱}

در هر صورت، حجّة الإسلام شفتی قدس سره از شش تن از مجتهدان بزرگ زمانِ خویش اجازه دریافت کرد، که عبارتند از:

۱ – مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم قمّی گیلانی

مرحوم محقّق قمّی در اجازه‌ای که در چندین صفحه تنظیم شده و نگارش آن شب عید فطر سال ۱۲۱۵ ه ق پایان یافته، علاوه بر اجازه نقل روایت، گواهی بر اجتهاد، نبوغ علمی و زهد و تقوای حجّة الإسلام نیز داده است. {۴۲}

۲ – مرحوم سیّد محمّد مهدی موسوی شهرستانی

مرحوم شهرستانی در اجازه یک صفحه‌ای خود به سیّد حجّة الإسلام – که به تاریخ: اواخر رمضان سال ۱۲۱۱ ه ق می‌باشد – وی را به این او صاف ستوده است:

الْعَالِمُ الْفَاضِلُ الْجَلِيلُ الْكَامِلُ مَوْلَانَا الْأَكْرَمُ الْأَمْجَدُ الْوَلَدُ الرُّوحَانِيِّ السَّيِّدُ مُحَمَّد بَاقِر بْنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدُ نَقِيُّ الشفتي الْجِيلَانِيِّ {۴۳}

۳ – مرحوم آیة اللّه شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء)

حجّة الإسلام شفتی قدس سره در اجازه‌ای که برای سیّد قوام الدین قزوینی مرقوم فرموده، مرحوم نجفی را از مشایخ خود شمرده و در وصف او می‌نویسد: {۴۴}

۴ – مرحوم أمیر سیّد علی طباطبایی حائری

ایشان از مشایخ اجازه مرحوم سیّد حجّة الإسلام بوده و سیّد در اجازات خود، وی را با این او صاف ستوده:

شَمْسُ فَلَكِ الْإِفَادَةِ وَ الْإِفَاضَةِ بَدْرُ سَمَاءِ الْمَجْدِ وَ الْعِزِّ وَ السَّعَادَةِ مُحْيِي قَوَاعِدِ الشَّرِيعَةِ الْغَرَّاءِ مقننُ قَوَانِينِ الِاجْتِهَادِ فِي الْمِلَّةِ الْبَيْضَاءِ فَخْرُ الْمُجْتَهِدِينَ مَلَاذُ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ مَلْجَأُ الْفُقَهَاءِ الْكَامِلِينَ سَيِّدِنَا وَ اسْتَأْذَنَّا الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَمِيرُ السَّيِّدُ عَلِي الطباطبايي الْحَائِرِيُّ. {۴۵}

۵ – مرحوم سیّد محسن أعرجی بغدادی

مرحوم حجّة الإسلام در اجازاتش، از وی چنین یاد می کند:

سَيِّدِنَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْوَفِيُّ الْوَرَعُ الْعَابِدُ الْعَالِمُ الزَّكِيُّ قُدْوَةٌ الْعِبَادِ وَ الزُّهَّادِ وَ النساك مَوْلَانَا الْعِمَاد السَّيِّدُ الْجَلِيلُ السَّعِيدُ النَّبِيلِ سَيِّدُنَا السَّيِّدُ مُحَسِّن الْبَغْدَادِي {۴۶}

۶ – مرحوم شیخ سلیمان عاملی کاظمینی

حجّة الإسلام شفتی در اجازه‌ای که برای سیّد قوام الدین قزوینی نوشته، او را از مشایخ خود شمرده و از وی چنین یاد می کند:

«شَیْخُنَا الْعَالِمُ الْعَامِلُ الْکَامِلُ شَیْخُنَا الْمُعَظَّمُ الْمُکَرَّمِ الشَّیْخُ سُلَیْمَان بْنِ الشَّیْخِ الْمَعْتُوقِ الْعَامِلِیِّ» {۴۷}

ویژگی‌های اخلاقی

اشاره

مرحوم علّامه خوانساری، از شاگردان مرحوم حجّهٔ الإسلام، درباره‌ی خصوصیّات اخلاقی و رفتاری استاد خویش می‌نویسد:

در نرمی و ملایمت آن قدر اخلاقش لطیف و ملایم بود که من اخلاق او را همیشه به اخلاق جد بزرگوارش حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تشبیه می‌کردم. در حلم و بردباری او را حلیم‌ترین افراد در مقام فرو بردن خشم و غیظِ خود دیدم.

در صبر و تحمّل به گونه‌ای بود که بیشتر از همه بر نفس خویش تسلّط داشت و مانند کوهی مقابل اندوه‌ها و مشکلات پا بر جا بود و هرگز تزلزل و ضعف در وجود او راه پیدا نمی‌کرد.

در صفای نفس و وسعت نظر به گونه‌ای بود که اگر بسیاری از اشخاص و یا بستگان و برادران او در مقام قطع ارتباط با او بودند، او همیشه در برقراری روابط با آنها و احسان به آنها کوشا بود ... در توجّه و رعایت آداب عرفی و حسن معاشرت، یگانه روزگار بود و همه در برابر بزرگواری و خوش رفتاری او خاضع بودند. {۴۸}

سخاوت

اشاره

سخن از سخاوت مرحوم حجّهٔ الإسلام و بخشش‌های بسیار او، تنها به این مختصر تمام نمی‌شود، بلکه نیاز به تالیف کتابی جداگانه دارد، ولی برای نمونه در اینجا به سخن چند تن از بزرگان درباره‌ی کرم و بخشش سیّد حجّهٔ الإسلام و نیز نمونه‌ای از بخشش‌های وی اشاره می‌کنیم.

[سخن بزرگان]

[نمونه] ۱

مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری در کتاب «روضات الجنّات» می‌فرماید:

حجّهٔ الإسلام در جود و بخشش به پایه‌ای بود که می‌توان گفت:

همه موجودات در گرو احسانِ او بوده و او از علم و مال و مقام نسبت به هیچ یک از نیازمندان دریغ نمی‌داشت. {۴۹}

[نمونه] ۲

مرحوم میرزا محمّد علی مدرّس می‌نویسد:

فوائدی که از وی به سادات و فقرا و طلّاب علوم دینیّه عائد می‌گردید، خارج از حدِّ احصا می‌باشد. {۵۰}

نمونه‌ای از سخاوت

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» می‌نویسد:

روزی از منزلِ خود به مدرسه میرزا حسین (که در کنار مسجد سیّد قرار دارد) می‌رفتم، در بین راه به کوچه کنار خانه سیّد حجّهٔ الإسلام گذارم افتاد. جمعیّت زیادی از فقرا و سادات را دیدم که به سمتِ خانه سیّد می‌رفتند، به گونه‌ای که از زیادی عدّه آنان، عبور از کوچه سخت شده بود.

علّت را پرسیدم، جواب دادند:

نزدیک به هشتصد تومان سهمِ مبارکِ امام عَلَیْهِ السَّلَام از بروجرد آورده‌اند نزد سیّد حجّهٔ الإسلام و ایشان دستور فرموده‌اند فقرا و سادات را خبر کنند تا آن پول را بین ایشان تقسیم کند و وی تمام آن پول را در نیم ساعت تقسیم نمود. {۵۱}

عبادت

عبادت حجّهٔ الإسلام حاج سیّد محمّد باقر شفتی «به گونه‌ای بود که از نصف شب تا به صبح به گریه و زاری و تضرّع اشتغال داشته و در صحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان می‌گردید و دعا می‌خواند و تا صبح بر سر و سینه‌اش می‌زد.

وی در اواخر زندگانی آن قدر گریسته بود و ناله و بی‌قراری کرده بود که او را باد فتق عارض شده بود و اطبّا هر چه معالجه کردند، مفید واقع نشد، تا این که او را از گریه منع کردند و گفتند:

گریه بر تو حرام است، پس هر زمان که به مسجد می‌رفت، ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نمی‌رفتند، مگر زمانی که از مسجد بیرون می‌آمد». {۵۲}

مرحوم آیهٔ اللّه سیّد حسن صدر کاظمی از پدر خود نقل می‌کند که:

پدرم – قدّس سرّه – می‌گفت:

گوشه‌های چشم حجّهٔ الإسلام از اثر کثرت گریه کردن در مقام تهجّد مجروح شده بود. {۵۳}

و میر سیّد علی جناب، زهد و عبادت سیّد حجّهٔ الإسلام را این گونه توصیف می‌کند:

دیگر از خصال او حالت تهجّد و تضرّعات او بوده است که می‌گویند و نوشته‌اند:

مکرّر نماز صبح را با وضوی مغرب و عشا به جا آورده. تضرّع او مخصوصاً در مجلس روضه خوانی طوری صدا دار و بلند بوده است که صدای آن را در قبرستان آب بخشان شخصی مدّعی شد شنیدم، که به خط مستقیم قریب هفتصد ذرع می‌شود. {۵۴}

نمازِ سیّد حجّهٔ الإسلام

مرحوم تنکابنی می‌نویسد:

او همه نماز را با خضوع تمام و با حزن، بلکه با گریه قرائت می‌کرد و بر هر مستمعی واضح می‌شد که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه می‌خواند و در زیر کف‌های دست هم مهر می‌گذاشت؛ مجملاـ نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع، عدیل و بدیل نداشت، بلکه مستمع را هم گریه غالب می‌شد. {۵۵}

تدریس

آنچه از گفتار گذشتگان درباره‌ی شیوه تدریس مرحوم سیّد حجّهٔ الإسلام استفاده می‌شود، آن است که: درس را محقّقانه و بسیار دقیق بیان می‌فرمود، در نقل هر مسأله از مسائل فقهی کلّیه گفتار بزرگانِ از مجتهدین و صاحب نظران را نقل می‌فرمود و در بیان

مطالب تمام وجوه و احتمالات را به تفصیل شرح می‌داد، به گونه‌ای که هیچ نکته مجهولی را برای شاگردانش باقی نمی گذارد، سپس به نقض و ابرام و نقد و انتقاد کلمات فقهاء می‌پرداخت و در تأیید یا رد گفتار آنها می کوشید و گفته آنها را با ادلّه عقلی و نقلی بیان می‌فرمود. وی نسبت به فقهاء و دانشمندان گذشته، کمال احترام را رعایت می کرد و همیشه نام آنها را با عظمت و بزرگی یاد می‌نمود.

مرحوم علّامه حاج میرزا محمّد باقر خوانساری در وصفِ مجلسِ درسِ استادِ خویش گوید:

در مواقع تدریس با مناسبتِ مختصری به شرح احوال راویان حدیث اشاره می کرد و درسش منحصر به فقه و حدیث بود و تعمّقی در اصول و @ امثالآن نمی‌نمود. {۵۶}

و به سبب همین ویژگی‌ها بوده که عدّه بسیاری از دوست داران علم و دانشِ الهی، در محضر او جمع شده و از برکاتِ علمی و معنوی او بهره‌مند گردیدند.

شاگردان

از ثمرات مجلس درس حجّهٔ الإسلام شفتی، می‌توان به تربیت و تعلیم شاگردانی اشاره کرد که هر یک مرجعِ عصر خویش گردیدند.

محقّق نامدار مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی، در کتاب ارزشمندِ: «بیان المفاخر» {۵۷} – که آن را در شرح زندگانی سیّد حجّهٔ الإسلام نگاشته – نام و شرح زندگانی یکصد و چهل @ وهشت نفر از شاگردان سیّد حجّهٔ الإسلام را آورده، که ما در اینجا تنها به ذکر نام تعدادی از آنان بسنده می کنیم:

۱ – آیهٔ اللَّه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری (صاحب کتاب: روضات الجنّات)

۲ – مرحوم آیهٔ اللَّه حاج محمّد جعفر آباده‌ای.

۳ – آقا محمّد مهدی کرباسی (فرزند مرحوم حاجی محمّد ابراهیم کرباسی و داماد سیّد حجّهٔ الاسلام)

۴ – ملّا علی اکبر خوانساری رحمه الله.

۵ – مرحوم ملّا احمد تربتی.

۶ – ملّا عبداللَّه زنوزی (حکیم و فیلسوف شهیر)

۷ – علّامه سیّد محمّد حسن موسوی (معروف به مجتهد)

۸ – مرحوم آیهٔ اللَّه میر سیّد حسن حسینی (معروف به مقدّس)

۹ – میرزا محمّد تنکابنی (مؤلّف کتاب: قصص العلماء)

۱۰ – مرحوم آیهٔ اللَّه حاج سیّد فضل اللَّه استرآبادی.

۱۱ – ملّا محمّد علی محلّاتی قدس سره.

۱۲ – مرحوم حاج سیّد محمّد شفیع جاپلقی.

داوری

▲سیّد حجّهٔ الاسلام، چنان چه معاصر او مرحوم وفا زوّاره‌ای در کتاب: «تذکره مآثر الباقریّهٔ» نوشته:

دو روز تشریف فرمای مَدْرَسِ مقدّس می‌شوند، روز دوشنبه را به مرافعه و روز چهارشنبه را به شنیدن اشعار شعرا اختصاص می‌دادند. {۵۸}

حجّةُ الإسلام شفتی قدس سره در امور قضایی، از فراست عجیبی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که حیله‌ها، تزویرها و سند سازی‌های عجیب - که در آن زمان‌ها متداول بود - در محضر وی کارگر نمی‌افتاد.

▲مرحوم ملّا محمّد تنکابنی - از شاگردان مرحوم حجّة الإسلام - درباره‌ی قضاوت وی گوید:

احکامِ ایشان در نهایتِ اتقان و استواری بود و در حکم دادن بسیار دقّت می‌فرمود و مرافعات را طول می‌داد و گاهی اتّفاق می‌افتاد که یک مرافعه و نزاع میانِ دو نفر را مدّت یک سال، یا کمتر و یا بیشتر، به تأخیر می‌انداخت و تا یقین به حقیقتِ موضوعی حاصل نمی‌کرد، حکم صادر نمی‌فرمود. آن جناب در امرِ قضاوت فراست و زیرکی عجیب داشت؛ چنانکه فقها در کتابِ قضاوت، فراست را یکی از صفاتِ قاضی شمرده‌اند. {۵۹}

▲استاد جلال الدین همایی درباره‌ی قضاوت سیّد حجّة الإسلام می‌نویسد:

سیّد حجّةُ الإسلام، عادت داشت خلاصه معاملات و احکام قضایی را در دفتری مخصوص ضبط کند، به همین سبب هیچ گاه احکام متناقض از وی صادر نگردید. {۶۰}

اجرای حدود الهی

میر سیّد علی جناب (متوفّای ۱۳۴۹ ه ق)، درباره‌ی اجرای حدود توسط مرحوم حجّة الإسلام شفتی، می‌نویسد:

دیگر مسأله اجرای حدود او بوده است، که مهمترین عبادات خود آن را می‌دانسته، حتّی وقتی جهت استسقاء جمعیّت از شهر به منزل او رفته بودند، که به اتّفاق بروند در مسجد مصلّای تخت فولاد، سیّد مردم را به بهانه‌ای متفرّق می‌کند و یک نفر سارق که در آن وقت محکوم به بریده شدن دست بوده است، حاضر می‌سازد و با قلم و مرکّب حد بریدن را روی دستِ سارق معیّن کرده، به مباشر این قبیل امور خود حکم می‌کند تا می‌بُرَد؛ اتّفاقاً در آن نزدیکی هم باران می‌آید و موافق می‌شود با عقیده سیّد که: اجرای حدود باعث نزول رحمت است. {۶۱}

در اینجا لازم به ذکر است که: اجرای حد شرعی به دست خودِ مرحوم حجّةُ الإسلام، تنها یک یا دو مرتبه گزارش شده و بقیّه موارد را مباشرین و عاملانِ سیّد به عهده می‌گرفتند و چنانچه حکایت شده:

خودِ حجّةُ الإسلام پس از اجرای حد، به پیروی از جد بزرگوارِ خود مولی الموحّدین حضرت أمیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَام، بر جنازه و پیکرِ کشته شدگان، نماز می‌خواند و در حالِ نماز به راز و نیاز با معبودِ خویش پرداخته، از برای آنها طلبِ عفو و بخشش می‌نمود و گاه هم در بینِ نماز از شِدَّت گریه غش می‌کرد. {۶۲}

سفر به مکّه

اشاره

بنا به فرموده خودِ حجّةُ الإسلام قدس سره در کتابِ: «مناسک حج»، ایشان در سال ۱۲۳۱ ه از راه دریا مشرّف به مکّه معظّمه شده {۶۳} و پس از زیارتِ حرمین شریفین، به زیارت اعتاب مقدّسه ائمّه عَلَیْهِمُالسَّلَام در عراق مشرّف می‌گردد.

در کتابِ: «تاریخ علماء و شعرای گیلان» آمده:

و زیارت حج ایشان معروف است که دو هزار شیعه در رکابش به حج مشرّف شدند. {۶۴}

مرحوم سیّد حجّة الاسلام در این سفرِ روحانی، خدمات شایسته‌ای انجام می‌دهد، که عبارتند از:

۱ - تعیین حدود طواف

مرحوم انصاری در این باره گوید:
در حج بیت اللّه، علمای مذاهب اربعه {۶۵} تمکین مقامِ بزرگش را نمودند و میخ‌هایی که برای تعیینِ حدودِ طواف به زمین نصب فرمود را پذیرفتند و شیعه را در رُکنِ شافعی متعرّض نشدند. {۶۶}

۲ – تعیین حدود عرفات

میرزا حسین فراهانی در سفرنامه‌اش – که در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ به مکّه معظّمه مشرّف گردیده – آورده:
از منی تا عرفات با شتر و شقاف چهار ساعت راه است و به جهت حد عرفات این طرف و آن طرف راه دو میل سه ذرعی از گچ و آجر ساخته‌اند، عجم‌ها گفتند:
مرحوم حاجی سیّد محمّد باقر اصفهانی در سفری که به بیت اللّه آمده، عرفات را تحدید نموده و به جهت علامت حدود آن، این دو میل را ساخته است. {۶۷}

۳ – باز ستاندن زمین‌های فدک و واگذاری آن به سادات مدینه

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» در این باره می‌نویسد:
و زمانی به مکّه مشرّف شد، زمان محمّد علی پاشاه مصری بود و با او مراوده داشت، باغ فدك را از او گرفت و به سادات مدینه واگذار کرد. {۶۸}
و مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عبدالکریم گزی نیز در کتاب «تذکره‌ی القبور» می‌نویسد:
و در سفر مکّه غرائبی از او نقل می‌کنند که یکی پس گرفتن فدك باشد، ولی همین قدر معلوم است تصرّفات بسیار کرده. {۶۹}
ادیب و شاعر ماهر، مرحوم حاج میرزا حبیب اللّه نیّر، ضمن اشعاری که در مدح حجّة الإسلام به عربی سروده، به این مطلب اشاره نموده، می‌گوید:
مِيرَاثُ أَوْلَادِ الزَّهْرَاءِ استرد لَهُمْ
مِنْ غاصبی فَدَك فِي طَوْفِهِ الحرما {۷۰}

آثار علمی

اشاره

مرحوم حجّة الإسلام شفتی قدس سره آثار ارزشمندِ قلمی بسیاری از خود به یادگار گذاشت، که به بیش از هفتاد عنوان کتاب و رساله در موضوعات مختلف می‌رسد، که تاکنون مورد استفاده و بهره برداری دانشمندان علوم دینی بوده است.
نخستین اثر علمی سیّد حجّة الإسلام، کتاب: «الحلیة اللّامعة للبهجة المرضیّة» است که جزء نخست آن در ماه رجب سال ۱۲۰۴ ه ق در شهر کاظمین، به رشته تحریر درآمده و آخرین اثر ایشان اجازه‌ایست که برای یکی از شاگردان خود، در ۲۳ ربیع الأوّل سال ۱۲۶۰ ه ق – یعنی چند روز قبل از وفات – مرقوم فرموده است.. {۷۱}
اینک می‌پردازیم به گزارش کوتاهی پیرامون تألیفات حجّة الإسلام شفتی قدس سره، که در موضوعات: فقه، اصول، حدیث، رجال و نحو، ترتیب یافته است.

فقه

۱ – مَطَالِعُ الأَنْوار فی شَرحِ شَرَائع الإِسْلام

این کتاب شرحیست بسیار جامع و مفصّل در شش جلد، که تنها شامل شرح «کتاب الصلوة» از کتاب شرائع الإسلام تألیف محقّق حلّی قدس سره، تا بحث «صلوة الأموات»، می‌باشد.

کتاب مزبور بین سال‌های ۱۴۰۹ – ۱۴۰۲ ه ق، از روی تصویرِ نسخه‌ای خطّی که به خطِّ نسخ و تذهیبِ زیبای مرحوم ملّا عبدالکریم اصفهانی است، در شش جلد (پنج مجلّد) به قطع رحلی، با مُقَدَّمه‌ای از مرحوم آیة اللّه مرعشی نجفی قدس سره، توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد، به چاپ افست رسید.

۲ – تُحْفَةُ الأَبْرَار المُلْتَقط مِن آثَارِ الأئمَّةِ الأَطهَار

این کتاب به زبان فارسی و یکی از آثار کم نظیریست که درباره‌ی احکام و مسائل نماز نگاشته شده است.

این کتاب ارزشمند در دو جلد، به سال ۱۴۰۹ ه ق، با تحقیق حجّهٔ الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی رجایی، توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد، به زیور طبع آراسته گردید.

۳ – خلاصه تحفهٔ الأبرار

محقّق مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی، در معرّفی این اثر چنین می‌نگارد:

نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه فاضل ارجمند جناب آقای حاج سیّد مرتضی شهشهانی، فرزند واعظ زاهد خبیر مرحوم آقا میرزا سیّد محمّد صدر الواعظین بن آقا میرزا یحیی بن آقا میرزا سیّد جعفر شهشهانی ... موجود است، در پشت این نسخه آقا سیّد محمّد جواد موسوی درب امامی نوشته است که:

خلاصه و منتخب تحفهٔ الأبرار از خود سرکار شریعت مدار خلایق افتخار ... صاحب المناقب و المفاخر السیّد حجّهٔ الإسلام و المسلمین خاتم المجتهدین ... از کتاب تحفهٔ الأبرار خود مختصر فرموده‌اند و بقیّه آن را هم إن شاء اللّه به اتمام خواهند رسانید. {۷۲}

۴ – سؤال و جواب

این کتاب مجموعه‌ایست از پرسش‌ها و پاسخ‌های فقهی، که توسّط سیّد محمّد ابراهیم فرزند سیّد ابوالحسن موسوی، مشهور به «کابلی»، عمو زاده و شاگرد حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره، جمع آوری شده، که جلد نخست آن در زمان حیات حجّهٔ الإسلام دو بار به چاپ رسیده، یکی سربی به سال ۱۲۴۷ ه ق و دیگری سنگی در تهران به سال ۱۲۵۴ ه ق، که افزوده هم دارد.

مرحوم حجّهٔ الإسلام در پاسخ بعضی سؤال‌ها، آن قدر استدلالی و همراه با نقل آراء فقهاء، به بحث پرداخته که خود کتاب و رساله‌ای شده و شایسته است جداگانه از آن یاد شود.

۵ – إقامهٔ الحدود فی زمن الغیبهٔ

رساله‌ایست استدلالی و مفصّل در موضوع جاری ساختن حدودِ الهی توسّط فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت حضرت صاحب

الزمان عَلَيْهِ السَّلَام.

مصنّف در این رساله با تمسّک به آیات شریفه قرآن و روایات ائمّه معصومین عَلَيْهِمُالسَّلَام و کلمات تنی چند از فقهاء، به اثبات این مطلب پرداخته که: به پا داشتن حدود و تعزیرات الهی، از برای فقیه جامع الشرایط، در زمان غیبت امام عَلَيْهِ السَّلَام، جائز است، بلکه در صورت توانایی و وجود امنیّت از ضررِ اهل فساد، بر او واجب می‌شود.

این رساله از رساله‌های مجموعه: «سؤال و جواب» می‌باشد، که بحمد اللّه به سال ۱۴۲۵ ه ق جداگانه در یک جلد، با تحقیق حجّهٔ الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی شفتی، توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد، به چاپ رسید.

۶ – رساله در نماز شب و فضیلت آن

علّامه تهرانی رحمه الله در «الذریعهٔ» {۷۳} و مرحوم مدرّس تبریزی در «ریحانهٔ الأدب» {۷۴} و حاج سیّد محمّد ابراهیم زنجانی رحمه الله در «تاریخ زنجان» {۷۵}، هر یک نام این کتاب را در فهرست تألیفات سیّد حجّهٔ الاسلام جداگانه ذکر نموده‌اند، ولی این رساله در حقیقت پاسخ به سؤالیست از کیفیّت نماز شب، که در کتاب «سؤال و جواب» آمده است.

۷ – قضاء و شهادات

کتابیست استدلالی، که هنگام اشتغال به بحث: «قضاء و شهادات» در محضر استادِ خویش مرحوم علّامه سیّد محسن اعرجی، نگاشته است.

این کتاب در شهر کاظمین تألیف گردیده و دوم یا سوم اثر علمی حجّهٔ الاسلام به شمار می‌آید. {۷۶}

۸ – قضاء و شهادات و برخی از فروع آن

این کتاب غیر از کتابیست که در شماره قبل معرّفی شد. {۷۷}

۹ – مناسک حج

رساله‌ایست در آداب و مناسک حج به فارسی، مرتّب بر یک مُقَدَّمه، سه مقصد و یک خاتمه.

۱۰ – رساله در وقف

موضوع این رساله بحث و تحقیق درباره‌ی مسأله: قبض و اقباض، در وقف می‌باشد.

سیّد حجّهٔ الاسلام این رساله را در رد نظر مرحوم ملّا احمد نراقی قدس سره نگاشته است.

این رساله بسیار مفصّل در مجموعه «سؤال و جواب» آمده و جداگانه در یک جلد به سال ۱۳۷۹ ه ش، با مُقَدَّمه، تصحیح و تعلیق حجّهٔ الإسلام دکتر سیّد احمد تویسرکانی، با عنوان: «رساله وقف»، توسّط معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریّه، به چاپ رسیده است.

۱۱ – رساله در اراضی خراجیه

این رساله در هفتاد صفحه نگارش یافته، که مؤلّف ضمن آن به بحث درباره‌ی اقسام زمین و احکام و مسائل فقهی مربوط به هر قسم، پرداخته است.

در کتابخانه دانشمند بزرگوار حجّهٔ الإسلام و المسلمین حاج سیّد احمد تویسرکانی - دام ظلّه - مجموعه‌ای شامل هفت رساله موجود است، که چهار رساله آن از تألیفات حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره می‌باشد، یکی از آنها همین رساله است.

قابل توجّه این که: این اثر در پاسخ به سؤالی نگاشته شده است.

۱۲ – رساله در احکام غُساله

تاکنون به نسخه‌ای از این رساله دست نیافته‌ایم، ولی مرحوم علّامه حاج سیّد اسد اللّٰه شفتی قدس سره - فرزند حجّهٔ الاسلام رحمه الله - در شرح شرائع خود، می‌نویسد:

والد علّامه رساله‌ای در مسأله غساله نوشته است. {۷۸}

۱۳ – رساله‌ی القِدْریهٔ

نام دیگر آن: «رساله‌ی فی تطهیر العجین بتبخیره و عدمه» است؛ مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد هاشم چهارسوقی قدس سره، از این رساله این گونه یاد می‌کند:

وَ مِنْهَا رِسَالَتِهِ الْقَدَرِیَّهْ فِی طَهَارَهِْ الدَّم الَّذِی یلقی فِی الْقَدْرِ فَیغلی حتی یستحیل کَمَا وَرَدَ فِی بَعْضِ الصِّحَاحِ وَ لَعَلَّهَا لاَ تَخْلُو عَنْ قُوتِ إلّا أن ظَاهر أَکْثَرَ الْأَصْحَابِ الْإِعْرَاضِ عَنْهَا وَ أَعْرَاضِهِمْ مِنْ أُقَوِّی الموهنات {۷۹}

۱۴ – رساله در تقلید از مجتهد میّت

علّامه تهرانی قدس سره در «الکرام البررهٔ»، از قول مرحوم مولی عبدالوهّاب قزوینی، نقل می کند که:

رساله‌ای فارسی و رساله‌ای عربی در موضوع جواز بقاء بر تقلید مجتهد فوت شده نوشته‌ام، ولی چون رساله حجّهٔ الإسلام شفتی درباره‌ی عدم جواز بقاء بر تقلید میّت را دیدم، این رساله را در رد بر آن نوشتم. {۸۰}

۱۵ – رد بر رساله تعیین سلام سوّم در نافله (۱)

مرحوم آیهٔ اللّٰه حاج آقا منیر الدین بروجردی قدس سره در کتاب: «الفرق بین الفریضهٔ و النافلهِٔ» در فرق شصت و پنجم، می‌نویسد:

در ابتدای قرن سیزدهم هجری، در مسأله سلام نافله، میان دو نفر از علمای بزرگوار اصفهان، یعنی:

مرحوم مولی علی اکبر اژه‌ای مرودشتی و مرحوم سیّد حجّهٔ الاسلام، اختلاف نظر پیدا شد، اوّلی یک سلام را کافی می‌دانست - یعنی:

السلام علیکم و رحمهٔ اللّٰه و برکاته - و بیشتر از آن را بدعت می‌دانست و مرحوم حجّهٔ الإسلام خلاف آن می‌فرمود؛ که این اختلاف باعث شد که هر یک درباره‌ی این موضوع، دو رساله بنویسند. {۸۱}

رساله عنوان شده، رساله نخست حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره است، که آن را بعد از دیدن رساله نخستِ مرحوم ملّا علی اکبر اژه‌ای، در رد بر آن نگاشته است.

۱۶ – رد بر رساله تعیین سلام سوّم در نافله (۲)

پس از آنکه حجّةُ الإسلام شفتی قدس سره رساله نخست خود – که در شماره قبل از آن یاد کردیم – را در رد بر رساله نخست مرحوم ملّا علی اکبر اژه‌ای می‌نویسد، مرحوم اژه‌ای آن را مشاهده نموده و رساله‌ای بر رد آن می‌نویسد؛ سپس آن رد به نظر مرحوم حجّةُ الاسلام می‌رسد و وی – برای بار دوم – شروع به نگاشتن رساله‌ای مفصّل‌تر از رساله نخست، در رد آن می‌کند.

وی در این رساله، پس از مُقَدَّمه، عبارات مرحوم ملّا علی اکبر را با عنوان «قوله» آورده و سپس عالمانه، به رد گفتار و نقدِ دلائل او، پرداخته است.

۱۷ – رساله در مقبولیّت قولِ زن در عدم وجود مانع برای ازدواج

نامِ این رساله – بنا بر آنچه مؤلّف در آغازِ آن نوشته –: «رساله‌ی فی جواز الإتّکال بِقَول النساء فی انتفاء موانع النکاح فیها» است.

این رساله ضمن مجموعه سؤال و جواب می‌باشد.

۱۸ – رساله در احکام شک و سهو در نماز

علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری قدس سره، درباره‌ی این اثر می‌نویسد:

رساله بزرگی است، با وضع و تفریع خاصّی ترتیب یافته و مرحوم سیّد حجّة الاسلام آن را خاتمه و پایان کتابِ: «تحفة الأبرار» خود، قرار داده است. {۸۲}

۱۹ – رساله در صلحِ حق الرجوع در طلاق

این رساله به زبان عربی، در پاسخ به سؤالی نگاشته شده، که در سال ۱۳۸۳ ش در مجموعه: «میراث حوزه اصفهان»، با تحقیق حجّة الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی شفتی – دام ظلّه – به چاپ رسیده است. {۸۳}

۲۰ – رساله در جواز هبه ولی مدّت را در ازدواج موقّت

در کتابِ: «قصص العلماء» در شرح حال مرحوم حاج ملّا محمّد تقی برغانی قزوینی قدس سره آمده:

حاج ملّا محمّد تقی برغانی قزوینی – معروف به شهید ثالث – قائل به عدم جواز هبه ولیِّ صغیر مدّت منقطعه را بود و در این باره رساله‌ای هم نوشته، ولی بیشتر علمای زمان – از آن جمله حاج ملّا عبدالوهاب قزوینی و سیّد محمّد مجاهد – قائل به جواز می‌باشند.

سیّد حجّةُ الإسلام قدس سره نیز از جمله علماییست که قائل به جواز بود و در اثبات نظر خویش هم رساله‌ای مرقوم فرمود. {۸۴}

۲۱ – شرحِ جوابِ بعضی از مسائل

حجّةُ الاسلام شفتی قدس سره این کتاب را به عربی، در شرح و بیانِ پاسخ‌های استادش – مرحوم میرزا أبوالقاسم قمّی قدس سره – به چند مسأله فقهی، نگاشته است؛ وی ابتدا سؤال را ذکر کرده، سپس جوابِ میرزای قمّی رحمه الله را آورده و سپس به شرح و توضیحِ جواب میرزا پرداخته است.

۲۲ – رساله در کیفیّت زیارت عاشورا

این رساله که در جواب پرسشی درباره‌ی چگونگی خواندن زیارت عاشورا، نگاشته شده، در جلدِ نخستِ مجموعه: «سؤال و جوابِ» حجّهٔ الاسلام قدس سره، یک بار در سال ۱۲۴۷ قمری، به چاپ رسیده است.

۲۳ – رساله در حرمت محارمِ موطوء بر واطی

این رساله به عربی و بسیار مبسوط نگاشته شده و از رساله‌های مجموعه: «سؤال و جوابِ» سیّد حجّهٔ الاسلام قدس سره، می‌باشد.

۲۴ – رساله در حکم عقد بر خواهر زوجه مطلّقه

این رساله در جواب پرسشیست و متن پرسش و پاسخ در مجموعه «سؤال و جوابِ» حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره آمده و از آنجا که بسیار مفصّل نگاشته شده، فهرست نگاران از آن جداگانه یاد کرده‌اند.

این رساله در سال ۱۳۸۳ شمسی، در مجموعه: «میراث حوزه اصفهان»، با تحقیق حجّهٔ الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی شفتی – دام ظلّه – به چاپ رسیده است. {۸۵}

۲۵ – رساله در ثبوت زنا و لواط به اقرار نزد حاکم

این رساله مبسوط در پاسخ به پرسشی نگاشته شده و در مجموعه «سؤال و جوابِ» حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره، می‌باشد. {۸۶}

۲۶ – رساله عملیّه

رساله فتوایی سیّد حجّهٔ الاسلام است، که آن را به فارسی و مختصر برای مقلّدین خود در احکام و مسائل شرعی، نگاشته؛ از این رساله نسخه‌های فراوانی در کتابخانه‌های مختلف، یافت می‌شود.

۲۷ – کاریزیّه

این کتاب ضمن مجموعه «سؤال و جوابِ» مرحوم حجّهٔ الاسلام، می‌باشد.

۲۸ – رساله در ولایت حاکم بر بالغه غیر رشیده

این رساله در پاسخ به سؤالی نگاشته شده و در مجموعه سؤال و جواب آمده؛ چون پاسخ بسیار مبسوط و مفصّل نوشته شده، شایسته بود با عنوانی جداگانه معرّفی گردد.

این رساله برای نخستین بار در مجموعه: «میراث حوزه اصفهان» به چاپ رسید. {۸۷}

۲۹ – رساله در نمازِ استیجاری

این رساله در پاسخ به پرسشی نگاشته شده و در مجموعه «سؤال و جوابِ» می‌باشد.

۳۰ – رساله در تعیین آیهٔ الکرسی

این رساله در پی سؤالی از تعیین آیه آخر آیـهٔ الکرسـی، تألیف گردیده است و در کتابِ «سؤال و جواب» بود، که برای نخستین بار در مجموعه: «میراث حوزه اصفهان» {۸۸}، به چاپ رسید.

۳۱ – رساله در اخلال به تسلیم در نماز

رساله کوتاهیست به عربی که در مجموعه: «سؤال و جوابِ» حجّهٔ الإسلام آمده و در پاسخ به سؤالی نگاشته شده است.

۳۲ – رساله در طهارت عرق جُنب از حرام

علّامه حاج سیّد اسداللّه شـفتی قـدس سره – فرزند حجّهٔ الاسـلام رحمه الله – در کتابِ شـرح شـرائعِ خود، به نام این رساله اشاره و تصریح نموده به این که از تألیفات پدرش می‌باشد، که در آن قائل به طهارت عرق جنب از حرام، شده است.

۳۳ – رساله در حکم نماز در پوست دبّاغی شده مرده

این رساله ارزشـمند در پاسـخ به پرسشـی نگاشـته شـده و ضـمن مجموعه «سؤال و جوابِ» می‌باشد؛ مرحوم حجّهٔ الإسـلام در پاسـخِ مبسوط خود، به بررسی صورت‌های مختلفِ مسأله – که به پنجاه و شش صورت رسیده! – پرداخته است.

۳۴ – سلطانیه

رساله کوتاهیست به فارسی، که حجّهٔ الإسلام قدس سره آن را برای فتحعلی شاه قاجار و به خواهش او نوشته است.

وی در این رساله احکام طهارت و نماز را به شیوه ساده و مختصر بیان نموده است.

۳۵ – رساله در نمازِ جمعه

حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره خود در کتابِ: «مطالع الأنوار» در بحث نماز جمعه، به این رساله اشاره نموده و می‌نویسد:

در آن با دلائلی، وجوبِ تخییری نماز جمعه در زمان غیبت حضرت ولی عصر عَلَیْهِ السَّلَام را اثبات کرده‌ام. {۸۹}

أصول فقه

۳۶ – الزهرهٔ البارقهٔ لمعرفهٔ أحوال المجاز و الحقیقهٔ

این کتاب درباره‌ی شـناختِ: «حقیقت و مجاز»، از مباحث الفاظ در علم اصولِ فقه می‌باشد، که به گونه‌ای اسـتدلالی و گسترده، در یک مُقَدَّمه و چند باب و یک خاتمه، به بحث در رابطه با آن پرداخته است. {۹۰}

۳۷ – تقدیم الید علی الإستصحاب

مسأله «تقدیم الید علی الإستصحاب» یکی از مسائل علم اصول فقه بوده و علماء بزرگوارِ شیعه درباره‌ی آن در کتاب‌های اصولی خود، مختصر و یا مبسوط به بحث پرداخته‌اند.
از این میان هم مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره رساله‌ای در این موضوع، در حدود چهار هزار بیت {۹۱}، تألیف نموده است. {۹۲}

۳۸ – حاشیه بر اصول معالم الدین

کتاب معالم الدین (قسمت اصول آن) نوشته: مرحوم علّامه شیخ حسن عاملی (متوفّی ۱۰۱۱ هِ)، یکی از کتاب‌های مهم در موضوع اصول فقه می‌باشد، که در حوزه‌های علمیّه از کتاب‌های درسی به شمار می‌رود؛ عدّه بسیاری از علماء بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند، حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره نیز حاشیه‌ای بسیار مفصّل و عالمانه بر این کتاب نوشته است. {۹۳}

۳۹ – حاشیه بر تهذیب الوصول «تهذیب الوصول» نوشته: مرحوم علّامه حلّی، در موضوع اصولِ فقه است، که سیّد حجّهٔ الإسلام حاشیه‌ای استدلالی بر آن نگاشته، ولی ظاهراً آن را ناتمام گذاشته است. {۹۴}

۴۰ – جواب دو مسأله اصولی

این رساله مختصر در جواب دو مسأله اصولی نگاشته شده و نام دیگر آن: «رسالَهٔ لرفع النزاع و الجدال» است؛ این رساله ضمن بعضی از نسخه‌های خطّی رسائل رجالیّه مرحوم حجّهٔ الإسلام، آمده است.

حدیث

۴۱ – حاشیه بر فروع کافی

کتاب «کافی» – از مهمترین کتاب‌های حدیثی شیعه – نوشته: مرحوم ثقهٔ الإسلام کلینی رحمه الله، است.
به همین دلیل عدّه بسیاری از علما بر آن شروح و حواشی نگاشته‌اند.
حجّهٔ الاسلام شفتی قدس سره هم از اندیشمندانی است که حواشی مختصری بر قسمت فروع آن (شامل کتاب الطهارهٔ تا کتاب الحج) – با نشانی: «محمّد باقر الموسوی» – نگاشته است.

۴۲ – حاشیه بر وافی

سیّد حجّهٔ الإسلام قدس سره در کتابِ معظم و معروفش: «مطالع الأنوار»، به این اثر خویش اشاره نموده است. {۹۵}

رجال

۴۳ – رساله در تحقیق و بررسی احوال أبان بن عثمان و اصحاب اجماع

۴۴ و ۴۵ – دو رساله در تحقیق و بررسی احوال إبراهیم بن هاشم {۹۶}

۴۶ – رساله در تحقیق و بررسی احوال أبو بصیر

۴۷ – رساله در تحقیق و بررسی احوال أحمد بن محمّد بن خالد برقی

۴۸ – رساله در تحقیق و بررسی احوال أحمد بن محمّد بن عیسی قمّی

۴۹ و ۵۰ – دو رساله در تحقیق و بررسی احوال إسحاق بن عمّار ساباطی

۵۱ – رساله در تحقیق و بررسی احوال حسین بن خالد

۵۲ – رساله در تحقیق و بررسی احوال حماد بن عیسی جهنی

۵۳ – رساله در تحقیق و بررسی احوال سهل بن زیاد آدمی رازی

۵۴ – رساله در بیانِ حکمِ روایاتِ شهاب بن عبد ربّه

۵۵ – رساله در تحقیق احوال عبدالحمید بن سالم عطار و فرزندش محمّد

۵۶ – رساله در تحقیق و بررسی احوال عمر بن یزید

۵۷ – رساله در تحقیق احوال محمّد بن إسماعیل، واقع در صدر بعضی از اسانید کافی

۵۸ – رساله در تحقیق احوال محمّد بن أحمد که از عمرکی روایت می‌کند

۵۹ – رساله در تحقیق و بررسی احوال محمّد بن خالد برقی

۶۰ و ۶۱ – دو رساله در تحقیق و بررسی احوال محمّد بن سنان

۶۲ – رساله در تحقیق و بررسی احوال محمّد بن الفضیل

۶۳ – رساله در تحقیق و بررسی احوال محمّد بن عیسی یقطینی

۶۴ – رساله در بررسی احوال اشخاص ملقّب به: ما جیلویه

۶۵ – رساله در اتّحاد معاویهٔ بن شریح، با معاویهٔ بن میسره

۶۶ – رساله در این که مقصود از: «عدّهٔ من أصحابنا» که در بعضی اسانید کافی تکرار شده، چیست؟

تمامی این رساله‌ها در یک جلد و با عنوان: «الرسائل الرجالیّهٔ»، با تحقیق حجّهٔ الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی رجایی – حفظه اللّه تعالی – در سال ۱۴۱۷ ه‍ ق توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد، به چاپ رسیده و اکنون در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندانِ علم رجال قرار گرفته است.

۶۷ – رساله‌ی فی تمییز مشترکات الرجال

علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری قدس سره از آن با نام:
«رساله‌ی فی مشترکات الرجال» یاد نموده {۹۷}؛ علاوه بر این، نام این رساله در کتاب‌های: تاریخ زنجان {۹۸}، ریحانهٔ الأدب {۹۹} و الفوائد الرضویّهٔ {۱۰۰}، نیز به چشم می‌خورد.

۶۸ – حاشیه بر کتاب فهرست

کتابِ فهرست، از نوشته‌های مرحوم شیخ طوسی قدس سره در علم رجال است، که سیّد حجّهٔ الإسلام قدس سره بر آن حواشی مختصری – با نشان: «محمّد باقر الموسوی» – نگاشته است. {۱۰۱}

۶۹ – حاشیه بر رجال شیخ طوسی

حواشی مختصری بر کتاب: رجالِ شیخ طوسی قدس سره، است. {۱۰۲}

کلام

۷۰ – اصول دین

این کتاب به فارسی پیرامون اصول دین در چند باب نوشته شده است. {۱۰۳}

۷۱ – سؤال و جواب درباره‌ی شیخیّه

همین کتابِ پیش روی شماست که در «پیش گفتار» پیرامون آن سخن گفتیم.

نحو

۷۲ – الحلیهٔ اللّامعهٔ للبهجهٔ المرضیّهٔ

حاشیه‌ایست بسیار مفصّل و تحقیقی بر کتابِ: «البهجهٔ المرضیّهٔ»، تألیف جلال الدین سیوطی، که – إن شاء اللّه – به زودی در دو جلد، به چاپ خواهد رسید.

اجازه نامه

۷۳ – کتاب اجازات

از دیگر آثارِ علمی بر جا مانده از حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره، اجازاتیست که برای بعضی از شاگردان و معاصرانش نگاشته؛ بیشتر این اجازات مبسوط و مفصّل بوده و فوائد رجالی، فقهی و اخلاقی بسیاری را داراست.

تعـداد این اجـازات - تا آنجا که ما به آن دست یافته‌ایم - پنجاه و پنـج اجازه است، که اگر در کتابی جمع آوری و چاپ گردد، به بیش از هزار صفحه خواهد رسید!

برخی از مجتهدان و بزرگانی که مفتخر به دریافت اجازه از مرحوم حجّهٔ الإسلام شده‌اند، عبارتند از:

۱ - حاج محمّد ابراهیم قزوینی

۲ - سیّد محمّد تقی زنجانی

۳ - مولی محمّد رفیع گیلانی

۴ - میرزا زین العابدین موسوی خوانساری

۵ - مولی محمّد صالح استرآبادی

۶ - مولی عبدالباقی کاشانی

۷ - حاج عبدالوهّاب قزوینی

۸ - شیخ علی نخجوانی

۹ - سیّد محمّد علی ابرقویی

۱۰ - ملّا محمّد علی محلّاتی

۱۱ - سیّد فضل اللّه استرآبادی

۱۲ - سیّد میرزا محمّد رضوی {۱۰۴}

۱۳ - آقا محمّد نائینی اصفهانی

۱۴ - مولی مرتضی قلی ادیب صدری اصفهانی

۱۵ - آقا محمّد مهدی کرباسی (فرزند حاجی کرباسی و دامادِ حجّهٔ الإسلام)

۱۶ - آقا محمّد کرباسی (فرزند حاجی کرباسی) ۱۷ - حاج سیّد محمّد شفیع جاپلاقی

۱۸ - ملّا علی اکبر خوانساری

۱۹ - میرزا عبدالواسع زنجانی

۲۰ - ملّا احمد تربتی

ساخت مسجدی بزرگ

اشاره

یکی از آثار خیر و خـدمات مرحوم حجّـهٔ الإسـلام شـفتی، بنای تاریخی و بسـیار بزرگ و زیبای مسـجد سـیّد اصـفهان می‌باشد، که نویسندگان به مناسبت از عظمت و شکوهِ آن یاد نموده‌اند.

مرحوم میرزا حسن خان جابری انصاری، درباره‌ی مسجد سیّد می‌نویسد:

بنای جامع بیـدآباد، بر علو همّتش فریاد می‌زنـد، زیرا مساجـد بزرگ را شاهان متعـدّد ساخته‌اند و این مسـجد را آن پادشاهِ علماء به تنهایی کفالت فرمود. {۱۰۵}

شـاعران و ادیبان نیز به نوبه خود، هر یک به سـبک و زبانی، بنای با شـکوه و پر آوازه او را سـتوده‌اند، که شاعر و ادیب متخلّص به:

«وفا» مرحوم میرزا محمّد علی زوّاره‌ای، در تذکره ادبی و تاریخی خود به نام «مآثر الباقریّة»، سروده‌های بیش از هشت نفر از شاعران قرن سیزدهم را، در ستایش مسجد سیّد گردآوری نموده است. {۱۰۶}

زمین مسجد سیّد و مساحتِ آن

معروف و مشهور است که زمین مسجد سیّد را فتحعلی خان اعتماد الدوله، وزیر شاه سلطان حسین صفوی، خریداری کرد تا در آن مسجدی بنا کند، امّا بر اثر هجوم افغان‌ها مقدور نگردید، تا آن که در زمان فتحعلی شاه قاجار، سیّد حجّة الاسلام مبادرت به این کار بزرگ نمود. {۱۰۷}

مساحتِ زمین مسجد سیّد، با طول ۹۵ متر و عرض ۸۵ متر، به ۸۰۷۵ متر مربع می‌رسد. {۱۰۸}

شروع و پایانِ ساخت مسجد سیّد

در زمانی نیک و وقتی خوب و هنگامی سعید
داشت مه در ثور و در بیت الشرف برجیس جا
در صفاهان ریخت طرح مسجدی از نو که هست
در حقیقت اصفهان را زینت و زیب و صفا
مسجدی مشهور گیتی، در شهور و در سنین
مسجدی مسجود عالم، در صباح و در مسا {۱۰۹}

بنا به فرموده علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری قدس سره، مرحوم حجّة الإسلام شفتی در حدود سال ۱۲۴۵ هجری قمری، شروع به ساخت مسجدِ بزرگ و با شکوهی در محلّه بید آباد، نزدیک منزل خود، نمود و تا هنگام وفات هم چنان به آن اشتغال داشت و در حالی که تزیینات مسجد ناتمام مانده بود، چشم از دنیا بربست. {۱۱۰}

و بر اساس گفته میرزا محمّد علی زوّاره‌ای – از معاصران مرحوم حجّة الإسلام – شروع ساخت مسجد، اواخر سال ۱۲۴۳ هجری قمری بوده {۱۱۱} و در سال ۱۲۴۸ بنای اصلی به پایان رسیده است؛ وی در کتاب «تذکره مآثر الباقریّة» قصیده‌ای از میرزا عبدالکریم، متخلّص به: «سیما» – که در پی تاریخ پایانِ ساختِ مسجد، در سلک نظم کشیده – آورده، که بیت پایانی آن چنین است:

دبیر فکرت «سیما» پی تاریخ او گفتا
«ز نو در اصفهان بنگر، قیام کعبه دیگر» {۱۱۲}
۱۲۴۸ ه ق

پس بنا به گفته میرزای زوّاره‌ای، سیّد حجّة الاسلام قدس سره اساسِ مسجدِ خویش را در مدّت چهار سال و اندی، پایه ریزی نموده، که این خود جای شگفتیست و نشان از قدرتِ مالی و معنوی حجّة الإسلام دارد!

ولی از آنجا که عمر حجّة الإسلام قدس سره، برای زدودن کاستی‌های مسجد و نیز انجام کارهایی مانند:

کاشی کاری و تنظیم وقفنامه مسجد، بسنده نکرد، پس از وفاتِ وی، به کوشش فرزندانش به ویژه: مرحوم حاج سیّد اسد اللّه – معروف به حجّة الإسلام ثانی – و حاج سیّد محمّد جعفر و پس از آنان به وسیله نوادگانش، تکمیل گردید.

فرزندان

اشاره

مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی دارای هشت پسر و چند دختر بوده، که دو تن از فرزندان وی به نام های: آقا سیّد هاشم و آقا سیّد ابوالقاسم، در ایّام حیاتش از دنیا رخت بر می‌بندند. فرزندان پسرِ او عبارتند از:

۱ – علّامه حاج سیّد اسد اللّه

اشاره

(معروف به حجّهٔ الإسلام ثانی) شرح زندگانی این عالم فقیه و محقّق عالی قدر، در اینجا و به چند کلمه خلاصه نمی‌شود، بلکه شایسته است در این زمینه کتابی جداگانه نگاشته شود {۱۱۳}؛ ولی شمّه‌ای از زندگی نامه او چنین است:
وی ششمین فرزند از هشت فرزندِ حجّهٔ الإسلام و اعلم اولاد ایشان بوده، ولادتش در سال ۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ رخ داده، سال‌ها در نجف اشرف از محضر مرحوم حاج شیخ محمّد حسن نجفی – صاحب کتاب جواهر الکلام – استفاده کرده و موفّق به کسب اجازه از وی شده است.
حجّهٔ الإسلام این بزرگوار را بسیار دوست می‌داشته و مردم را به متابعت و تجلیل از او امر می‌فرموده و او را از جهت قوّت نظر و قدرت استنباط بر فخرالمحقّقین فرزند علّامه حلّی، ترجیح می‌داده است. {۱۱۴}

[تألیفات و تصنیفات حجه الاسلام ثانی]

از مرحوم حجّهٔ الإسلام ثانی تألیفات و تصنیفات بسیاری به جا مانده، که در اینجا به نام تعدادی از آنها اشاره می کنیم:
۱ – کتابی در امامت
۲ – کتابی دربارهٔ امام زمان – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف {۱۱۵}
۳ – رساله در تقلید
۴ – رساله در تقلید میّت
۵ – حواشی بر نخبه مرحوم حاج محمّد ابراهیم کرباسی
۶ – رسائل رجالیه
۷ – رسائل فقهیّه
۸ – شرح شرائع الإسلام (شامل شرح: کتاب الطهارهٔ؛ کتاب الصلوهٔ؛ کتاب الزکاهٔ؛ کتاب الصوم؛ کتاب الحج؛ کتاب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر؛ کتاب التجارهٔ؛ کتاب الفرائض و)...
۹ – رساله در احکام خمر و عصیر {۱۱۶}
۱۰ – رساله در استصحاب
۱۱ – منتخب الصحاح {۱۱۷}
۱۲ – حواشی بر تحفهٔ الأبرار پدر بزرگوارش (با رمز: ا. س. دَ)
مرحوم حاج سیّد اسداللّه سر انجام در شبِ یک شنبه، آخرِ ماه جمادی الثانیه سال ۱۲۹۰ ه ق، در «کرند» {۱۱۸} وفات یافته؛ بدن آن بزرگوار را پس از انتقال به نجف اشرف، در اتاقِ سمت راستِ وارده شونده به صحن مطهّر حضرت امیر المؤمنین علی عَلَیْهِ

السَّلَام از درب قبله، مقابل قبر مرحوم علّامه حاج شیخ مرتضی انصاری، به خاک می‌سپارند. {۱۱۹}

۲ – میر محمّد مهدی

در تذکره‌ی القبور می‌نویسد:
دم ارسی رو به مسجد که قدری بلند بسته است، قبر میر محمّد مهدی پسر بزرگ مرحوم حجّهٔ الإسلام، که از اهل علم و فضل بوده، می‌باشد. {۱۲۰}

۳ – آقا سیّد مؤمن

در تذکره‌ی القبور گوید:
از اهل علم و فضل بوده و بعد از مرحوم حاج سیّد اسداللّه مرجع ریاست بیدآباد و امام مسجد و پناه خلق به او می‌رسد؛ او تدریس هم داشته و بعد از مرحوم حاج سیّد اسداللّه اعلم و افقه از دیگر فرزندان سیّد حجّهٔ الإسلام بوده است. {۱۲۱}
او از شاگردان مرحوم علّامه حاج شیخ مرتضی انصاری قدس سره بوده و از تألیفاتش کتابیست در فقه به نام «جامع الأقوال»، که آن را عالمانه و با استدلال و بسیار مبسوط نوشته و در آن تنها به احکام نماز پرداخته است. {۱۲۲}
وی سر انجام در دوم{۱۲۳} ماه رمضان سال ۱۲۹۴ ه ق وفات یافت؛ قبرِ وی طرف پایین پای پدرش مرحوم حجّهٔ الإسلام است، قدری رو به جلو و سنگ نشانی کمی بالاتر قرار گرفته است.

۴ – حاج سیّد محمّد علی

تولّد وی سال ۱۲۲۷ ه ق بوده، چنانچه فرزندش مرحوم سیّد محمّد مهدی در کتابِ: «غرقاب»، ضمن شرح حال او می‌نویسد:
در آخر شعبانِ سال ۱۲۸۲ ه ق وفات یافت در حالی که پنجاه و پنج سال داشت. {۱۲۴}
وی را در کنارِ برادرش مرحوم میر محمّد مهدی، در مقبره مرحوم حجّهٔ الاسلام به خاک می‌سپارند.
در تذکره‌ی القبور می‌نویسد:
از اهل علم و فضل بوده و صبح در مسجد سیّد به اقامه جماعت می‌پرداخته و نقل عبادت و تقوی از او می‌شود. {۱۲۵}
در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی در قم، مجموعه‌ای به شماره: ۲ {۱۲۶}، می‌باشد، که شامل چهار رساله از تألیفات مرحوم حاج سیّد محمّد علی بدین شرح است:
۱ – إتلاف العبد مال المولی و جنایته علیه
۲ – الصلاهٔ فی المکان المغصوب
۳ – شرح شرائع الإسلام (کتاب الوصایا) {۱۲۷}
۴ – شرح کتاب اللمعهٔ الدمشقیّهٔ {۱۲۸}
در آغاز این مجموعه اجازه مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ محمّد حسن نجفی – صاحب جواهر الکلام – جهت مرحوم حاج سیّد محمّد علی، آمد هست. {۱۲۹}

۵ – حاج سیّد محمّد جعفر

وی از رؤسای اندیشمند در محلّه بیدآباد اصفهان بوده، که پس از فوتِ برادرِ عالمِ خود مرحوم آقا سیّد مؤمن، ریاست و عنوان کلّی

یافت. وی در مسجد سیّد تعمیرات اساسی انجام داده و قسمت عمده کاشیکاری مسجد در زمان تولیت ایشان بوده است.

در کتاب: «معجم رجال الفکر و الأدب»، این رساله‌ها از تألیفات وی شمرده شده:

۱ – اجتماع امر و نهی

۲ – اصالهٔ البراءهٔ

۳ – التعادل و التراجیح

۴ – حجّیّهٔ الإستصحاب

۵ – حجّیّهٔ القطع و الظن. {۱۳۰}

وی در روز عاشوراء سال ۱۳۲۰ ه ق، در مسافرت عتبات، در کربلا وفات یافت و در نجف اشرف در جنب برادرِ خود مرحوم علّامه حاج سیّد اسداللّه، مدفون گردید.

۶ – آقا سیّد زین العابدین

عالم و فاضل بوده و در شورش مردم اصفهان در سال ۱۲۶۵ ه ق که مردمِ بی‌پناه به او پناه بردند، از دستگاه حکومت ظلم‌ها کشیده و ستم‌ها دیده است.

علّامه تهرانی رحمه الله درباره‌ی او می‌نویسد:

از اهل فضل و علم و کمال و شهرت و وجاهت و اعتبار بوده و قبل از برادرش حاج سیّد اسداللّه (سال ۱۲۹۰) وفات یافته است. {۱۳۱}

قبر وی جلو قبر سیّد حجّهٔ الاسلام، رو به دم ارسی قرار دارد. {۱۳۲}

۷ – سیّد ابوالقاسم

علّامه تهرانی قدس سره درباره‌ی وی می گوید:

از علماء بارع و پس از وفات پدر مرجع امور در اصفهان بوده و سال‌ها قبل از فوت برادرش مرحوم حاج سیّد اسداللّه (سال ۱۲۹۰) وفات یافته است. {۱۳۳}

در حاشیه هدایهٔ الانام، وفاتش را در ۲۸ صفر سال ۱۲۶۲ نوشته است. {۱۳۴}

۸ – آقا سیّد هاشم

مرحوم تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» می‌نویسد:

گویند که حجّهٔ الاسلام در این مدت که به مسجد نماز جماعت می گزارد، هرگز در نماز سهو نکرد، مگر یک روز که فرزندش سیّد هاشم وفات کرده بود، در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد.. {۱۳۵}

بیشتر از این، از زندگانی او آگاهی نداریم و چنانچه گفتیم:

وفات او در زمان حیات مرحوم حجّهٔ الاسلام، اتّفاق افتاده است.

درگذشت

اشاره

حجّة الإسلام شفتی قدس سره در طول زندگی خود همیشه یاور ستمدیدگان بود و تا حد توان در مقابله با ظلم شاهان و درباریان ایران ایستادگی می کرد؛ دربار ایران که راهی جز حذف فیزیکی سیّد نمی‌دید، بارها دست به ترور ایشان زد، ولی توطئه‌های آنان به لطف الهی ناکام ماند.

مرحوم میرزا محمّد تنکابنی – از شاگردان حجّة الاسلام – در این باره گوید:

در بعضی از ازمنه حاکم آن دیار چهار نفر از اشرار را به هر یکی صد تومان وعده داد که در شب به در سرای سیّد آیند و شربت شهادتش چشانند. آن اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برآمده، در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر درختی در محاذی آن خانه پنهان شدند، دیدند که سیّد در میان خانه نشسته و پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعایی در پیش روی آن جناب باز و دعا می‌خواند و چون ابر بهار زار زار می گرید، یکی از آنها تفنگ را کشید خواست به سینه آن جناب نشانه کند، ناگاه هیبتی او را عارض شد و رعشه بر اندامش افتاد و دستش لرزید، خواست که تفنگ از دستش بیفتد، به رفیق دیگر اشاره نمود، او آن تفنگ را برداشت، به او نیز همین حالت عارض شد، پس در همانجا انابه کردند و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت. {۱۳۶}

سر انجام حجّـهٔ الاسـلام پس از هشـتاد و انـدی سال عمر پر ثمر و پر خیر و برکـت، در بعـد از ظهر روز یکشـنبه، دوم مـاه ربیع الثانی {۱۳۷} سال ۱۲۶۰ قمری، بر اثر بیماری استسقاء، در اصفهان دیده از جهان فرو بست. {۱۳۸}

مرحوم ملّا علی اکبر خوانساری، سیّد حجّهٔ الإسلام را غسل داده و از آن پس دسته ای مبارک آن جناب را بوسیده و کفن نمود. فرزند عالم و بزرگوارش مرحوم حاج سیّد اسداللّه، بر بدنِ پدر نماز گزارده و سپس بدن آن بزرگوار را در روز چهارشنبه در مقبره‌ای که خود قبلاً در کنار مسجد خویش مهیّا ساخته بود، به خاک سپردند.

مرحوم علّامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری درباره‌ی روز درگذشت استاد خویش می‌نویسد:

روزِ درگذشت حجّة الإسلام روزِ بزرگی بود، به مجرّدی که مردم از وفات او با خبر شدند، تعطیل عمومی اعلام شد، تمام کوچه‌ها پر از زن و مرد چنان در مصیبتِ مرگِ او می گریستند که گویا پدرِ مهربانی فرزندِ جوانش را که بی‌اندازه دوست می‌داشته، از دست داده است.

بعد از آن خبر درگذشتش به سایر شهرها رسید و در همه جا – به خصوص مشاهدِ مشرّفه – به منظور تجلیل از مقام محترم او مجالس ترحیم بر پا کردند، حتّی در سرزمین هند و شهرهای ترکستان و ماوراء النهر مراتب عزاداری و سوگواری او را رعایت نموده و مجالس با شکوهی بر پا داشتند، که نزدیک به یک سال مجالس عزاداری به نام او برقرار بود.

مزار و مقبره او اکنون همچون زیارتگاه انبیاء و ائمّه معصومین عَلَيْهِمُالسَّلَام به شمار می‌آید و مردم در پنج وقتِ از نماز به زیارت او می‌روند و مرقد او را مطاف دل‌های خود می‌دانند، بلکه مردم از راه‌های دور به قصد زیارتِ او بارِ سفر می‌بندند. {۱۳۹}

مرثیه‌ها

در فوت حجّهٔ الإسلام شفتی قدس سره عدّه بسیاری از شاعران به زبان فارسی و عربی مرثیه‌هایی سروده‌اند؛ یکی از آنها شاعرِ گمنام اصفهانی متخلّص به «کفّاش» است، که گفته:

دلا به خلد برین خواهی ار گذاری گام

قدم گذار به درگاه حجّهٔ الإسلام

کجا بلندتر از بارگاه رفعت اوست

ز بعد قبّه شاهنشهان عرش مقام

هزار قرن کند مُرغِ وَهْم اگر پرواز
به شرط آن که نگیرد به یک نفس آرام
هنوز مانده به اول مقام رفعت او
دو صد هزار حجاب و دو صد هزار مقام
و در مادّه تاریخ وفات مرحوم حجّة الإسلام، گوید:
چو آن همای بلند آشیان پاک سرشت
به عزمِ سیرِ بهشتِ برین پرید از بام
نوشت از پیِ تاریخ رحلتش کفّاش
که دُرِّ درج کرم «در جَنان نمود مقام» {۱۴۰}
(۱۲۶۰ ه ق)

مُقَدَّمه

فصل اول خلاصه‌ای از زندگی نامه مؤسّس فرقه شیخیّه شیخ احمد احسایی {۱۴۱}

نام و نسب

احمد فرزند زین الدین، فرزند ابراهیم، فرزند صقر، فرزند ابراهیم، فرزند داغر، فرزند رمضان، فرزند راشد، فرزند دهیم، فرزند شمروخ آل صقر مطیرفی {۱۴۲} احسایی بحرینی، مؤسّس مذهب شیخیّه یا کشفیّه. {۱۴۳}

از ولادت تا وفات

او در روستای مطیرف از روستاهای احساء {۱۴۴}، در ماه رجب سال ۱۱۶۶ ه ق زاده شد. {۱۴۵}
وی در دودمانِ پیرو مذهب تسنّن به دنیا آمد، امّا جد چهارم او یعنی داغر، بادیه نشینی را رها کرده و به تشیّع گراییده و نسل او نیز همگی بر این مذهب بودند. {۱۴۶}
شیخ احمد در زندگی نامه خود که به خواهش فرزندش محمّد تقی نوشته، گوید:
در رأس سال دوم ولادتم باران شدیدی باریدن آغاز کرد، که در نتیجه جاری شدن سیل، همه خانه‌ها جز یک مسجد و خانه عمّه‌ام فاطمه ملقّب به: حبّابه، فرو ریخت. پنج ساله بودم که قرآن را فرا گرفتم. مردم شهرم سخت در جهل و بی‌سوادی و غفلت به سر می‌بردند و بی‌خبری از احکام دینی آنان را می‌آزرد. کتاب عوامل جرجانی را از شیخ احمد - که آن را نزد شیخ محمّد می‌خواند - عاریه گرفته و آن را استنساخ کردم، پدرم بر این امر اطّلاع یافت و مرا همراه با هزینه‌ای برای تحصیل نزد شیخ محمّد فرستاد، که با شهر ما یک فرسخ فاصله داشت. پس من و شیخ احمد کتاب عوامل و اجرومیّه را نزد شیخ محمّد خواندیم. {۱۴۷}
کودکی او در میان اطرافیانش که توجّهی به آداب و رسوم مذهبی نشان نمی‌دادند و بیشتر دوست داشتند گرد هم بیایند و به آواز خوانی و نواختن آلات موسیقی بپردازند، گذشت و شیخ علاقه‌ای به این مجالس نشان نمی‌داد.
او در پنج سالگی خواندن قرآن را تمام کرد و در میان کودکان زمان خود ممتاز به هوش و فکر بسیار بود.
عقیده باطنی به امام و امام شناسی، طبق آنچه خود او در زندگی نامه‌اش نوشته و دیگران نیز تکرار کرده‌اند، از دوران جوانی در وجود او سرشته شد و سراسر دوران جوانی او با کشف و شهود و رویاهای مذهبی و عرفانی بود.

او در سال ۱۱۸۶ ق مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز (حاکم سعودی) به احساء، به کربلا و نجف عزیمت کرد و در حوزه درس بزرگان تشیّع همچون: آقا محمّد باقر وحید بهبهانی، سیّد علی طباطبایی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی و سیّد محمّد مهدی طباطبایی معروف به سیّد بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء، بهره‌مند شد.

شیخ احمد احسایی حافظه‌ای قوی و عجیب داشت {۱۴۸} و میل او به فراگرفتن همه دانش‌ها زیاد بود، حتّی به علوم غریبه از نوع طلسمات و علم اعداد و حروف و کیمیا علاقه خاصّی نشان می‌داد و از هر علمی اطّلاعاتی اندوخته بود، ولی نسبت به علوم فلسفه و تعقّلی بی‌لطف بود، زیرا در اثر حافظه زیاد بیشتر مایل به مطالب حفظی بود. {۱۴۹}

او در سال ۱۲۰۹ ق به سبب بروز طاعون از عتبات به احساء بازگشت و دوباره در رجب سال ۱۲۱۲ ق به عراق مراجعت کرد. در سال ۱۲۱۹ برای اعتزال از خلق به قریه «صغاده» بصره رفت و در این زمان بود که برای نخستین بار شروع به بیان بعضی از عبارات معمّا گونه و مرموزانه نمود که خشم علمای متشرّعه بصره را برانگیخت.

احسایی از رؤیایی در ایّام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به وی ارائه کرده بود؛ وی می‌گوید:

«این رؤیا مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم، روی گردان ساخت». {۱۵۰}

این حالت به ادّعای خود شیخ سرآغاز تحوّلی معنوی و رؤیاهای الهام بخش دیگر شد، که او را به عبادت و تفکّر بسیار واداشته و پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمّه اطهار عَلَیْهِمُالسَّلَام دریافت داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیث پی برده است و بنا به گفته خود او: «چیزها می‌دیدم که شرح دادن آن برایم ناممکن است». {۱۵۱}

باری او در سال ۱۲۲۱ ق به قصد زیارت به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلَام عازم خراسان شد.

در بین راه در یزد توقّف کرد و مردم یزد از وی استقبال گرمی به عمل آوردند و از وی خواستند تا نزد آنان بماند و شیخ هم اجابت کرد و پس از بازگشت از مشهد مقدّس، یزد را مسکن خویش قرار داد و شهرت بسیاری در آنجا کسب کرد.

چندی بعد، فتحعلی شاه وی را به تهران دعوت نمود و در حق او نهایت احترام را به جا آورد و از شیخ درخواست کرد که در تهران مقیم شود، امّا او این درخواست را رد نمود و در اوائل@ ذیالقعده سال ۱۲۲۳ خانواده خود را از بصره به یزد آورد و خود در سال ۱۲۲۶ دوباره به مشهد رفت و باز به یزد بازگشت.

وی در مدّت اقامتش در تهران، رساله «سلطانیه» را در جواب سؤال‌های فتحعلی شاه قاجار، به رشته تحریر درآورد.

شیخ احمد در سال ۱۲۲۹ ق {۱۵۲} به قصد مجاورت عتبات عالیات، در راه ابتدا به شهر اصفهان سفر کرد و چهل روز در آنجا اقامت نمود، سپس به طرف کرمانشاه رهسپار و در دوّم ماه رجب همان سال وارد کرمانشاه شد، که با استقبال مردم و حاکم کرمانشاه محمّد علی میرزا دولتشاه (فرزند فتحعلی شاه)، روبرو گشت و به اصرار حاکم در کرمانشاه به مدّت سه سال اقامت کرد.

او در سال ۱۲۳۲ قصد زیارت بیت اللّه الحرام را از راه شام کرد؛ در ماه رمضان در شام بود و در نیمه شوّال همان سال به مدینه رهسپار گردید و در سال ۱۲۳۳ از حج برگشته به نجف وارد شد و در چهارم محرّم ۱۲۳۴ دوباره به کرمانشاه بازگشت و زمان زیادی در آنجا به تدریس و تبلیغ پرداخت، تا این که محمّد علی میرزای دولتشاه از دنیا رفت و قحطی و وبا نیز در آن نواحی شِدَّت گرفت، از این رو شیخ با اهل و عیال خود قصد زیارت حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلَام را کرد.

وی پس از زیارت حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلَام، از راه طبس مشهد مقدّس را ترک گفت و بار دیگر به یزد بازگشت و سه ماه در آنجا توقّف کرد، سپس دوباره راهی اصفهان شد و مدّتی در آنجا زندگی سپری کرد.

او پس از اصفهان، به قزوین سفر کرد و در آنجا چندی توقّف کرد؛ در همین زمان بود که با مخالفت مرحوم آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی

برغانی (شهید ثالث)، رو به رو شد که حکم به کفر وی داد، که پس از انتشار و شیوع خبر تکفیر، شیخ دیگر در قزوین نماند و از آنجا به کرمانشاه رفت و مدّت یک سال در آنجا ماند.

او بالاخره با رنجش خاطر از اوضاع اخیر ایران نسبت به خود، در پایان عمر قصد مجاورت حرم سیّد الشهداء عَلَیْهِ السَّلَام کرد، برای همین منظور راهی عتبات عالیات شد و سر انجام آهنگ سفر حج کرد، ولی در دو یا سه منزلی مدینه در جایی به نام:

«هدیه»، در ۲۱ ذیالقعده سال ۱۲۴۱ هجری قمری {۱۵۳}، به علّت بیماری اسهال، وفات کرد و در قبرستان بقیع، پشت دیوارِ مرقد رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم، به خاک سپرده شد، که تا قبل از تخریب وهابیه بقاع بقیع را، قبر او معیّن و بر آن @محجری آهنی و سنگ لوحی بود.

تالیفات

تألیفات شیخ را در حدود یکصد و سی و دو عنوان نوشته اند {۱۵۴}، که در رشته‌های مختلف مانند:

حکمت الهی، اصول فقه، تفسیر قرآن، فلسفه، رسالات ادبی و اصول اعتقادات شیعه، تألیف گردیده است.

البته ناگفته نماند:

بیشتر این تالیفات که از سه یا چهار ورق تجاوز نمی‌کند، در کتابی به نام «جوامع الکلم» در دو مجلّد، جمع آوری و به چاپ رسیده است.

مرحوم علّامه سیّد محسن امین، در کتاب ارزشمند خود «أعیان الشیعهٔ»، یکصد و دو اثر از او معرّفی کرده و در پایان می‌نویسد:

وجل تلک المسائل من لزوم ما لا یلزم و تکلّف ما لم یکلّف و أغلبها تدل علی میله إلی التعمّق فی الأمور و الخروج عن الظواهر. {۱۵۵}

از آثار او می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱ – شرح زیارت جامعه کبیره.

۲ – فوائد و شرح آن در حکمت و کلام.

۳ – شرح حکمهٔ عرشیّه ملّا صدرا.

۴ – شرح کتاب مشاعر ملّا صدرا.

۵ – شرح کتاب تبصرهٔ المتعلّمین علّامه حلّی رحمه الله.

۶ – رساله در نفی این که کتاب‌های کافی و فقیه و تهذیب و استبصار، قطعی هستند، چنانچه فرقه اخباریان بر آن باورند.

۷ – مباحث الفاظ در علم اصول فقه.

۸ – رساله در بیان حقیقه عقل و روح و نفس با مراتب آنها.

۹ – رساله در جواز تقلید غیر اعلم و بعضی از مسائل فقه.

۱۰ – شرح علم صناعت و فلسفه و أحوالآن دو.

۱۱ – جواب به دو سؤالِ یکی از علماء عارفین پیرامون این که: نمازگزار هنگامی که در نماز می‌گوید:

«إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ»، باید چه کسی را به این خطاب مخاطب سازد و دیگر این که: تجلّی حق تعالی بر نیکوکاران در حال نماز چگونه خواهد بود. {۱۵۶}

۱۲ – جواب مسائل توبلیه، که شیخ عبد علی توبلی از آن سؤال نموده است، این کتاب بسیار مفصّل و شامل: تطبیق باطن با ظاهر و بیان بسیاری از مراتب عرفان و نیز رد بر فرقه‌های صوفیّه و بیان طریق حق و دیگر مباحث، می‌باشد.

۱۳ – حديث النفس إلى حضرة القدس، در معارف پنجگانه.

۱۴ – رساله در حجّيّت اجماع و شهرت.

۱۵ – الرساله‌ی الحيدريّة فی الفروع الفقهيّة.

۱۶ – مسائل قطيفيه.

۱۷ – رساله صوميّه.

۱۸ – ديوان شعر.

۱۹ – بيان أحوال أهل عرفان و صوفيّه و روش‌های رياضت.

۲۰ – شرح رساله‌ی العلم ملّما محسن فيض كاشانی و رد بر او؛ در قسمتی از اين كتاب پس از نقل كلام مرحوم ملّا محسن فيض گويد:

...إنتهی كلامه فی كتابه المسمّی بالكلمات المكنونة؛ تفهم ما قال ممّا هو صريح فی القول بوحدة الوجود الّتی أجمع العلماء علی تكفير القائل بها. {۱۵۷}

۲۱ – تحقيق در اين كه برای خداوند متعال دو علم هست.

۲۲ – رساله در علم نجوم.

۲۳ – رساله در اين كه آيا قرآن أفضل است يا كعبه.

۲۴ – رساله در تحقيق قول حكماء: «بسيط الحقيقة كل الأشياء»؛ وی در اين رساله درباره‌ی كفر قائلين به اين قول{۱۵۸}، كه در واقع قائل به وحدت وجود، بلكه وحدت موجود هستند، می گويد:

...و أمّا تكفيرهم فذلك شیء عند اللّه، و أنا لا أعلم حكمهم عند اللّه سبحانه. {۱۵۹}

۲۵ – رساله در معنی «أحد» در آيه شريفه: «قل هو اللّه أحد». وی در آغازِ اين رساله بحث فلسفی نسبتاً مفصّلی در معنی «أحد» و نيز «صمد» نموده و ادّعا كرده كه: اين اسرار را شخصی در هنگام خواندن نماز نافله، به من آموخت! {۱۶۰}

مشايخ اجازه

شيخ احسايی از چند تن از علمای نجف و كربلا و نيز از علمای قطيف و بحرين اجازه دريافت كرد{۱۶۱}، كه نام آنها از اين قرار است:

۱ – شيخ احمد، فرزند شيخ حسن بحرانی دمستانی، كه در سال ۱۲۱۵ ه ق برای او نوشته است. {۱۶۲}

۲ – شيخ جعفر نجفی، صاحب كشف الغطاء (متوفّی ۱۲۲۷ ق)، تاريخ اجازه سال ۱۲۰۹ ه ق است. {۱۶۳}

۳ – شيخ حسين درازی عصفوری بحرانی (متوفّی ۱۲۱۶ ق)، پسر برادر شيخ يوسف بحرانی صاحب حدائق و مجاز از او. تاريخ اين اجازه سال ۱۲۱۴ ق می‌باشد. {۱۶۴}

۴ – امير سيّد علی طباطبايی حائری، معروف به صاحب رياض (م ۱۲۳۱ ه ق)، اجازه بدون تاريخ است. {۱۶۵}

۵ – آية اللّه سيّد محمّد مهدی طباطبايی بروجردی، معروف به سيّد بحرالعلوم (متوفّی ۱۲۱۲ ق)، تاريخ اين اجازه مختصر، آدينه ۲۲ ذی الحجّه ۱۲۰۹ است. {۱۶۶}

۶ – ميرزا مهدی شهرستانی حائری؛ تاريخ اجازه سال ۱۲۰۹ است. {۱۶۷}

مرحوم علّامه سيّد محسن امين، پس از ذكر مشايخ اجازه شيخ احمد، می گويد:

ظاهرا اين اجازات در اوائل كار احسايی صادر شده‌اند. {۱۶۸}

و این گفته مرحوم علّامه امین، کاملاً صحیح است، چرا که بررسی دقیق در آثار شیخ به خوبی نشان می‌دهد که اهم آثار مورد اختلاف شیخ احمد، پس از سال ۱۲۳۰ ه ق کتابت شده است:

«شرح الزیارهٔ» در دهم ربیع الأوّل ۱۲۳۰ ه؛ «شرح مشاعر ملّا صدرا» در بیست و هفتم صفر ۱۲۳۴ ه؛ «شرح عرشیّه ملّا صدرا» در بیست و هفتم ربیع الأوّل ۱۲۳۶ ه.

همچنین تاریخ اولین واقعه تکفیر شیخ احمد از جانب ملّا محمّد تقی برغانی در قزوین، مربوط به بعد از سال مرگ «شاهزاده محمّد علی میرزا»، یعنی ۱۲۳۷ ه است و پس از این سال است که آثار شیخ در ایران و عراق نشر یافته است.

در حالی که مرحوم آقا سیّد علی صاحب ریاض در ۱۲۳۱ ه و مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۷ ه و مرحوم سیّد مهدی بحر العلوم در سال ۱۲۱۲ ه درگذشته اند.

با توجّه به این که نشر آثار مهم و واقعه تکفیر شیخ احمد، پس از فوت مشایخ اجازه شیخ بوده است، به هیچ وجه منطقی و اصولی نخواهد بود که تمجیدهای مربوط به قبل از نشر کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفیر و اعلام نظریه اکابر علمای وقت را بر سالهایی پس از آن جاری و یا آن را مستمسکی برای پرده پوشی بر هر ایرادی به نحوه رفتار و افکار شیخ در هر عصر و اوضاعی نمود. {۱۶۹}

و نیز بر اهل علم پوشیده نیست که: یک یا چند اجازه نقل روایت، دلیل بر درستی عقیده و مصحّحِ افکار شخص مُجاز نیست، بلکه تنها فوائدِ خاص به خود را دارد که در جای خود به آن پرداخته شده است.

اجازات شیخ احمد احسایی

۱ – حاج محمّد إبراهیم کرباسی، صاحبِ «إشارات الأصول»، این اجازه به سال ۱۲۲۹ ه ق نوشته شده است.

۲ – شیخ اسد اللّه کاظمینی (متوفّی ۱۲۳۴ ه)، اجازه‌ای شش صفحه‌ای مورّخه ۱۲۲۹ ه است. {۱۷۰}

۳ – ملّا رجبعلی یزدی.

۴ – شیخ محمّد حسن نجفی (صاحب جواهر).

۵ – سیّد کاظم رشتی {۱۷۱}

۶ – شیخ مرتضی انصاری. {۱۷۲}

۷ – سیّد عبداللّه شبّر (متوفّی ۱۲۴۱ ه {۱۷۳}).

۸ – شیخ محمّد حجّهٔ الاسلام مامقانی (متوفّی ۱۲۶۹ ه {۱۷۴}).

۹ و ۱۰ – دو فرزندِ شیخ احمد:

محمّد تقی و علینقی، که اجازه آنان در سال ۱۲۳۶ ه ق نوشته شده و با این عبارت آغاز می‌شود:

الحمد للّه رافع العلماء درجات و جاعلها متفاضلهٔ فی المراتب و المقامات. {۱۷۵}

فرزندان

اشاره

شیخ احمد احسایی از هشت همسر خود بیست و نه فرزند پیدا کرد، که بیشتر آنها در زمان حیاتِ وی از دنیا رفتند؛ چهار فرزند پسر او عبارتند از:

۱ – شیخ محمّد تقی (م ۱۲۷۵ ه) {۱۷۶}

وی فرزنـد بزرگ شـیخ بوده که گاهی محمّـد نامیـده شده. او عالم و فاضل بوده؛ از تألیفات اوست: «جواهر العقول فی تقریر قواعد الأصول» {۱۷۷} و «رساله‌ی فی الاجتهاد والاخبار» که در آن با آراء و افکار پدرش مخالفت کرده است. {۱۷۸}
صاحب روضات الجنّات درباره‌ی وی در شرح حال پدرش گوید:
او شدیداً مخالف طریقه پدر بود و بسیار او را به باد انتقاد و انکار می‌گرفت و هر وقت ذکر او می‌شد می‌گفت:
«کذا فهم عُفِیَ اللَّهِ تَعَالَیْ عَنْهُ»، خدا او را بیامرزد و از گناهش درگذرد، این گونه در این مسأله فهمیده است. {۱۷۹}

۲ – شیخ علی نقی (حدود ۱۲۴۶ – ۱۲۰۰ ه{۱۸۰})

او به خلاف برادرش شـیخ محمّد تقی، موافق آراء و افکار پدرش بوده است؛ از وی تألیفاتی به جای مانده، از جمله: رساله در معاد، نهـج المحجّـۀ، منهـاج السـالکین، رسـاله‌ی الإمـام علی الهـادی عَلَیْهِ السَّلَام فی الرد علی أهـل الجبـر و التفویض و إثبـات المنزلـۀ بین المنزلتین و دیوان شعر.

۳ – شیخ عبداللّه

وی رساله‌ای به عربی در شـرح احوال پدرش نگاشـته، که آن را محمّد طاهر به امر پدرش حاج محمّد کریم خان کرمانی به فارسـی ترجمه کرده است. {۱۸۱}

۴ – شیخ حسن {۱۸۲}

مخالفت شیخ احمد با حکیمان و صوفیان

شیـخ احمـد احسـایی فلسفـه نخوانـده بود و به علوم عقلیه آشـنایی نـداشت و خود به خود و بـدون اسـتاد و تنها با مطالعه از حکمت متعالیه و عرفان الهی مطلع شد. {۱۸۳}
او خود را در این فن مجتهد می‌دانست و در کتاب‌های خود به بزرگان از حکماء اسـلام و عرفا و کسانی که مقام جامعیت در تفسیر و حدیث داشتند ناسزا می‌گفت و نسبت‌های ناروا می‌داد.
وی محی الـدین عربی را «ممیت الـدین» خواند و او را کافر و ملحد دانست و عباراتش را مزخرفات شـمرد. در مقدمه شـرح خود بر کتاب «عرشـیه» صدرالدین شـیرازی، از او انتقاد می‌کند که به اقوال کسانی چون ابن عربی گراییده و همین عیب را بر فیض کاشانی نیز می‌گیرد و فیض کاشانی را اهل ضـلال دانسـته و آنان را مخالف طریقه اهل بیت و اهل عصـمت پنداشت و خود را اهل کشف و معاینه و موافق اهل بیتِ عصمت انگاشت و اگر هر شخص عاقلی به مطالبی که او در نسبت‌های ناروا اشاره می‌کند، بنگرد، می‌فهمد که او مطلب را نفهمیده و دریافت نکرده است.
مرحوم ملّا محمّد تنکابنی، در «قصص العلماء» می‌نویسد:
و شـیخ احمد ملّا صدرا را کافر می‌دانست و می‌گفت که: عبارت ملّا صدرا «بسیط الحقیقۀ کل الأشیاء» باطل است لفظاً و@ معنً ی. در این مقام سخن بسیار گفته است و بدین سبب او را کافر دانسته است. {۱۸۴}
وی همچنین می‌نویسد:
و شیخ احمد ملّا محسن را نیز تکفیر کرده به واسطه مسأله علم و کتاب قرّۀ العیون ملّا محسن را شرح کرده و کلمات او را رد کرده و

حاجی ملّا هادی سبزواری کتابی نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملّا محسن فیض کرده ... و شیخ در برخی از کلماتش می گوید:

قال المسی القاسانی تبعاً لإمامه ممیت الدین اعرابی و مرادش از مسئ ملّا محسن است و مرادش از ممیت الدین محیی الدین. {۱۸۵}

لازم به یادآوریست که: مرحوم ملّا محسن فیض کاشانی در ابتدا تمایل به تصوّف داشته، در بعضی از کتاب‌ها و رسائلش به ویژه اشعارش بر مذاق صوفیان و عارفان سخن گفته و کتاب «کلمات مکنونه» {۱۸۶} را نیز در بیان معارف عارفان وحدت وجودی نوشته است، با این که در مُقَدَّمه کتاب مذکور توجّه داده است که متّصف به احوال این جماعت نبوده و بلکه صرفاً ناقل اقوال آنان است. {۱۸۷}

ولی وی در پایان کار تغییر مذاق می‌دهد و حتّی در مذمّت متصوّفه سخن می گوید؛ به عنوان نمونه در کتاب «المحجّة البیضاء» در کتاب ذم الغرور، در ذیل کلام غزالی پیرامون متصوّفه، می‌فرماید:

أقول: و أی فضل و کرامة للصادقین من الصوفیّة حتّی یکون للمتشبّهین بِهِم فضل و غرور؟!

فَإِنْ أَكْثَرَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ مَنْ السَّمَاعِ وَ الرَّقْصِ وَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ فِي الدُّعَاءِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ. {۱۸۸}

و یا در رساله «الإنصاف» که در آخر عمر آن را تألیف کرده {۱۸۹}، می نویسد:

نه متَکَلِّم و نه متفلسف و نه متصوّفم و نه متکلّف، بلکه مقلّد قرآن و حدیث پیغمبر و تابع اهل بیت آن سرور؛ از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه و از ما سوای قرآن مجید و اهل بیت و آنچه بدین دو آشنا نباشد بیگانه.

من هر آنچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت

إلّا حدیث دوست که تکرار می کنم {۱۹۰}

فصل دوم؛ داوری‌های متضاد درباره‌ی شیخ احمد احسایی

اشاره

شیخ احمد احسایی از معدود کسانی است که علمای اسلام درباره‌ی او و سخنانش، متناقض اظهار نظر کرده‌اند؛ بعضی وی را عارف باللّٰه و عالم به اسرار مبانی و معانی معرّفی کرده و بعضی او را کافر و مرتد دانسته‌اند.

در این میان بعضی هم راه احتیاط را پیش گرفته و در تکفیر شیخ توقّف کرده و تمسّك به ظاهر سخنان وی را در حکمِ به کفرش کافی ندانسته‌اند.

از گروه نخست، عدّه‌ای سخنان او را به توجیه و تأویل برده و عدّه‌ای نفهمیدن آن را، دلیل بر نادرستی داوری درباره‌ی وی گرفته‌اند.

البته علم و فضل و وسعت اطّلاعات شیخ احمد، قابل انکار نیست؛ چنانچه متن اجازه نامه‌های او، که چند تن از مجتهدین طراز اول عصرش نوشته‌اند، شاهد و گواه بر این مطلب است؛ ولی ناگفته نماند که این اجازه نامه‌ها در آغازِ امر شیخ احمد نوشته شده و تنها اجازه نقل حدیث است.

طبق نوشته صاحب أحسن الودیعة، شیخ احمد احسایی در آغاز امر از مجتهدین و پارسایان به شمار می‌رفت و حکیم ملّا علی نوری او را با تعبیر: «بأبی أنت و أمّی»، مورد خطاب قرار می‌داد، تا آنکه با نشر آثار ش، مسلك او بر همه معلوم گشت و توبیخ و انتقاد را به سوی او روان ساخت و حتّی کسانی چون: صاحب جواهر، صاحب ضوابط، شریف العلماء، صاحب فصول و اکثر فقهاء معاصرش، در طعن نسبت به او فروگذار نکردند و حاج ملّا علی نوری نیز او را آماج خرده گیری قرار داد. {۱۹۱}

تذکّر این نکته اینجا بجاست که: اختلاف آراءِ علما تنها درباره‌ی شیخ احمد احسایی و سخنان اوست، امّا همه آنها بر فساد بعضی از شاگردانش و سخنان آنان که منکر بعضی از ضروریّات شده و فرقه‌ای به نام:

«شیخیّه» پدید آوردند، اتّفاق نظر دارند.

به عنوان مثال مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ محمّد حسین نجفی (صاحب فصول، متوفّی ۱۲۵۵ ه) از کسانی است که به ماهیّت فرقه شیخیّه پی برد و صراحتاً آنان را از خود طرد کرد؛ صاحب روضات الجنّات در این باره می‌نویسد:

و کان هذا الشیخ المعظم کثیر الطعن و التشنیع علی طائفهٔ الشیخیّهٔ المنتسبین إلی الشیخ أحمد البحرانی المُقَدَّم إلیه الإشارهٔ، متجاهراً باللعن علیهم و التبرّی عن عقائدهم الفاسدهٔ علی رؤس الأشهاد و قد رأیت أیّام تشرّفی بالزیارهٔ منابر فی هذا المعنی. {۱۹۲}

همچنین علّامه محقّق شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره در شرح حال وی می‌نویسد:

و کان فی کربلاء یومذاک فریق من الشیخیّهٔ و کان المترجم کثیر التشنیع علیهم حتّی ضعف نفوذهم و کسر شوکتهم. {۱۹۳}

اینک به سخنان چند نفر از کسانی که شیخ احمد را ستوده‌اند، اشاره می‌کنیم.

ستایشگران

۱ – مرحوم حاجی محمّد ابراهیم کرباسی

مرحوم حاجی کرباسی در جلد دوّم کتابِ خود:

«اشارات الأصول»، در آخر مبحث حجّیّت اخبار، مشایخ اجازه‌اش را ذکر کرده، که از جمله آنها شیخ احمد احسایی را شمرده و او را چنین توصیف کرده:

...و منهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول و المنقول الزاهد الورع موضّح الحقیقهٔ و الطریقهٔ، بل محییها فی الحقیقهٔ الشیخ احمد بن زین الدین الاحسایی. {۱۹۴}

و به نوشته مرحوم میرزا محمّد تنکابنی: شیخ احمد هر زمانی که وارد اصفهان می‌شد، در خانه حاجی کرباسی منزل می‌کرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود، نماز می‌خواند و حاجی نیز به او اقتدا می‌کرد. {۱۹۵}

وی درباره‌ی اقتداء حاجی کرباسی به شیخ احمد در نماز می‌نویسد:

شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی می‌شد، قبل از ظهر درب مسجد حکیم می‌نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها در آنجا می‌گذاشت، همین که اوّل ظهر می‌شد، فوراً نیّت نافله می‌نمود و تا به محراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت نافله را ادا می‌نمود، پس به محراب می‌رسید و به جای حاجی کلباسی نماز می‌کرد و حاجی هم به او اقتدا می‌نمود. {۱۹۶}

همچنین از مرحوم حاجی کرباسی نقل شده که فرمود:

منسوب داشتن شیخ به برخی امور ناشایست، به ویژه از جانب کسانی که به مطالب و اصطلاحات او وقوفی ندارند، جرأت زیادی می‌طلبد. {۱۹۷}

تعظیم و احترام مرحوم حاجی کرباسی از شیخ احمد، تنها خاص به زمان حیات وی نبود، بلکه پس از وفات هم برای او در اصفهان سه روز مجلس عزا برپا کرد. {۱۹۸}

۲ – محدّث نیشابوری

وی در کتاب رجال خود در وصف شیخ می‌نویسد:

احمد بن زين الدين الإحسايي القاري، فقيه محدّث عارف وحيد في معرفة الأصول الدينيّة. له رسائل وثيقة، اجتمعنا معه في مشهد الحسين عَلَيْهِ السَّلَام، لا شك في ثقته و جلالته، إن شاء اللَّه. {۱۹۹}

۳ – علّامه شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء

ایشان درباره‌ی شیخ احمد گوید:

اختلف الناس فيه بين غال و قال، بين من يقول بركتيّته و بين من يقول بكفره و التوسّط خير الأمور و الحق أنّه رجل من أكابر علماء الإماميّة و عرفائهم و كان على غاية من الورع و الزهد و الإجتهاد في العبادة، كما سمعناه ممّن نثق به ممّن عاصره و رآه». {۲۰۰}

یعنی:

مردم درباره‌ی شیخ احمد اختلاف نظر دارند، عدّه‌ای قائل به رکنیّت او شده و عدّه‌ای او را کافر دانسته‌اند، ولی میانه روی درباره‌ی او بهترین شیوه است و سخن درست اینست که او مردی از بزرگانِ علما و عرفای امامیّه و در نهایتِ تقوا و پرهیزگاری و عبادت بوده، چنانچه ما از افراد مورد اعتمادی که او را دیده‌اند، شنیده‌ایم.

۴ – مرحوم آیهٔ اللَّه شیخ محمّد تقی رازی نجفی

به نوشته مرحوم میرزا محمّد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء»: شیخ محمّد تقی در مجلسِ درس شیخ احمد در اصفهان حاضر می‌شده است. {۲۰۱}

علّامه نجفی در رساله «شرب الغليان فِي شَهْرِ رَمَضَانَ» از شیخ احمد با تعبیر «مرحمت و غفران نشان علیّین آشیان عارف ربّانی شیخ احمد لحسایی طاب ثراه» یاد کرده است. {۲۰۲}

۵ – مرحوم آیهٔ اللَّه حاج سیّد محمّد باقر چهارسوقی

ایشان در کتاب «روضات الجنّات» تعریف و تمجید بسیاری از شیخ احمد کرده، به گونه‌ای که هیچ یک از بزرگانِ علما، چنین تعریفی از او ننموده! ترجمه کلامِ ایشان چنین است:

ترجمان حکما و متألّهان و زبان عارفان و متَکَلِّمان، جلوه و درخشش روزگار و فیلسوف عصر، عالم به اسرار مبانی و معانی، شیخ ما احمد پسر زین الدین، پسر شیخ ابراهیم احسایی بحرانی، کسی را مانند و همتای وی در این اواخر، در معرفت و فهم و بزرگواری و دور اندیشی و سلیقه راست و استوار و طریقه نیکو و پسندیده و صافی حقیقت و کثرت معنویّت، وعلم به عربیّت، واخلاق عالی رتبه و صفات حمیده و ممتاز و حکمت‌های علمیّه و عملیّه و حسن تعبیر و فصاحت در بیان و لطف تقریر و ملاحت در بحث و کلام و خلوص وداد و محبّت به اهل بیت بزرگوار رسول اللَّه سراغ نداریم؛ به گونه‌ای که برخی از علماء اهل ظاهرِ ما وی را به افراط و غلو رانده‌اند، با وجود آنکه بدون شک و تردید او از اهل جلالت و علوست و من خود صورت اجازه‌ای را که سیّد بحر العلوم برای او نوشته و حاکی از نهایت فضل و دانش و جلالت و بینش اوست، دیده‌ام. {۲۰۳}

این توصیف و تحسینِ مرحوم صاحب روضات از شیخ احمد احسایی، شاید به دلیل احترام و تجلیلی بوده که از استادش مرحوم حاجی کرباسی در حقِّ شیخ مشاهده نموده؛ چنانچه گفتیم مرحوم حاجی کرباسی در زمان حیاتِ شیخ احمد از او بسیار ستایش می‌کرد و حتّی در مسجد حکیم در نماز به او اقتدا می‌کرد {۲۰۴} و پس از وفات شیخ نیز برای وی سه روز مجلس عزا بر پا ساخت. {۲۰۵}

ایشان همچنین در شرحِ حال شیخ حافظ رجب بُرْسی، اشاره‌ای به فرقه شیخیّه و عقائدِ باطل آنها کرده و درباره‌ی جایگاه شیخ احمد

نسبت به آن فرقه، گوید:

و لا یـذهب علیک غب ما ذکرته لک کلّه ان منزلهٔ ذلک الشـیخ المُقَدَّم من هذه المقلّدهٔ الغاویهٔ المغویهٔ، انّما هی منزلهٔ العُلوج الثلاثهٔ الّـذین ادّعوا النصـرانیّهٔ و أفسـدوها باظهارهم البـدع الثلاث من بعد أن عُرج بنبیّهم المسـیح عیسـی بن مریم عَلَیْهِ السَّلَام. کیف لا و قد ارتفع بهـذه المقلّـدهٔ المتمرّدهٔ – واللَّه – الأمـان فی هـذه الأزمان و وهنت بقوّتهم أرکان الشـریعهٔ و الإیمان. بل حـداهم خـذلان اللَّه و ضعف سلسلهٔ العلماء إلی أن ادّعوا البابیّهٔ و النیابهٔ الخاصّهٔ عن مولانا الحجّهٔ صاحب العصر و الزمان عَلَیْهِ السَّلَام. {۲۰۶}

ترجمه: بـا وجود آنچه که من در گذشـته گفتم، مبـادا از خاطر تو برود که جایگاه آن شـیخ (شـیخ احمـد احسایی) نسبت به پیروانِ گمراه و گمراه کننـده‌اش، همان جایگاه سه مرد کافریست که پس از آنکه خداونـد پیغمبرشان مسیح عیسـی بن مریم عَلَیْهِ السَّلَام را عروج داد، آنان ادّعای نصـرانیّت کردند و شریعت مسیح را با بدعت‌های سهگانه‌ای که از خود گذاردند، به فساد و تباهی کشیدند. چگونه این گونه نباشـد بـا وجودی که به واسطه پیروان او (شـیخ احمـد احسایی) – سوگنـد به خـدا – در این زمان‌ها، امان از روی زمین برداشـته شـد و با قوّت آنان ارکان ایمان و شـریعت سـست گردیـد، تا جایی که خذلان الهی و ضـعف سلسـله علما، آنها را به ادّعای بابیّت و نیابت خاصّه از مولانا الحجّهٔ صاحب العصر و الزمان عَلَیْهِ السَّلَام کشانید.

بعضـی این عبـارت مرحوم صـاحب روضـات را به اشـتباه فهمیـده و ترجمه کرده و آن را علاـوه بر نکوهشِ پیروانِ شـیخ احمـد، در نکوهشِ خودِ وی نیز پنداشـته‌اند و در نتیجه فهم نـادرست، نسـبت به ساحتِ صاحبِ روضات رحمه الله بسیار جسارت و اهانت روا داشته‌اند. {۲۰۷}

در حالی که در عبارتِ صاحب روضات قـدس سره هیـچ گونه مـذمّتی از شـیخ احمـد به چشم نمی‌خورد، بلکه آنچه مورد انتقاد و نکوهش قرار گرفته، پیروان گمراهِ شـیخ می‌باشـند؛ به این معنی که: فرقه شیخیّه مانند علوج ثلاثه که پس از عروج مسیح عَلَیْهِ السَّلَام ادّعای نصـرانیّت کرده و آن را با بـدعت‌های خود به فساد کشـیدند، پس از وفات شـیخ احمـد احسایی در گفتار و عقیـده او بدعت گذاشته و آن را به انحراف کشیدند، تا جایی که به ادّعای بابیّت منجر شد.

۶ – سیّد کاظم رشتی حائری

او که شاگرد ارشـد شـیخ احمـد است، از او کمال احترام و بزرگداشت را داشـته و در حقّش سـخن از حد گذرانیده و او را از همه علما و افاضل مشهور که در آن روزگار می‌زیسته، برتر و بالاتر دانسته است.

سیّد کاظم در کتاب «دلیل المتحیّرین» شیخ را در کلّیه مراتب و فنون فقه و اصول و رجال و حدیث و علوم غریبه و علوم عربیّه، اعلم از همه دانسته، بلکه او را مبدع و مؤسّس در آن علوم معرّفی کرده و می‌نویسد:

شیخیّه منسوبنـد به این شـیخ جلیل القـدر و عالم نبیل، فهو الشـیخ أحمـد بن زین الدین بن إبراهیم ... الاحسایی، وحید عصـر، یگانه دهری که اخـذ کرده علوم را از معدنش و برداشـته است از معدنش که عبارت باشد از ائمّه طاهرین – سـلام اللَّه علیهم أجمعین – و این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمّه هدی عَلَيْهِمُ‌السَّلَام به آن جناب می‌رسید. {۲۰۸}

سپس چنـد مورد از خواب‌هـای او را نقـل می‌کنـد که امـام حسن عَلَیْهِ السَّلَام را در خواب دیـده و از لعاب مبارک دهان او اسـتفاده کرده و عطش او را از بین برده است.

وی در همان کتاب گوید:

زمانی که شـیخ مرحوم به اصـفهان وارد شد و مورد احترام و اکرام اعلام اصفهان قرار گرفت و من در آن هنگام در محضر شریفش بودم، از حکیم ربّانی ملّا علی نوری پرسیدند:

مقام آقا محمّد بیدآبادی بالاتر است یا مقام شیخ احسایی؟ حکیم پاسخ داد:

کسی باید این موضوع را تشخیص دهد و تعیین برتری مقام کند که خود به مقام آن دو رسیده باشد و من کجا و آن مقام کجا! {۲۰۹}

۷ – مولی حسن قراچه داغی تبریزی

معروف به مولی گوهری (۱۲۶۶ ه) وی از شاگردان شیخ احمد احسایی بوده، که در دفاع از استاد خویش رساله‌ای به نام:
«توجیه الکلمات»، یعنی توجیه و تأویل عبارات شیخ احمد احسایی در رساله معراج و معاد او، ترتیب داده است. {۲۱۰}
از دیگر تألیفات او: جواب اعتراضات مولی محمّد جعفر استرآبادی (متوفّی ۱۲۶۳ ه) است که در کتاب «حیاة الأرواح» خود به شیخ احمد بسیار اعتراض کرده است. {۲۱۱}
او در کتاب نخست خود، بر این اعتقاد رفته که: آراء استادش در دو مسأله معاد و معراج، موافق با متشرّعه است و در کتاب دوّمش موافقت تمام کلمات شیخ احمد را با متشرّعه اثبات نموده، مگر کلام او در شرح زیارت جامعه را، که اعتراف به عجز از توجیه آن کرده است. {۲۱۲}
البته وی نه با بابیّه و عقائد آنها موافق بوده و نه با حاج محمّد کریم خان کرمانی رئیس شیخیّه کرمان، بلکه او معتقد بوده که آنها خود را منتسب به شیخ احمد و سیّد کاظم رشتی کرده‌اند تا بتوانند خود و مذهبشان را ترویج دهند؛ چنانچه رساله‌ای نیز در اثبات کفر و ضلالت حاج محمّد کریم خان، نگاشت. {۲۱۳}

۸ – شیخ علی نقی، فرزند شیخ احمد احسایی

وی رساله‌ای هفتاد صفحه‌ای در دفاع از پدر خود نوشته، که با این عبارت آغاز می‌شود:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ {۲۱۴}

۹ – حاج سیّد شفیع موسوی جاپلقی

(متوفّی ۱۲۸۰)
وی در اجازه نامه «الرَّوْضَةُ الْبَهِیَّةُ فِی الطُّرُقِ الشفیعیة » شهادت به وثاقت و عدالت شیخ احمد احسایی داده و همه مفاسد منسوب به او را ناشی از شاگرد او سیّد کاظم رشتی دانسته؛ عبارت او چنین است:
و الشیخ المذکور کان ذاکراً متفکّراً لا یَتَکَلُّم غالباً إلّا فی العلم والجواب عن السؤالات العلمیّة، أصولاً و فروعاً و حدیثاً و کان مشغولاً بالتدریس و یدرس «أصول الکافی» و «الإستبصار»، ولا نری منه إلّا الخیر، إلّا أن جمعاً من العلماء المعاصرین له قدحوا فیه قدحاً عظیمًا، بل حکم بعضهم بکفره نظراً إلی ما یستفاد من کلامه من انکار المعاد الجسمانی و المعراج الجسمانی و التفویض إلی الأئمّة و غیر ذلک من المذاهب الفاسدة المنسوبة إلیه و ما رأیت فی کلامه ذلک و ما سمعت منه، إلّا أنّه المنقول منه – استفاده یً من کلماته – و صار هذا داهیةً عظمی فی الفرقهی الناجیة و ذهب جمع من الطلبة – بل العلماء الکاملین – إلی المذاهب الفاسدة المنسوبة إلیه و صار هذا سبباً لإضلال جمع من عوام الناس، فالطائفة الشیخیّة فی هذا الزمان معروفة@، ولهم مذاهب فاسدة و أکثر الفساد نشأ من أحد تلامذته السیّد کاظم الرشتی و المنقول عن هذا السیّد مذاهب فاسدة لا أظن أن یقول الشیخ بها.
و در پایان گوید:
و هذا الشیخ یدّعی أنّه إذا أراد الوصول إلی خدمة الأئمّة و سؤالهم، رآهم فی المنام وسألهم و تنکشف علیه العلوم المشکلة. {۲۱۵}

۱۰ – مرحوم حاج سیّد علی جاپلقی بروجردی

وی نیز همانند پدر خود مرحوم حاج سیّد شفیع – که قبلا عبارت وی را در وصف شیخ احمد آوردیم – از شیخ تجلیل به عمل آورده و او را توثیق می‌کند و علّت تکفیر شیخ توسّط بعضی علما مانند سیّد صدر را ناشی از ظهور فرقه شیخیّه و نشر عقائد فاسدِ آنان می‌داند و می‌نویسد:

...فَالنِّسْبَةُ إلَيْهِ إنْ كَانَتْ صَحِيحَةً فَالْحُكْمُ بِالْكُفْرِ فِي مَحَلِّهِ، إلّا أن وَالِدِي الْعَلَّامَةُ قَدْ مَدَحَهُ وَ أثْنى عَلَيْهِ وَ شَهِدَ لَهُ بالوثاقة وَ الْعَدَالَةِ وَ جَعَلَ الْمَفَاسِدِ بأسرها ناشية مِنْ أَجِلَّةِ تَلَامِذَتِهِ وَ هُوَ السَّيِّدُ الْكَاظِمِ الرشتی. {۲۱۶}

۱۱ – شهید شیخ علی آقا ثقة الإسلام تبریزی

(۱۳۳۰ – ۱۲۷۷ ه) او در واقع جزو دسته ای از شیخیّه بود معروف به: «شیخیّه ثقة الإسلامیّه» که بر مطالب شیخ احمد و شاگرد او سیّد کاظم چیزی نیفزودند و با کریمخانیه یا رکنیه مخالفت کردند.

این عدّه بیشتر در آذربایجان بوده و بزرگ ایشان میرزا شفیع تبریزی بود و پس از فوت او، پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید و پس از وی همین صاحب عنوان، یعنی میرزا علی ثقة الإسلام، جانشین او شد که در سال ۱۳۳۰ هجری به جرم آزادی خواهی در تبریز به دست روس‌ها به دار آویخته شد. {۲۱۷}

وی بسیار از شیخ تعریف و تمجید کرده و او را با این عبارات ستوده:

فخر الأعلام و ذخر الأيّام، تاج الدهر و ناموس العصر، العلّامة الأوحد و الفاضل الفهامة الأمجد، العالم الربّانی و الفاضل الكبريايی الصمدانی و كان – قدّس سرّه – قليل النطق كثير الصمت، لو نطق فبالحق، ولو سكت فعن الباطل، جامعاً بين الشريعة و الحقيقة، مرتاضاً زاهدً ا، معرضاً عن الدنيا و أهلها، ساعياً فی إظهار ما أراده اللّه من التدبّر فی آيات الأنفس و الآفاق و كان وجهة همّته رد ما أسّسه المحقّق صدر الدين الشيرازی و قد شرح كتابيه العرشية و المشاعر. {۲۱۸}

او در پایانِ کلام خود، دفن شیخ احمد در قبرستان بقیع را، از کرامات او و از عنایات پروردگار نسبت به وی دانسته است.

انتقاد کنندگان

۱ – حکیم ملّا علی نوری

مرحوم علّامه خوانساری، در کتاب «روضات الجنّات» می‌نویسد:

و قد يحكی أيضاً أن الحكيم المتألّه المحقّق النوری المعاصر أيضاً كان ينكر فضله، بل كونه فی عداد الفضلاء. {۲۱۹}

و این گونه نقل شده که حکیم متألّه محقّق نوری معاصر نیز فضل او را انکار داشت، بلکه اصلاً وی را در زمره علماء محسوب نمی‌داشت.

البته شیخیّه ادّعا می‌کنند که: این انکار مرحوم ملّا علی نوری، قبل از آشنایی وی با شیخ احمد بوده، ولی زمانی که حکیم بر فضل شیخ احمد و مراتب عالی علم و کمال او آگاه می‌گردد، به ستایش و تمجید از او می‌پردازد. {۲۲۰}

حتّی سیّد کاظم رشتی حکایتی از حکیم نوری نقل می‌کند که وقتی از وی پرسیدند:

مقام آقا محمّد بیدآبادی بالاتر است یا مقام شیخ احسایی؟ حکیم پاسخ داد:

کسی باید تعیین برتری مقام کند، که خود به مقام آن دو رسیده باشد و من کجا و آن مقام کجا. {۲۲۱}

در اینجا می‌توان بین فرمایش صاحب روضات الجنّات و گفته سیّد کاظم رشتی، به این صورت جمع کرد که: شیخ احمد احسایی

در آغاز امر از مجتهدین و پارسایان به شمار می‌رفت، برای همین حکیم ملّا علی نوری او را با تعبیر: «بأبی أنت و أمّی»، مورد خطاب قرار می‌داد، تا آنکه با نشر آثار ش، مسلکِ او بر همه معلوم گشت و توبیخ و انتقاد را به سوی او روان ساخت و حتّی کسانی چون: صاحب جواهر، صاحب ضوابط، شریف العلماء، صاحب فصول و اکثر فقهاء معاصرش، در طعن نسبت به او فروگذار نکردند و حاج ملّا علی نوری نیز او را آماج خرده گیری قرار داد. {۲۲۲}

همچنین صاحب کتاب «قصص العلماء» می‌نویسد:

ملّا علی (نوری) درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شیخ احمد نمود ... پس از چند جلسه اصحاب ملّا علی نوری دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است، ترک درس او را گفتند و ملّا علی پشیمان شد که چرا در این مدّت ترویج علم شیخ احمد احسایی را می‌کرد؛ تا آنجا که از استاد علی نوری پرسش کردند که فضل شیخ چگونه است؟

گفت:

عامی صافی ضمیر است! {۲۲۳}

۲ – ملّا اسماعیل اصفهانی (واحد العین)

ملّا محمد اسماعیل اصفهانی از حکماء معاصر شیخ احمد، در مُقَدَّمه کتاب خود:

«شرح الحکمهٔ العرشیّهٔ» یکی از شارحین «الحکمهٔ العرشیهٔ» ملّا صدرا را، شیخ احمد معرّفی و از او ستایش کرده، ولی اشکالات او بر ملّا صدرا را ناشی از عدم فهمش از مراد الفاظ و عبارات، آن هم به خاطر نداشتن اطّلاع از اصطلاحات فلاسفه، دانسته؛ عین عبارت او در آنجا چنین است:

و قد تصدّی لشرحها المولی الجلیل و الفاضل النبیل البارع الشامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین الدین الأحسایی – حرسه اللّٰه تعالی عن الآفات و حفظه من العاهات – فشرحها شرحاً کان کلّه جرحً ا، لعدم فهمهٔ ما هو المراد من الألفاظ و العبارات، لعدم اطّلاعه علی الإصطلاحات، وإلّا فهو عظیم الشأن فی فهم المطالب و منیع المکان فی نیل المآرب، رفیع الرتبهٔ فی تحقیق الحقائق. {۲۲۴}

مرحوم میرزا محمّد تنکابنی می‌نویسد:

وقتی شیخ به اصفهان رفت، ملّا اسماعیل واحد العین که از تلامذه آخوند ملّا علی (نوری) بوده به مجلس شیخ رفت و در مسأله علم میان او و شیخ صحبت شد و ملّا اسماعیل بر او غالب بود. {۲۲۵}

۳ – علّامه حاج سیّد محمّد هاشم چهارسوقی

(۱۳۱۸ – ۱۲۳۵ ه) ایشان به خلاف برادرِ عالمِ خویش مرحوم آیهٔ اللّٰه حاج سیّد محمّد باقر موسوی چهارسوقی – صاحبِ روضات الجنّات – از شیخ احمد احسایی بسیار مذمّت و نکوهش نموده و کلمات او را بی‌اساس شمرده و مبانی فکریش را پر از خیال‌های فاسد و بدون دلیل دانسته و بالاخره کتاب‌های وی را موجب گمراهی مردم معرّفی کرده است.

البته ایشان بیشتر مطالبِ شیخ احمد را موافق با: «مَجْلی مرآهٔ المَنْجی» تألیفِ ابن أبی جمهور احسایی یافته {۲۲۶} و این در حالیست که ابن أبی جمهور در مُقَدَّمه آن کتاب تصریح کرده:

راه و روش من در این کتاب، راه و روش اشراقیّین از حکماء و صوفیّه است.

سپس ایشان به شگفت آمده که چرا مردم گمان کرده‌اند مطالب شیخ احمد از افکار بدیعِ خود اوست، در حالی که نمی‌دانند پایه گذار این شبهات کسی نیست جز همشهری او ابن أبی جمهور احسایی و در حقیقت شیخ احمد مطالب خود را از کتاب المجلّی ابن

ابی جمهور گرفته و از او تقلید کرده است.

او همچنین فرق گذاشته میان ابن ابی جمهور و شیخ احمد به این که: شخص نخست نتوانست نظریّات و افکارش را بین مردم نشر دهد، ولی دیگری موفّق به این کار گردید به گونه‌ای که بعضی از پیروانش به کفر و الحاد کشیده شدند.

وی در پایان سخن خود، ابن أبی جمهور را از مشاهیر فقهاء معرّفی می‌نماید که کسی در وثاقت و جلالت او تأمّل نکرده، برای همین شایسته دانسته که کلمات سستِ او بر احتمالاتِ صحیحه حمل شود.

کلام مرحوم علّامه چهارسوقی درباره‌ی شیخ احمد، در کتاب «المقالات اللطیفة» در بحث: حجّیّت شهرت، آمده؛ آنجا که روایتی دال بر حجیّت شهرت از ابن أبی جمهور احسایی نقل می‌کند و پس از بحث و بررسی پیرامون آن، می‌نویسد:

نعم یمکن المناقشة فی أمر هذا الناقل من جهة أخری قد وقفت علیها و هی انّه من جملة الحکماء الإشراقیّین و الصوفیّة الّذین مبانی أمورهم کثیر من الخیالات الفاسدة و الإستحسانات الردیه‌ی الکاسدة الّتی لا یکون مستنده إلی رکن وثیق من الکتاب و السنّة و الإجماع و العقل السلیم، کما یشهد به کتابه الموسوم بالمَجْلی، فانّه مملو من هذه التمویهات و الترّهات و صرّح فی دیباجته بان طریقته طریقة الإشراقیین من الحکماء و الصوفیّة من العلماء و لا یبعد أن یعد هذا الکتاب من الکتب الّتی یضل بها کثیر من الناس، کما وقع ببعض {۲۲۷} من ظهر فی قریب عصرنا من أهل اللحساء، حیث بنی أکثر مطالبه الّتی أشاعها بین الناس علی ما وجده فی هذا الکتاب، علی ما وقفنا علیه من کلماته الموافقة لأکثر مطالب ذاک الکتاب.

و العجب ان الناس یظنّون ان ما ذکره هذا البعض من أفکاره البدیعة و انّه مؤسّس هذه الشبهات، مع انّه قلّد فیها ذاک الفاضل الّذی من أهل بلده و الفرق بینهما ان أحدهما لم یتیسّر له اشاعة تلك الشبهات و الآخر قد أقدم علیها فترتّب علی هذه الاذاعة ما یشاهد من جهّال عصرنا من الاضاعة، حتّی آل الأمر فی بعض أتباعه إلی الإلحاد و الزندقة.

لکن یمکن التفصّی عن هذا أیضاً بان الفاضل المتقدّم من مشاهیر الفقهاء الأجلّاء الّذین لم یتأمّل أحد فی وثاقته و جلالته و اشتهر ذکر أقواله فی کلمات فقهائنا المتأخّرین و مثله حقیق بأن یحمل کلماته الم و همه‌ی علی المحتملات الصحیحة. {۲۲۸}

۴ – مرحوم سیّد محمّد حسین حسینی شهرستانی

(۱۳۱۶ – ۱۲۵۵ ه) وی از مفاخر فقهاء و افاضل علمای شیعه و علّامه عظیم الشأنی است که در علوم فقه و اصول و ادب و تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و ریاضی تبحّر کامل داشته و در آن فنون کتاب‌ها نوشته است.

او بالغ بر هشتاد تألیف دارد که از آن جمله است:

۱ – «مراصد» در رد فوائد شیخ احمد احسایی رئیس فرقه شیخیّه؛

۲ – «تریاق فاروق» در رد شیخیّه، چاپ شده؛

۳ – «تنبیه الأنام» در بیان فساد صد مطلبِ کتابِ ارشاد العوامِ حاج کریم خان کرمانی رئیس فرقه شیخیّه کرمان، که در آن کتاب می گوید:

مفاسد ارشاد العوام بیش از اینهاست، ولی من به نقل صد مفسده آن اکتفا کردم. {۲۲۹}

۵ – مرحوم آیة اللّه شیخ محمّد رضا همدانی

مرحوم محدّث قمّی از وی در «فوائد» چنین یاد می‌کند:

محمّد رضا بن علینقی بن محمّد رضا الهمدانی الطهرانی، شیخ عالم فاضل محدّث مفسّر متَکَلِّم حکیم عارف واعظ صاحب نخبة الصوارم در فقه و اصول و منظومه تجرید در تجوید و شرح آن و هدیه‌ی النملة و تربیع الشیخین و تثنیة الثلاثة و رساله‌ای در احوال

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و دیوان اشعار و غیر ذلک، وفات کرد در حدود سنه ۲ (۱۳۲۴{۲۳۰}). وی با شیخیّه سخت مخالف بود و از آنها زیاد انتقاد می‌کرد و همچنین نسبت به فرقه بابی‌ها که از فرقه شیخیّه به وجود آمده بود و در رد آنها کتاب‌های بزرگی نوشت؛ یکی از کتاب‌های او در رد فرقه شیخیّه «السیف المسلول» می‌باشد و کتاب دیگر او «هديّة النملة إلى رئيس الملّة» است که آن را به نام مرجع شیعیانِ زمان خود مرحوم آیهٔ اللّه حاج سیّد محمّـد حسن شیرازی، تألیف کرد؛ وی در این کتاب به بیان اعتقادات شیخ احمد احسایی و پیروان او، که از راه راست منحرف شدند، پرداخته است. {۲۳۱}

۶ – مولی محمّد کاظم هزار جریبی

وی کتابی نوشته به نام:

«منبّه الملحدین فی رد الغالین القائلین بثبوت صفات الخالق للمخلوقین» در رد بر شیخ احمد احسایی و آراء وی. {۲۳۲}

۷ – مرحوم آیهٔ اللّه سیّد احمد اردکانی یزدی

وی عالم، فقیه و حکیم زمان فتحعلی شاه قاجار بود؛ از تالیفات او می‌توان به: «فضائل الشیعهٔ» و «سرور المؤمنین فی أحوال أمیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام» و «رساله‌ی فی فضل الصلاهٔ علی النبی و آله عَلَيْهِمُالسَّلَام» و کتاب «الأنساب» اشاره کرد.

زمانی که شیخ احمد احسایی وارد یزد شد، همه علماء از او استقبال کردند، مگر این عالم جلیل القدر که با هوشیاری متوجّه انحراف عقیده او شد. {۲۳۳}

۸ – شیخ سلیمان بن أحمد آل عبد الجبّار قطیفی

وی از علماء هم عصر صاحب جواهر قدس سره بوده؛ از تالیفات او منظومه‌ایست در رد بر شیخ احمد احسایی، که با این بیت آغاز می‌شود:

رمت فتینا الشراط المارقهٔ

ببدعهٔ لم ترمها الزنادقهٔ {۲۳۴}

وی همچنین منظومه‌ای در توحید دارد، که ضمن آن عقائد کشفیّه یعنی پیروان شیخ احمد احسایی را، نقد کرده است. {۲۳۵}

۹ – شیخ عبد اللّه بن عبّاس بحرانی

او از علماء هم عصر صاحب جواهر قدس سره و متوفّی حدود ۱۲۷۰ ه است؛ از آثار او کتابی در رد بر شیخ احمد احساییست. {۲۳۶}

۱۰ – ملّا علی اکبر اژه‌ای اصفهانی

(متوفی ۱۲۳۲ ه) وی از علماء زاهد عصر شیخ احمد احسایی بوده و صاحب تألیفات بسیاری از جمله: رد بر کلمات شیخ احمد احسایی در بعضی از رساله‌ها و تألیفاتش، می‌باشد. {۲۳۷}

۱۱ – حاج سیّد حسین بن سیّد دلدار علی نصیر آبادی

(متوفّی ۱۲۷۳ ه) از تالیفات این عالم جلیل کتابیست به نام:

«الفوائد الحسینیّة فی تصحیح العقائد الدینیّة»؛ وی در این کتاب به تحقیق پیرامون: عینیّت صفات خداوند تعالی با ذات او، پرداخته و عقیده شیخ احمد احسایی در این باره را نقد کرده است. {۲۳۸}

۱۲ – حاج شیخ أحمد مراغه‌ای

او از شاگردان شیخ انصاری رحمه الله بوده و از تألیفاتش کتاب «معاد جسمانی» است که در آغاز آن می‌نویسد:

هنگامی که رساله معاد، تألیف: محمّد بن محمّد کریم کرمانی – که در آن به شرح گفته شیخ احمد احسایی پیرامون این که جسد عنصری باز نمی‌گردد، پرداخته – به دست فتحعلی شاه قاجار رسید، آن را برای علماء تبریز فرستاد تا نظر آنها را در این باره جویا شود، پس حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی به من امر کرد تا جواب آن رساله را بنویسم. {۲۳۹}

۱۳ – سیّد حیدر بن ابراهیم بغدادی کاظمی

مرحوم حاج سیّد محمّد مهدی خوانساری در کتاب «أحسن الودیعة» در شرح حال صاحب عنوان می‌نویسد:

از تألیفات اوست کتابی در دفع شبهات وارده بر شیخ احمد احسایی، که در آن به دفاع از شیخ پرداخته، ولی پس از مدّتی از حُسنِ نظرش درباره‌ی شیخ بر می‌گردد و کتابی در رد او می‌نویسد. {۲۴۰}

۱۴ – ملّا محمّد رضا سمنانی

او در کتابِ خود به نام:

«هدایة الطالبین فی أصول الدین» که آن را به امر میرزا موسی متولّی آستان قدس رضوی تألیف کرده، به رد عقائد شیخ احمد احسایی پرداخته است. {۲۴۱}

۱۵ – علّامه سیّد محسن امین عاملی

وی در کتابِ ارزشمندِ «أعیان الشیعة»، شیخ احمد احسایی را عنوان نموده و بسیار او را نکوهش کرده و از عقائدش خرده گرفته، می‌نویسد:

لصاحب الترجمه‌ی و أمثاله من الکشفیّة شطحات و عبارات معمیات من خرافات و أمور تلحق بالسخافات تشبه شطحات بعض الصوفیّة، منها ما رأیته صدفة فی شرحه للزیارة الجامعه‌ی المطبوع وجدته فی بیت من بیوت کربلا فی بعض أسفاری للزیارة و فیه فی أن کل شیء یبکی علی الحسین عَلَیْهِ السَّلَام ما لا أحب نقله و منها: ما رأیته فی رساله‌ی له صغیرة مخطوطة ذهب عنّی اسمها و قد سأله سائل عن الدلیل علی وجود المهدی عَلَیْهِ السَّلَام لیجیب به من اعترض علیه فیه، فأجابه بعبارات لا تفهم تشبه هذه العبارة: «إذا التقی کاف الکینونة مع باء البینونة»، مع کثیر من أمثال هذا التعبیر ظهر ما سالت عنه. ثم قال له: ابعث بهذا الجواب إلی المعترض، فإن فهمه فقد أخزاه اللَّه و إن لم یفهمه فقد أخزاه اللَّه، فقلت لمّا رأیت ذلک: إن کان بعث إلیه بهذا الجواب، فلا شک أنّه لم یفهمه و قد أخزاه اللَّه.

و فی الناس من یدافع و یحامی عن أمثال هذه الشطحات و العبارات المعمیات و یقول لابد أن یکون لهم فیها مقصد صحیح و لا یجب إذا لم نفهم المراد منها أن نقدح فیها و هو قول من لا یعقل و لا یفهم أو لا یحب أن یعقل و یفهم. {۲۴۲}

۱۶ – آیة اللَّه حاج سیّد علی قاضی طباطبایی

مؤلّفِ کتاب «روح مجرّد» از وصی مرحوم قاضی: مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ عبّاس قوچانی، نقل می کند که ایشان می‌فرمود:

یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم:

در عقیده شیخیّه چه اشکالیست؟!

مرحوم قاضی فرمود:

فردا «شرح زیارت جامعه» شیخ احمد احسایی را بیاور! من فردا شرح زیارت او را به خدمت آن مرحوم بردم.

فرمود:

بخوان! من قریب به یک ساعت از آن قرائت کردم.

فرمودند:

بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟!

اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد.

این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خداوند دارای اسم و رسمی نیست و آن ما فوق اسماء و صفات اوست و آنچه در عالم متحقّق می گردد، با اسماء و صفات تحقّق می‌پذیرد و آنها مبدأ خلقت عالم و آدم و مؤثّر در تدبیر شؤون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامه حیات.

آن خدا اتّحادی با اسماء و صفات ندارد و اینها مستقلّاً کار می کنند و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و در وهم نمی گنجد.

شیخ احسایی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند و این عین شرک است. {۲۴۳}

تکفیر کنندگان

اشاره

به گفته سرکار آقا ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم کرمانی، چهارمین پیشوای شیخیّه: «چیزی که مسلّم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعا واقع شده و مرتکب اوّل آن مرحوم ملّا محمّد تقی برغانی معروف به شهید ثالث بود». {۲۴۴}

ده نفر از دانشمندانی که شیخ احمد را تکفیر کرده‌اند، عبارتند از:

۱ – آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی برغانی قزوینی (معروف به شهید ثالث)

نخستین مخالفت آشکار با احسایی از جانب آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین، صورت گرفت؛ وی در یک مباحثه پر سر و صدا با شیخ احمد احسایی، او را به بی‌اعتقادی به مسأله بسیار مهم معاد و پیروی از فلاسفه یونان تکفیر کرد و در تکفیر نامه‌اش، شیخ احمد را مرتدّ و خارج از دین اعلام کرد .

میرزا محمّد تنکابنی، در کتاب «قصص العلماء» ضمن شرح حال شهید ثالث می‌نویسد:

اول کسی که شیخ احمد را تکفیر کرد، جناب شهید ثالث بود. {۲۴۵}

وی پس از شرحی مفصّل از زندگانی شیخ احمد، دیدار او با شهید ثالث در قزوین و سبب تکفیر شیخ توسّط شهید را چنین بازگو می کند:

شیخ احمد به بازدید علماء قزوین می‌رفت و علماء به همراه او بودند، روزی به بازدید شهید ثالث حاجی ملّا محمّد تقی رفتند، پس از طی تعارفات مرسومه، شهید از شیخ سؤال کرد که: در معاد مذهب شما و ملا صدرا یکیست؟

شیخ گفت:

چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملا صدراست.

شهید به برادر کوچکش حاجی ملّا علی گفت:

برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیّه ملّا صدرا در فلان موضع است، آن را بیاور. حاجی ملّا علی چون از تلامذه شیخ احمد بود، مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیّه نمود.

شهید ثالث به شیخ گفت:

اکنون که نزاع نمی‌کنیم که مذهب شما و ملّا صدرا در معاد یکیست، لیکن شما بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟

شیخ گفت:

که من معاد را جسم هورقلیایی می‌دانم و آن در همین بدن عنصریست مانند شیشه در سنگ. شهید فرمود که: بدن هورقلیایی غیر عنصریست و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می‌کند، نه بدن هورقلیایی. شیخ گفت که: مراد من همین بدن است.

بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد...

وی همچنین گوید:

...حاجی ملّا عبدالوهاب] قزوینی [از شیخ احمد خواهش نمود که رساله‌ای در معاد و اعاده بدن عنصری تألیف نماید تا رفع شبهه شود، شیخ رساله‌ای نوشت، ثمری نبخشید و همهمه تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت...

شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود، به حدّی که روزی مؤلّف کتاب در کتابخانه او حاضر بودم، شخصی مدّعی وصایت از شخصی و ورّاث منکر بودند و می‌نمودند که این شخص شیخی است، شهید حکم بر فساد وصیّت و وصایت نمود و روی به من آورد و فرمود که: این طایفه با فلاسفه موافقت نموده‌اند در این قاعده که «الفاعل الواحد لا یصدر عنه إلّا الواحد» و دارای این عقیده کافر است ... الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و شهره هر دیار شد، شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا به عراق عرب رفت و به نیّت مکّه عزم نمود، چون به بصره رسید، وفات یافت. {۲۴۶}

۲ – آیهٔ اللّه سیّد مهدی طباطبایی، فرزند سیّد علی صاحب ریاض {۲۴۷}

اساس و ماجرای مخالفت آقا سیّد مهدی با شیخیّه را که در آن زمان ریاست آن با سیّد کاظم رشتی بود، میرزا محمّد تنکابنی چنین نوشته است:

چون خبر تکفیر شیخ اشتهار یافت و شیخ نیز وفات یافت، در آن زمان آقا سیّد مهدی خلف با شرف آقا سیّد علی صاحب ریاض از شِدَّت تقوا و جربزه، فتوا نمی‌گفت. پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده، اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟

آقا سیّد مهدی مجلسی ترتیب داد و «شریف العلماء و حاجی ملا محمّد جعفر استرآبادی و حاجی سیّد کاظم] رشتی [» را احضار نمود. ایشان با سیّد کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این @ عبایر کفر است، لیکن شیخ ظواهر این عبایر را اراده نکرده است، بلکه این کلمات را تأویلیست که آن تأویل مراد شیخ است.

ایشان گفتند که: ما مأمور به تأویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار و إلّا هر کافری

که به کلمه کفری تَکَلَّم کند، لا محاله تأویلی در او راه دارد. پس به سیّد کاظم گفتند که: تو بنویس که ظاهر این عبایر کفر است، سیّد کاظم نوشت که ظاهر این عبایر کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود.

پس آقا سیّد مهدی اگر چه فتوی نمی‌گفت، لیکن به شهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملّا محمّد جعفر استرآبادی بودند، حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته‌اند و ایشان شیخ احمد احسایی و متابعان او هستند و ایشان کافرند، پس تکفیر ایشان شیوع یافت. {۲۴۸}

۳ – آیهٔ اللّه سیّد محمّد مجاهد

(صاحب مناهل) مرحوم محمّد حسن فرزند ملّا محمّد جعفر استرآبادی، در کتاب «مظاهر الآثار» می‌نویسد:

در آن زمان سیّد محمّد مجاهد مرجع تقلید شیعیان و پیروانشان در عراق و ایران بودند. گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شیخ به استاد بزرگوار شکایت کردند، وسیّد هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد. عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. {۲۴۹}

۴ – آیهٔ اللّه ملّا محمّد جعفر استرآبادی {۲۵۰}

شیخ محمّد حسن فرزند ملّا محمّد جعفر استرآبادی در کتاب «مظاهر الآثار» {۲۵۱} پیرامون عقیده پدرش درباره‌ی شیخ احمد می‌نویسد:

عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. در آن روز پدرم در سفر حج بود و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت:

علمای این دیار فقیه و اصولی هستند، از علوم معقول و حکمت بیگانه‌اند، کلماتش را تنها حکیمان می‌فهمند، راضی شد که پدرم در این باره هر چه حکم کند قبول کنند.

اندک مدّتی از این داستان گذشت، پدرم از سفر مکّه بازگشت.

سیّد (منظور سیّد محمّد مجاهد است) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب «شرح زیارات» و چند رساله از مؤلّفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد. پدرم پس از مطالعه و دقّت در نوشته‌ها گفت:

عبارت‌های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است.

به حکم مقبوله ابن حنظله، واجب است که حکم سیّد را اطاعت کرد. امّا برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره‌ای نیست به جز این که با شیخ به گفتگو پرداخت، آنگاه دید که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟!

پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند. شیخ عقائد و آرای خود را بیان کرد و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید. مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند. شیخ مطابق ظاهر نوشته‌های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت. همان گونه که علّامه سیّد مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته‌های او فهمیده بودند، آنگاه علّامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه‌ای در کربلا و سایر شهرهای ایران آغاز شد. {۲۵۲}

۵ – آیهٔ اللّه ملّا آقا دربندی

در عموم کتاب‌های تراجم از او به بزرگی یاد شده، مرحوم محمّد علی مدرّس در «ریحانهٔ الأدب» می‌نویسد:

عالم متتبع جلیل، فقیه، اصولی، جدلی و رجالی، محقّق مدقّق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود. {۲۵۳}

به نوشته مرحوم تنکابنی، او یکی از کسانی بود که شیخ احمد را تکفیر کرد. {۲۵۴}

۶ – آیهٔ اللّه شریف العلماء مازندرانی

مرحوم مـدرّس به نقـل از مرحـوم میرزا محمّـد بـاقر خوانسـاری در «روضـات الجنّـات» و شـیخ عبّـاس قمّی در «هـدیه‌ی الأحبـاب»، می‌نویسد:

شریف العلما از اعاظم فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که جامع معقول و منقول، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود، در حائر مقدّس مجلس درس معظمی داشته به حدّی که گویند:

زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می‌بوده‌اند. {۲۵۵}

۷ – آیهٔ اللّه سیّد ابراهیم قزوینی

(صاحب ضوابط) محمّد علی مدرّس به نقل از کتاب «اعیان الشیعهٔ» و کتاب «هدیه‌ی الأحباب» در شرح حال وی می‌نویسد:

از اکـابر علمـای امـامیّه اواسـط قرن سـیزدهم هجرت می‌باشـد که در تمامی مراتب علمیه و حسن تقریر و انشاء و تحریر بی‌نظیر و در مکارم اخلاق طاق و در احاطه مسائل فروعیه و اصولیه وحید عصر خود بود. {۲۵۶}

به نوشته مرحوم تنکابنی، او هم یکی از کسانی بود که شیخ احمد را تکفیر کرد. {۲۵۷}

۸ – آیهٔ اللّه حاج شیخ محمّد حسین مسجد شاهی

(صاحب فصول) مرحوم مدرّس ذیل عنوان «صاحب الفصول فی علم الأصول» در وصف او می‌نویسد:

از اکـابر و متبحّرین علمـای امـامیه اواسط قرن سـیزدهم هجرت می‌باشـد، که فقیه اصولی محقّق مـدقّق جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول و صاحب فکری عمیق بود.

این کتـاب او در تحقیقـات انیقه و مـدقّقات رشـیقه، اجمع و اکمـل کتب اصولیه بوده و محل اسـتفاده اکابر و فحول و فهم مطالب و تفطّن بر نکات و دقائق آن مایه افتخار افاضل و بهترین معرّف مقامات علمی وی می‌باشد. {۲۵۸}

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی، نام این عالمِ بزرگ را ضمن تکفیر کنندگان شیخ احمد، آورده است. {۲۵۹}

۹ – آیهٔ اللّه حاج شیخ محمّد حسن نجفی

(صاحب جواهر الکلام) صاحب «روضات الجنّات» در شرح حال وی، چنین آغازِ سخن می‌کند:

هو واحـد عصـره فی الفقه الأحمـدی و أوحـد زمانه الفائق علی کل أوحـدی، معروفاً بالنبالـهٔ التامّـهٔ فی علوم الأدیان و موصوف اً بین الخاصّهٔ و العامّهٔ بالفضل علی سائر العلماء الأعیان، ممهّداً له الصواب و مسخّراً له الخطاب، قد أوتی بسطهٔ فی اللسان عجیبه و سعهٔ فی البیـان غریبه، لم یر مثله إلی الآـن فی تفریع المسائـل، ولا شـبههٔ فی توزیع نوادر الأحکام علی الـدلائل و لما یسـتوف المراتب الفقهیّهٔ أحد مثله، ولاحام فی تنسیق القواعد الأصولیّهٔ أحد حوله. {۲۶۰}

صاحبِ «قصص العلماء» به نام این عالم فقیه، ضمن تکفیر کنندگانِ شیخ احمد احسایی، اشاره کرده است. {۲۶۱}

۱۰ – سیّد کاظم رشتی

البته وی در مجلسی که آقا سیّد مهدی طباطبایی فرزند صاحب ریاض، ترتیب داده بود، اذعان کرد که ظاهر عبارات شیخ احمد کفر است، ولی شیخ چیزی غیر از ظاهر را اراده کرده است. {۲۶۲}

مرحوم تنکابنی در کتاب «قصص العلماء»، نظر شیخ احمد احسایی در چهار مسأله را، موجب تکفیر وی دانسته و عقیده او در هر مسأله را آورده و در جواب هر یک دلائل بسیاری از آیات قرآن و روایات اهل بیت عَلَیْهِمُ‌السَّلَام اقامه نموده است؛ آن مسائل عبارتند از:

۱ – معاد

۲ – معراج پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

۳ – علل اربع دانستن ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ‌السَّلَام

۴ – مرادِ نمازگزار از ضمیرِ کاف در: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ». {۲۶۳}

متوقّفان

مرحوم میرزا محمّد تنکابنی (۱۳۰۲ – ۱۲۳۴ ه) – صاحب کتاب «قصص العلماء» از کسانی است که در تکفیر شیخ احمد احسایی، راه احتیاط را پیش گرفته و به اصطلاح توقّف کرده است.

وی در این باره می‌نویسد:

امر تکفیر نهایت صعب و اجتهادیست و کتب را حجّیّت در شریعت نیست و عموم: «لا عمل بالقرطاس» که از کلام علماء اعلام است، محل وفاق است، مگر این که این کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را معتقد باشد و به آن متفوّه باشد و شیخ احمد و ملّا صدرا و ملّا محسن اگر چه ظاهر از بعضی کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است، ولیکن این کتب است و این فقیر به حقایق مراد ایشان برنخورده‌ام، پس توقّف در تکفیر ایشان او لیست و احتیاط را نباید ترک نمود. {۲۶۴}

دیدگاه حجّة الإسلام شفتی قدس سره درباره‌ی شیخ احمد احسایی

در هیچ کجا راجع به نظر مرحوم آیةُ اللَّه حاج سیّد محمّد باقر شفتی نسبت به شیخ احمد احسایی، سخن گفته نشده و خود حجّة الإسلام نیز در کتاب‌هایش نامی از شیخ احمد نبرده و حتّی اشاره‌ای نیز به او نکرده؛ تنها مرحوم میرزا محمّد تنکابنی – شاگرد حجّة الإسلام – در کتاب «قصص العلماء» آورده که:

مرحوم حاجی سیّد محمّد باقر حجّة الاسلام به نحو علماء دیگر از اعلام، شیخ احمد را احترام نمی‌کرد، مانند استقبال و مشایعت و نحو آن. {۲۶۵}

امّا آنچه در بعضی از نوشته‌های فرقه ضالّه و مضلّه بابیّت است مبنی بر این که: «ملّا حسین بشرویه از طرف سیّد کاظم رشتی به اصفهان سفر کرد تا نظر حاجی سیّد محمّد باقر شفتی را که در اصفهان اقامت داشت و نافذ القول بود، با خویش همراه کند و سیّد رساله مفصّله در فضائل شیخ احمد و سیّد کاظم بنگاشت و مخالفت با آنها را مخالفت با دین اسلام دانست»، چیزی جز رمان نویسی و خیال پردازی نیست؛ زیرا اوّلاً هیچ اثری از نوشته و دستخطِّ حجّةُ الإسلام شفتی یا حتّی رونوشتی از آن، در این باره وجود ندارد «هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» ، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

و ثانیاً در هیچ کتاب معتبر تاریخی هم به این مطلب اشاره نشده است. {۲۶۶}

و ثالثاً از این گونه دروغ‌ها در کتاب‌های فرقه بابیّت و بهاییّت بسیار یافت می‌شود.

و بهترین دلیل بر این دروغ‌پردازی آنان، همین رساله پیشِ روی شماست که در آن مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتی، با دلایل استوار از قرآن و روایات و عقل، خط بطلان بر عقایدِ شیخ احمد احسایی و پیروان او کشیده است.

فصل سوّم؛ انتقادات و اعتراضات

اشاره

با مراجعه به آثار شیخ احمد احسایی مسلّم می‌شود که او مذاق اخباری داشته، لیکن اخبار و احادیث را به مَشرب فلسفی خود توجیه و تشریح می‌کرده است.

در عین حال وی با عرفان و عرفاء و فلسفه مَشّاء و إشراق مخالف بوده؛ کتاب «شرح فوائد» او بهترین دلیل بر این مدّعی است، چه او خود دارای اصطلاحات و بیانات خاصّی بوده و در مقابل مشرب سائر فلاسفه و عرفا، مذهبی مخصوص ارائه داد و به همین جهت سخت مورد انتقاد حکمای عصر خود قرار گرفت.

گرایش شیخ احمد احسایی به امور باطنی شریعت، به گونه‌ایست که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت نمی‌پذیرد و معتقد است که تمسّک‌کش به اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسائل، با بسیاری از حکیمان و متَکَلِّمان مخالفت کند.

شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را به اعتقاد خود با منقول مطابق ساخت، چه در اکثر قواعد معقول، تطبیق آن با ظواهر شرعیّه امکان ندارد {۲۶۷}؛ از این رو، عقاید وی و پیروانش درباره‌ی معاد واطوار جسم، معراج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم وجود امام زمان – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – و مقام ائمّه اطهار عَلَیْهِمُالسَّلَام، مورد اعتراض و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت.

این که شیخ احمد احسایی دارای چه شخصیّتی بوده و به چه مقاماتی رسیده تا جایی که حتّی خود او ادّعاهایی مانند: داشتنِ علمِ غیب، مأموریّت از طرف پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و ائمّه معصومین عَلَیْهِمُالسَّلَام و گرفتن علوم از اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام، داشته، راه تحقیق آن برای ما بسته است، چرا که نه در عصر او زیسته‌ایم و نه دلیل و شاهدی بر کشف و شهود ش داریم و «شکّی نیست که دانستن حال مردمان گذشته نه از فروع دین است و نه از اصول آن و هیچ فایده‌ای بر آن مترتّب نیست، زیرا که امر آخرت ایشان با ما نیست و در حیات هم نیستند تا بر دانستن طهارت و نجاست ایشان فایده‌ای مترتّب شود». {۲۶۸}

امّا آنچه امروز برای ما مهم است و می‌توانیم راجع به صحّت و سقمِ آن به بحث و بررسی بپردازیم، سخنان به جا مانده از اوست که در کتاب هایش، به خصوص شرح مفصّل او بر زیارت جامعه کبیره، قابل مشاهده و استناد است.

پس در اینجا دیدگاه‌های شیخ پیرامون مسائل مختلفی مانند:

معاد و معراج پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم را از نوشته‌های خود او نقل می‌کنیم، ولی قبل از نقل کلماتِ شیخ، این مطلب لازم به یادآوریست که: شیخ احمد در بسیاری از نوشته‌هایش – چنانچه گفتیم – ادّعای علم غیب کرده و سخنان خود را از اسراری دانسته که فهم جمهور قادر بر درک آن نبوده و کسی قبل از وی هم آن سخنان را نگفته و در کتابی نیاورده است {۲۶۹}؛ البته او، نخستین کسی نیست که این ادّعا را نموده، بلکه قبل از او ابن عربی {۲۷۰} و سپس ملّا صدرا {۲۷۱} نیز چنین ادّعایی کرده‌اند.

در اینجا برای نمونه به چند مورد از آن ادّعاها اشاره می‌کنیم؛ وی در شرح زیارت جامعه گوید:

به سوی تو کلیدی از کلیدهای غیب را افکندم که بسیاری از غیب‌های مشکل با آن باز می‌شود اگر راه باز کردن را بدانی. {۲۷۲}

باز در همان کتاب گوید:

مطلبی که برای تو نوشتم بالاتر از فهم جمهور است و در کتاب احدی نیامده است و این مطالب در کلمات اهل عصمت آمده و بر آنها هزار حجاب است. {۲۷۳}

یا در آغاز «شرح فوائد» گوید:

امّا بعد بنده مسکین احمد بن زین الدین احسایی می گوید:

به درستی که ملّا مشهد بن حسینقلی از من تقاضا کرد تا ثابت کنم بعض کلمات را در شرح آنچه که گفته و اشاره کرده‌ام به آنها در رساله‌ای که نامش را «فوائد» گذاشته‌ام...

تا این که می گوید:

...لانّها لمّا کانت مشتملهٔ علی معان لم یذکرها أحد من العلماء و لم یعثر علیها شخص من الحکماء ... و انّما نبّهوا علیها أئمّهٔ الهدی عَلَيْهِمُالسَّلَام فی الأخبار المرویّهٔ عنهم عَلَيْهِمُالسَّلَام. {۲۷۴}

یعنی:

زیرا که رساله فوائد شامل معانی است که کسی از علما نگفته و شخصی از حکما به آن نرسیده و در کتابی نوشته نشده، بلکه تنها ائمّه هدی عَلَيْهِمُالسَّلَام در اخباری که از آنها نقل شده، انسان را بدان‌ها متوجّه ساخته‌اند.

مرحوم علّامه سیّد محسن امین، در رد این گونه گفته‌های شیخ احمد می‌نویسد:

...و أمّا أنّه کان یسأل عن أغلب العلوم أو کلّها فیجیب بما لم یوجد فی کتاب و لم یذکر فی خطاب، فهذا لم یکن لغیر الأنبیاء والمرسلین و الأئمّهٔ المعصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین، بل کان النبی – صلّی اللّه علیه و آله و سلّم – کثیراً ما یسأل فینتظر الوحی لیجیب، ولمّا سئل عن الروح أوحی اللّه تعالی إلیه: «یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربّی و ما أوتیتم من العلم إلّا قلیلًا»، نعم إذا کان الجواب مثل جوابه عن وجود المهدی عَلَيْهِ السَّلَام، هان علیه الجواب عن کل ما یسأل عنه. {۲۷۵}

البته شیخ احمد فهم اخبار اهل بیت عَلَيْهِمُالسَّلَام را کار همه کس نمی‌داند، بلکه آن را امری توقیفی و به افاضه و افاده خود آن انوار مقدّسه به افراد دانسته و خود را یکی از آن افراد معرّفی می کند؛ عبارت او در این باره چنین است:

...و لا ما یدانیه فی کتاب إلّا فیما یستفاد من کلام أهل البیت عَلَيْهِمُالسَّلَام، لان ذلک الّذی ذکرته هو ما استفدته من کلماتهم عَلَيْهِمُالسَّلَام بما أفادوا و تفضلوا و لیس کل من طلب من کلماتهم وجد، لان مدارک هذه الأمور توقیفیّهٔ. {۲۷۶}

همچنین در کتاب «شرح فوائد» گوید:

...لم یتطرّق إلی کلماتی الخطأ، لان ما أثبت فی کتبی انّما هو عنهم عَلَيْهِمُالسَّلَام و هم عَلَيْهِمُالسَّلَام معصومون عن الخطأ و الغفلهٔ و الزلل و من أخذ عنهم عَلَيْهِمُالسَّلَام لا یخطئ من حیث هو تابع. {۲۷۷}

یعنی:

اشتباه به گفته‌های من راه ندارد، چون آنچه در کتاب‌هایم ثبت است همه از اهل بیت عَلَيْهِمُالسَّلَام می‌باشد و آنها معصوم از اشتباه و گمراهی و غفلت هستند و کسی که از آنها علم خود را کسب کند، اشتباه نمی کند و در شرح زیارت جامعه، ذیل فقره: «و اختارکم لسرّه و اجتباکم به قدرته»، در مورد این که تنها ائمّه عَلَيْهِمُالسَّلَام از بعضی اسرار اطّلاع دارند و کسی نمی‌تواند بدان‌ها دست یابد مگر به تعلیم خاص آنها، یکی از خواب‌های خود را نقل می کند که:

من در زمان توجّهم، خواب عجیبی دیدم که خلاصه آن چنین است:

در خواب دیدم گویا در صحرای بسیار بزرگی هستم که تا چشم کار می کند، وسعت دارد و آن صحرا با نوری که از نور خورشید

بسیار زیادتر است، روشن شده به گونه‌ای که چشم از شِدَّت روشنایی آن بسته می‌شود و صدایی را که شخصی مرا طرف خطاب قرار داده بود از هر شش جانب می‌شنیدم و احساس می‌کردم که تمام وجودم و نه تنها گوشم، آن صدا را می‌شنود و وقتی صدا بلند می‌شود، هر حرف مانند کره‌ای که من قطب آن باشم، مرا احاطه می‌کرد. بدین جهت معنایش را نمی‌فهمیدم، ولی زمانی که صدا خاموش شد، معنایش را فهمیدم؛ ... پس از مدّتی گوینده را که شخصی نورانی و تقریباً به فاصله ۳۰ قامت از من در هوا ایستاده بود، دیدم که رویش به طرف من و از شِدَّت نورانیّت و صفایش می‌خواست از چشم من پنهان شود.

مدّت شش ماه حال خود را از مردم پنهان داشته و سخنی از آن بر زبان نیاوردم. بعد از مدّتی شبی حضرت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را در خواب دیدم و از هویّت شخصی که آن شب با من صحبت کرده بود پرسیدم، فرمودند:

آن شخص که با تو سخن گفت، من بودم.

گفتم:

ای آقای من، من خودم را می‌شناسم و شما هم مرا می‌شناسید که من اهل آن خطاب به این معنی نیستم، به چه سبب من اهلیّت این مقام را به دست آوردم؟ فرمودند:

بدان سبب که من مأمور بودم چنین بگویم.

عرض کردم:

شما مأمور بودید درباره‌ی من چنین بگویید؟ فرمودند:

بلی و همچنین مأمور بودم بگویم:

فلانی اهل بهشت است و عبداللَّه غُوَیدِری گرچه از اهل سنّت است، ولی اهل بهشت خواهد بود و مبادا ظاهر خبیث او تو را فریب دهد!...

وی پس از نقل این خواب گوید:

اینست معنی آنچه من به آن اشاره کردم که ائمّه عَلَیْهِمُالسَّلَام بعضی از اسرارشان را به هر که بخواهند، می‌آموزند و گواه بر این مطلب حدیثیست که روایت شده از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام که فرمود: {۲۷۸}

إِنَّ حَدِیثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ شَرِیفٌ کَرِیمٌ ذَکْوَانُ ذَکِیٌّ وَعْرٌ لَا یَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ!

قُلْتُ: فَمَنْ یَحْتَمِلُهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ؟

قَالَ: مَنْ شِئْنَا». {۲۷۹}

وی همچنین در شرح احوالِ خود نوشتش، گوید:

...با اخلاص رو به خدا آوردم و با عبادت و تفکّر زیاد و قرآن خواندن زیاد و استغفار در سحرها، خواب‌های عجیبی در آسمان‌ها و بهشتها دیدم، همچنین در عالم غیب و برزخ تصاویر و رنگ‌هایی را مشاهده کردم که عقل‌ها از دیدن آن به شگفت می‌آمد، تا این که بابِ دیدار ائمّه عَلَیْهِمُالسَّلَام برایم گشوده شد، به گونه‌ای که هر زمان هر یک از أئمّه عَلَیْهِمُالسَّلَام را که اراده می‌کردم، می‌دیدم؛ ... برادرم شیخ صالح به من گفت:

وقتی امام زمان عَلَیْهِ السَّلَام را دیدی، از آن حضرت بخواه برای من دعا کند.

پس من امام زمان عَلَیْهِ السَّلَام را در خواب دیدم و از آن حضرت خواستم برای برادرم دعا کند...

و در ادامه گوید:

و من در ابتدای گشوده شدنِ باب رؤیا، امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلَام را دیدم و از او مسائلی را پرسیدم، پس آن حضرت پاسخ آن مسائل را به من فرمود، سپس زبان شریفش را در دهان من گذاشت و من شروع به نوشیدن آب دهان آن حضرت نمودم. {۲۸۰}

و در شرح زیارت جامعه گوید:

از جمله چیزهایی که عقل بر آن دلالت دارد، چیزیست که برای تو می‌خوانم، پس گوش فرا دار که آن نیست مگر وحی «فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی»، «إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی ». {۲۸۱}

چنین عباراتی از شیخ احمد احسایی و امثال او، در ذهن خواننده زمینه را آماده می‌کند که اگر ادّعای آنان را مخدوش بداند، در خویشتن خویش شک کند، نه در قول و طرز تفکّر و برهان آنان!

خلاصه این که: او خود را مؤیّد از جانب رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و ائمّه طاهرین عَلَیْهِمُالسَّلَام قلمداد می‌کرد و از غیب و عالم بالا سخن می‌گفت و در اثر این افکار، فتنه‌ای که قرن‌ها خوابیده بود، دوباره بیدار شد و آوای نیابت خاصّه امام زمان – عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف – در ابتدا تلویحاً و به اشاره و سپس تصریحاً و آشکارا به گوش رسید و نتیجه به آنجا انجامید که علی محمّد باب ادّعای مهدویّت کرد. {۲۸۲}

اکنون زمان آن رسیده که بپردازیم به نقل عبارات و کلمات شیخ احمد احسایی، که حاکی از عقیده و روش فکری او در مسائل مختلفِ دینی است؛ از این رو یک یک مسائل را عنوان کرده و بعضاً به توضیحِ مختصر پیرامون آن می‌پردازیم. البته ما تنها اندکی از انبوه نظراتِ غریب وی را در اینجا می‌آوریم، وگر نه: «مثنوی هفتاد من کاغذ شود!

۱ – معاد

اشاره

شیخ احمد احسایی معاد را روحانی می‌داند و می‌گوید:

انسان با جسم هورقلیایی در قیامت محشور می‌شود؛ ولی به عقیده شیعیان، بلکه همه مسلمانان، معاد یعنی:

بازگشتن مردگان در روز قیامت با همین جسم مادّی و به اصطلاح: «عنصری».

◀مرحوم علّامه حاج میرزا محمّد مهدی نراقی قدس سره، در باب پنجم از کتاب خود «أنیس الموحّدین»، درباره‌ی معاد می‌نویسد:

قسم اول از معاد که جسمانی باشد، ثبوت آن مُتَّفِقٌ عَلَیْه میانه جمیع مسلمین، بلکه مُجْمَعٌ عَلَیْه میانه همه ارباب ملل و شرایع است؛ بلکه جمعی از ملاحده دهریّه و تناسخیّه هم انکار معاد جسمانی را نمی‌کنند.

قسم دوّم که معاد روحانی باشد، جمعی انکار آن را کرده‌اند و آنچه مذهب محقّقین حکماء و مدقّقین ارباب شریعت و فقهاء و متألّهین از عرفا است، آن است که: هر دو قسم معاد ثابت است و می‌گویند:

بعد از مفارقت نفس از بدن، از برای او لذّات یا آلام روحانی خواهد بود تا این که جناب الهی اموات را زنده گرداند و ارواح ایشان را به ابدان ایشان عود فرماید و بعد از تَعَلُّق ارواح به ابدان از برای ایشان هم لذّات جسمانیّه و هم لذّات روحانیّه، هر دو خواهد بود. {۲۸۳}

وی در ادامه می‌نویسد:

دلیل بر معاد جسمانی قائم است هم از شرع و هم از عقل، امّا از شرع: آیات کثیره قرآنیّه و احادیث متواتره نبویّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم. کثرت آیات و روایات به حدّیست که هر کس از عوام شنیده است و احتیاج به نقل هم ندارد و ثبوت آن از جانب شارع رسیده است و از ضروریّات دین مبین است و هر کس اقرار به آن نداشته باشد، کافر واجب القتل است؛ لهذا هر که داخل شریعت است و اقرار به نبوّت محمّد بن عبداللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارد، به معاد جسمانی مقر است. {۲۸۴}

و آشکار است که: به جسدِ مثالی برزخی، اسمی از الفاظ کهنه یونانی گذاشتن (هورقلیایی) – که از آن در احادیث اهل بیت

عصمت عَلَيهِمُالسَّلَام هیچ اثری نیست – غیر از معادِ جسمانی است که همه مسلمانان بر آن اتّفاقِ نظر دارند!

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی، یکی از مسائلی را که موجب تکفیر شیخ احمد احسایی گشت، مسأله معاد دانسته و در این باره گوید:

شیخ معاد را به جسم هورقلیایی می‌داند و تحقیق کلام این که: حکماء اشراق به عالم مثال قائلند و آن را از مکاشفه خویش ثابت نموده‌اند و آن را اسامی چند است:

عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظلّه و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلغا و جابلسا – و در بعضی از عبایر به جابرسا به راء مهمله بدل لام تعبیر شده – و هورقلیا. {۲۸۵}

و امّا کلام شیخ احمد احسایی در مسأله معاد، در کتاب «شرح زیارت جامعه»، ذیل فقره: «و أبلغ أرواحهم و أجسادهم» صریح است در معاد هورقلیایی؛ او می گوید:

...برای انسان دو جسم و جسد است:

نخست جسمیست که از عناصر زمانی (آب، خاک، هوا و آتش) ترکیب شده که آن را مانند لباس، گاهی می‌پوشد و گاهی در می‌آورد؛ هیچ گونه لذّت و رنج، طاعت و معصیت به او نسبت داده نمی‌شود، این جسم از حقیقت انسان شمرده نمی‌شود و هنگام مردن، هر کدام از عناصر و مواد این جسم متفرّق می‌شود و به اصلش می‌پیوندد. امّا جسد دوم انسان، جسدیست جاویدان و باقی و از عناصر هورقلیایی می‌باشد که در جسدِ ظاهر و محسوس او پنهان است.

این جسد هور قلیایی، مَرْکَب روح و از سنخ اوست و پس از مرگ انسان در قیامت با همین جسد هورقلیایی باز خواهد گشت و حساب پس خواهد داد. {۲۸۶}

وی در حقیقت به این صورت خواسته از شبهه آکل و مأکول جواب دهد که مأکول اجزاء عنصریّه است و آنها عود نمی کنند، آنچه عود می کند اجزاء فلکیّه است و آنها جزء بدن آکل نخواهند شد و این در حالیست که خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله، قبل از شیخ احمد به حل شبهه آکل و مأکول موفّق شده و در کتاب «تجرید الاعتقاد» از این شبهه چنین پاسخ گفته که: آنچه جزء بدن آکل می‌شود، اجزاء فضلیّه است، نه اجزاء اصلیّه و آنچه پس از مرگ بازخواهد گشت، اجزاء اصلیّه است. {۲۸۷}

وی همین مطالب را نیز ذیل فقره: «و أجسادکم فی الأجساد» با کمی تغییر عبارت آورده و به صراحت می‌نویسد:

...وَ هَذَا الْجَسَد الْبَاقِی هُوَ مِنْ أَرْضِ هورقلیا وَ هُوَ الْجَسَدُ الَّذِی فِیهِ یُحْشَرُونَ. {۲۸۸}

در حالی که به عقیده شیعیان و دیگر پیروان مذاهب اسلام، معاد یعنی بازگشتن مردگان در روز قیامت با همین جسم مادّی و به اصطلاح: عنصری، نه جسم هورقلیایی!

بیفزاییم که: حاج محمّد کریم خان کرمانی (مؤسّس فرقه شیخیّه کرمان) کتابی در شرح این کلام شیخ احمد احسایی که می گوید: «الجسد العنصری لا یعود»، نوشته است. {۲۸۹}

امّا این که مراد شیخ احمد از سرزمین «هورقلیا» چیست، آن را باید در کلام خود او جستجو کرد؛

وی در «شرح عرشیّه» در این باره گوید:

در اقلیم هشتم عالمیست به نام «هورقلیا»، که در این عالم دو شهر به نام های: «جابلقا» و «جابلسا» در مشرق و مغرب دیده می‌شود؛ چهار نهر در این عالم هست که به حوضی می‌ریزند.

همچنین گوید:

طول شهر «جابرسا» دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ است و دیوار آن از آهن است که از زمین تا آسمان کشیده شده ... و شهر «جابلقا» هم دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ طول دارد. اهل جابرسا از اهل جابلقا بی‌خبر و آنها هم از دیگری خبر ندارند، أفلاکهم الْمُسَمِّی بهورقلیا...

تا آنکه می گوید:

در بعضی از روایات مطالبیست که معنایش اینست که از هر شهری از آنها هر روز هفتاد هزار خارج شده و دیگر بر نمی گردند و هفتاد هزار داخل شده و دیگر خارج نمی‌شوند تا روز قیامت ... وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ جَابَلْقَا دَخَلَ جَابَرْسَا.

وی در ادامه به اینجا می‌رسد که: «فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْمَعَ» ... اگر می‌خواهی صدای آنها را و صدای آبشارها را بشنوی، سوراخ دو گوش خود را بگیر و فشار بده، آن موقع صدای ریختن آب در حوض‌ها را می‌شنوی.

سپس می‌نویسد:

@واعلم ان لنا کلاماً فی ترجمةِ لغات أهل هاتین المدینتین علی جهةٔ الاجمال@ والتمثل، لا تحمله أکثر الأفهام. {۲۹۰}

ریشه کلمه «هورقلیا» و تلفّظِ صحیح آن

جالب است بدانید که: شیخ احمد کلمه «هورقلیا» را از کجا آورده؟! آیا در آیات قرآن به آن تصریح شده یا در روایات اهل بیت عَلَیْهِمُ‌السَّلَام آمده، زیرا شیخ احمد ادّعا می کند هر چه می گوید مطابق با روایات است!

دکتر محمّد معین (۱۳۴۶ – ۱۲۹۱ ش)، استاد دانشگاه تهران، کتابی در تحقیق معنی کلمه «هورقلیا» نوشته و در آن آورده که:

لفظ هورقلیا به معنی حیات برزخی یا حیات انسان در قیامت است، که آن را شیخ احمد احسایی در حق حضرت حجّة بن الحسن علیهما السلام به کار برده و آن را از کتاب «المطارحات» شیخ اشراق سهروردی، اقتباس کرده است و در حقیقت کلمه «هورقلیا» برگردان عربی «هراکلیا» است، که در اصل کلمه‌ای یونانی است. {۲۹۱}

امّا راجع به تلفّظِ کلمه «هورقلیا»، اختلاف است، بعضی آن را به ضم هاء و فتح واو و سکون راء خوانده‌اند (هُوَرْقلیا) و بعضی به ضم هاء و سکون واو و راء خوانده‌اند (هُوْرْقلیا) مرحوم میرزا محمّد تنکابنی بر این باور است که: تلفّظ دوم غلط مشهور است و صحیح: هُوَرْقلیا، به ضم هاء و فتح واو می‌باشد؛ وی در این باره – ضمن شرح مفصّلِ سفر خویش به خراسان و رفتن به سبزوار و دیدار از حاج ملّا هادی سبزواری و گفتگو با او – می‌نویسد:

حاجی از من سؤال کرد که: شیخ احمد را چرا تکفیر کرده‌اند؟ گفتم:

برای این که به جسم هُوَرقلیایی قائل است – و من او را فتحه دادم – حاجی گفت که: هور به سکون واو است.

من گفتم که: من از یکی از تلامذه آخوند ملّا علی نوری شنیدم که آخوند ملّا علی نوری می گفت که: هُوْر به سکون واو غلط مشهور است و صحیح هُوَر به فتح واو است.

حاجی گفت:

باید به «برهان قاطع» رجوع نمود. من گفتم که: برهان قاطع در لغت فرس است و آخوند ملّا علی نوری می گفت که: هورقلیا لفظ @یونانیست به معنی عالم آخر. {۲۹۲}

۲ – معراجِ پیامبرِ اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

در روایات اسلامی آمده است که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم شبی فرمود که خدا او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی و از آنجا به سوی آسمانها تا «سدره المنتهی» که نزدیک عرش قرار دارد، سیر داد و در همان شب به جایگاهش بازگرداند.

در این سفر معنوی کیهانی جبرئیل راهنما و «بُراق» مَرْکَب او بوده است.

پیامبرِ خاتم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم در این عروج و گردش سماوی، عجایب بسیاری در آسمان‌ها مشاهده فرموده و خصوصیّات همه آنها را از جبرئیل پرسیده است.

در قرآن، در آغاز سوره اسراء {۲۹۳} و در سوره نجم {۲۹۴} و نیز در روایات متواتر {۲۹۵} به این مسأله اشاره شده است.

به عقیده مسلمانان این گردش آسمانی و معراج، جسمانی بوده؛ یعنی پیامبر با همان بدن عنصری به آسمان عروج فرمود. آنها داستان معراج را از ضروریّات دین شمرده‌اند؛ یعنی کسی که از راه لجاجت منکر آن باشد، از اسلام بیرون است.

امّا شیخ احمد احسایی معراج را روحانی دانست و گفت:

روح پیامبر به آسمان رفته نه جسم او؛ زیرا برابر موازین فلسفی قدیم آسمان‌ها و افلاک پاره شدنی و التیام پذیر نیستند؛ محال است که انسان با جسم عنصری خود آسمان‌ها را پاره کند و بالا رود.

به نظر او چون پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به معراج رفت، هنگام گذشتن از جهان خاکی، عنصر خاکی خود را و در گذشتن از جهان آب، عنصر آبی خود را و در گذشتن از کره هوا، عنصر هوایی خود را گذاشت و در عرش با خداوند دیدار کرد.

در پشت این توصیف یک نظریّه مهم و الحاد آمیز نهفته است:

شیخ اعتقادی به معراج پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نداشت و بی‌اعتقادی خود را به مسأله معراج به این شکل پیچیده و فلسفی بیان می‌کرد تا از تعقیب و آزار در امان باشد.

البته شاگرد شیخ احمد، سیّد کاظم رشتی، کتابی درباره‌ی معراج و معاد تألیف نموده و در آغاز آن ادّعا کرده که معراج جسمانی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از چیزهاییست که شیخ احمد به آن عقیده داشت و بر ثبوت آن اصرار می‌ورزید و مراد او در بسیاری از گفته‌هایش که توهّم معراج روحانی از آن می‌شود، همین معراج جسمانی است، نه غیر آن. {۲۹۶}

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی، یکی از مسائلی را که موجب تکفیر شیخ احمد توسّط تنی چند از فقهاء و علماء گردید، مسأله معراج دانسته و در این باره می‌نویسد:

...در معراج نیز به همین سبک مشی کرده و می‌گوید که: در زمان عروجِ عارج معارج نبوّت حضرت ختمی مرتبت به معراج، جزء خاکی و آبی را به زمین انداخت و جزء هوایی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره نار گذاشت، با همان اجزاء که از فلک تسعه مأخوذ بود، به افلاک رفت، فلذا خرق و التیام لازم نیامد و عبارت اینست که: فلمّا وصل إلی کره‌ی الهواء فالقی فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته.

وی پس از نقل عبارت شیخ احمد درباره‌ی معراج، آن را خلاف ضروری دین اسلام دانسته و در جواب گوید:

...اعتقاد ما آن است که جناب ختمی@ م آب به همین بدن عنصری به آسمان رفت، با همان لباس که در برداشت و دامن او به ابریق برخورد و آب ابریق شروع به ریختن نمود و آن جناب به معراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود، هنوز آب ابریق تماماً ریخته نشده بود، بلکه با نعلین پای مبارک، به معراج رفت و خواست که به جهت رعایت ادب نعلین را کنده باشد، خدای تعالی فرمود که با نعلین به عرش بیا، عرش ما از نعلین تو زینت یابد. پس معراج با همه اجزاء عنصریّه و لباس و نعلین اتّفاق افتاد.

و امّا خرق و التیام، پس براهین حکما در این باب مختص به فلک نهم است نه سایر افلاک، علاوه می‌گوییم که: جسم رسول خدا الطف از محاط است، مانند آنکه اجنّه داخل خانه که درِ آن بسته باشد می‌شوند، بدون این که خرق و التیامی در دیوارها پدید آید، علاوه براهین خرق و التیام از خلل خالی نیست. {۲۹۷}

۳ – اهل بیت علل اربعه آفرینش عالم

نظرات شیخ احسایی در باره امامان بعضاً غلو آمیز است؛ از این رو، اعتقاد او در باب امامت با شیعیان دیگر متفاوت است.

وی ائمّه اثنی عشر عَلَیْهِمُ‌السَّلَام را علل اربعه آفرینش موجودات، یعنی:

علّت فاعلی، صوری، مادّی و غایی، می‌داند.

به عقیده او امام مشیّت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور بدون استثناء است و صاحب ولایت عامّه مطلقه بر جمیع ما سوی اللّه و شاهد و مطّلع بر تمام موجودات است.

کلام شیخ احمد احسایی درباره‌ی مسأله مطرح شده، چنین است:

علّت مادّی تمام آفریده‌ها، شعاع انوار ائمّه بود، خداوند در آفریدن مخلوقاتش از آنها کمک گرفت، ... نسبت ائمّه عَلَيْهِمُالسَّلَام به خدا، عین نسبت حرکات انسان است نسبت به خود انسان. {۲۹۸}

و نیز گوید:

خداوند حضرت محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را آفرید که نور او روشنایی بخش شد، حتّی عمق اکبر را پر نمود و از آن مواد اشیاء اعم از: غایب و حاضر، مادّی و غیر مادّی، جوهر و عرض را آفرید و چون علی عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید، نور او نیز روشنگر شد تا این که عمق اکبر را مملو ساخت و از آن نور صورت اشیاء را آفرید اعم از: غایب و حاضر، مادّی و غیر مادّی، جوهر و عرض را. پس نتیجه این که مادّه پدر است و صورت مادر و مقصود از حدیث معروف که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود:

«من و علی پدر و مادر این امّت هستیم» {۲۹۹}

همین است. {۳۰۰}

و باز در شرح زیارت جامعه گوید:

...فان حقائق أجساد ما سواهم لهم عَلَيْهِمُالسَّلَام و هم أولی بها من غیرهم، فانّهم یلبسون ما شاؤوا و یخلعون ما شاؤوا، فهم أولی بجسد زید منه، لان ذلک الجسد من شعاعهم أعطوه زیداً عاریةً، فهم أولی به من زید، لان المادّة لهم و منهم. {۳۰۱}

و در شرح زیارت جامعه ذیل فقره «و أرکاناً لتوحیده»، عبارت او صریح است در این که ائمّه عَلَيْهِمُالسَّلَام علل اربعه بوده و تأثیر در وجود متوقّف بر آنها است:

لا یری و لا یجد المستدل مؤثّراً فی الوجود إلّا اللّه وحده لا شریک له، فهذا التوحید رکنه الأیمن و جانبه الأقوی هم عَلَيْهِمُالسَّلَام، لأنّهم عضد لقبول الإیجاد فی الأسباب و المواد و القوابل و الغایات، ... فلمّا کانوا هم العلل الأربع و التأثیر فی الوجود متوقّف علیها، کانت التأثیر انّما تقوّمت به هم. {۳۰۲}

مرحوم ملّا محمّد تنکابنی، در کتاب «قصص العلماء» سوّمین مسأله از مسائل خلافیّه میان شیخ احمد احسایی و فقهاء را، مسأله عنوان شده، مطرح کرده و به شِدَّت از این عقیده انتقاد کرده و دلایل شیخ و شاگردان او را در این باره، اوهن از بیت عنکبوت دانسته است.

قسمتی از کلام مفصّلِ او در آن کتاب چنین است:

شیخ احمد ائمّه را علل اربع می‌داند، هم صوریه و هم غائیه و هم مادیه و هم فاعلیّه و این خلاف ضرورت مذهب امامیه است، اگر چه شیخ می گوید که: ائمّه عَلَيْهِمُالسَّلَام فاعلند به اذن خدای تعالی مانند وکیل و مُوَکِّل و مقام ائمّه را مقام مشیّت می‌داند و هو الأقوی، چه نظر به اخبار مقام امام مقام مشیّت و فعل است...

و می گوید که: چرا استبعاد در خالقیّت ائمّه می‌نمایند و حال این که «تبارک اللّه أحسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خدا خالق دیگر هست...

و این کلمات و استدلالات اوهن از بیت عنکبوت است، امّا اجمالاً ـ پس از اخبار بسیار از ائمّه اطهار - علیهم صلوات اللّه الملک الجبّار - ورود یافت که: نسبت خلق و رزق را به ائمّه دادن موجب کفر و ضلالت است و ائمّه از آن منع نموده‌اند و این گروه را مفوّضه خلقیّه می‌نامند و ایشان قائلند به این که: خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را به امام.

و حضرت صاحب الأمر - روحی فداه و عجّل اللّه فرجه - توقیعی نوشته که هر که به یکی از من و آباء من چنین نسبتی را دهد، من

و پدرانم از او بیزاریم و عبارت آن جناب این است:

«فأنا و آبایی منه برآء» و علّامه مجلسی نیز مانند همه علماء این طایفه را تکفیر نموده‌اند و حقیقتاً هم این طایفه کافرند.

شیخ احمد را سخن اینست که من قائل به تفویض نیستم، بلکه می گویم:

خداوند خلق کرده است و ائمّه به منزله ید می‌باشند و ظاهر این که این سخن محض تغییر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنی و معنی اوّل را و اگر اخباری هم بر خلاف آن ورود یافته باشد، مطروح است {... ۳۰۳}

او سپس یک یک دلائلِ شیخ و پیروان او را نقد کرده و در پایان چنین نتیجه گیری می کند که:

مجملاً ـ ائمّه را علل اربع دانستن، خلاف اخبار مأثوره از ائمّه اطهار است، بلی اعتقاد ما آن است که: پیغمبر و ائمّه عَلَیْهِمُالسَّلَام علّت غائیه برای خلقت موجودات امکانیّه می‌باشند و اخبار بسیار دلالت بر آن دارد، وحدیث قدسی «لولاک لما خلقت الأفلاک» گواه بر این مطلب است. {۳۰۴}

وی در همان کتاب، حکایتی از مرحوم حاج شیخ محمّد حسن نجفی - صاحب جواهر الکلام - نقل می کند، که ذکر آن در اینجا خالی از فایده نیست، او می‌نویسد:

در بدو طلوع اقاویل غلات و متشیّخه، بر مرقد مطهّر أمیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام زیارت صفوان جمّال را بر لوحی نوشته و آویخته بودند و از جمله فقراتش این بود:

«السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مُنزل الْمَنِّ وَ السلوی»؛ چون مذهب متشیّخه در علل اربع بودن] اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام [، ظهور پیدا کرد، مرحوم شیخ محمّد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام، حکم فرمود که آن فقره انزال من و سلوی را حک نمایند تا مایه شبهه عوام نشود و میل به مذهب شیخ نکنند، چه عوام نتوانند علّت غائیه بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علّت غائیه بودن ائمّه نمایند، پس موجب اضلال و گمراهی ایشان می‌شود.

پس از چندی که مذهب شیخ شیوع پیدا کرد و هر که باید گمراه شود یا نشود، تحقّق پیدا کرد، آن وقت شیخ محمّد حسن امر کرد که فقره «مُنزل الْمَنِّ وَ السلوی» را دوباره در مقام او نوشتند. {۳۰۵}

۴ – مراد از ضمیر «إِیَّاکَ نَعْبُدُ»

مرحوم میرزا محمّد تنکابنی، در کتاب «قصص العلماء» می‌نویسد:

بدان که: شیخ احمد رساله‌ای نوشته است در باب این که مصلّی باید در «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» حضرت امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آنچه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است، چنانکه حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«کل ما میّزتموه بأوهامکم بأدق معانیه، فهو مخلوق مثلکم مردود إلیکم»، پس باید وجه اللّٰه را اراده نمود که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام است. {۳۰۶}

سپس وی در جواب این عقیده باطل چنین نوشته:

جواب از این شبهه آن است که: معلوم است این که کنه خدا در ذهن در نمی‌آید، بلکه به وجوه و او صاف پی به ذات خدا می‌بریم و قصد می‌کنیم در «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» آن خدای جامع الأوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافیست.

علاوه همچنان که خدا مجهول الکنه است، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام نیز در اذهان مجهول الکنه است، پس اگر امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام را در ذهن بگذرانیم، آن هم مخلوق ذهنی می‌باشد و همان سخن نیز در اینجا وارد آید.

و ایضا چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما، همچنین مجهول الکنه برای امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام نیز می‌باشد، پس امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام در وقت گفتن: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» که را قصد می کرد؟!

مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه و طوریست وراء طور عقل و بطلانش از ابده بدیهیّات است و این مذهب جماعتی از صوفیّه است که می گویند:

باید سالک مرشد خود را در وقت عبادات به نظر درآورد. {۳۰۷}

قابل توجّه است که: شیخ احمد احسایی، نخستین کسی نیست که بر این نظر و مذهب رفته، بلکه می‌توان گفت:

منشأ و ریشه عقیده او را باید در کلامِ قاضی محمّد سعید قمّی دانشمندِ عارف مسلک، که قبل از شیخ – یعنی در طول نیمه دوم سده یازدهم هجری قمری و بخشی از دوازدهم – می‌زیسته، جستجو کنیم؛ وی در رساله «روح الصلوة» {۳۰۸} گوید:

سر قدسی

الآن حصحص الحق و انکشف السر المغلق و ظهر ان الصلاهٔ هی مراتب تجلیات مولی الکونین و إمام العالمین أمیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام للمصلّی فی المقامات الثلاثهٔ لأن یوصله إلی مقام القرب و الزلفهٔ و یدلّه علی حضرهٔ الکبریاء و العظمهٔ؛ لان الصلاهٔ معراج المؤمن و هو عَلَیْهِ السَّلَام دلیلهم و أمیرهم إلی اللّه المهیمن؛ فأوّل ما یتجلّی المولی فی قوله تعالی: «مالک یوم الدین» لان علیه النشأهٔ الآخرهٔ فیخاطبه المصلّی ب «إیّاک نعبد»، إلخ». {۳۰۹}

و لازم به ذکر است که: پایه و اساس این اعتقاد – یعنی توجّه به یکی از اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام در نمازها – حدیثیست که در کتابِ فقه منسوب به حضرت رضا – علیه آلاف التحیّهٔ و الثناء – در باب «الإستقبال فی الصلوهٔ» ذکر شده به این عبارت: «واجعل واحداً من الأئمّهٔ نُصب عینیک». {۳۱۰}

مرحوم علّامه مجلسی پس از نقل این حدیث از کتاب فقه الرضا، می‌نویسد:

این سخن در خبر دیگری نیامده است. {۳۱۱}

بیفزاییم که: در مؤلّفِ این کتاب، اختلاف زیادی میان علماء وجود دارد؛ بعضی معتقدند که این کتاب همان کتاب «التکلیف» شلمغانی است که از اصحاب حلول و اتّحاد بوده است و بعضی بر این باورند که: مؤلّف آن مجهول است؛ عدّه‌ای از علماء نیز در عدم حجیّت آن رساله‌هایی نگاشته‌اند. {۳۱۲}

علاوه بر آنکه حدیث فوق با بسیاری از احادیث معتبر تعارض دارد، علّامه نوری قدس سره در «مستدرک الوسائل» از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام روایت نموده:

إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَانْسَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ الْخَلْقَ وَ مَا هُمْ فِيهِ ... وَ عَايِنْ بِسِرِّکَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ اذْکُرْ وُقُوفَکَ بَيْنَ يَدَيْهِ...

هنگامی که به نماز می‌ایستی دنیا و تمامی مخلوقات را فراموش کن و متوجّه عظمت خداوند باش و بیاد بیاور که در مقابل او ایستاده‌ای. {۳۱۳}

و یا این که از علی بن موسی الرضا – علیه آلاف التحیّهٔ و الثناء – سؤال شد:

ما آداب الصلاهٔ؟ قال:

حضور القلب و افراغ الجوارح و ذل المقام بین یدی اللّه تبارک و تعالی.

آداب نماز چه می‌باشد؟ فرمود:

حضور قلب و توجّه تمامی اعضاء به سوی خداوند و خشوع در مقابل او. {۳۱۴}

همچنین از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم روایت شده:

إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَانَ هَوَاهُ وَ قَلْبُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى انْصَرَفَ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّه

اگر بنده زمانی که به نماز می‌ایستد، تمام توجّه‌اش به سوی خدای تعالی باشد، از تمامی گناهانش پاک می گردد. {۳۱۵}

۵ – اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام

شیخ احمد در شرحِ زیارت جامعه، مکرّر به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نسبت می‌دهد که ایشان فرمود:

ما را با خدا حالاتیست که در آن حالات ما خداییم و خدا ماست. {۳۱۶}

وی در همان شرح زیارت جامعه، امامان را نفس ملکوتیّه الهیّه و ذات خداوند و شجره طوبی و سدره المنتهی می‌داند. {۳۱۷}

شیخ احمد در ذیل این فقره از زیارت جامعه: «و أجسادكم فی الأجساد»، درباره‌ی ظاهر شدن امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام به صورتِ زشتِ مروان بن حکم، گوید:

...حیث انّه ظهر فی الصورهٔ القبیحهٔ و هی صورهٔ مروان بن الحکم، للإتّفاق علی ان طلحهٔ انّما رماه بالنبلهٔ مروان بن الحکم و لمّا کان طلحهٔ قد حضره الموت و عاین الملائکهٔ کشف عنه غطاء ه فبصره حینئذ حدید فشاهد الحقیقهٔ ان الّذی رماه هو علی عَلَيْهِ السَّلَام فی صورهٔ مروان بن الحکم، لکونه آلهٔ هلاکه، فاقتضت قابلیّهٔ هلاکه علی یدیه ظهوره عَلَيْهِ السَّلَام فی صورته. {۳۱۸}

یعنی:

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در صورت ناپسندی که آن صورت مروان بن حکم بود، در مقابل طلحه ظاهر شد و او را تیری زد و کشت؛ زیرا اتّفاق است بر این که طلحه به تیر مروان بن حکم کشته شد، ولی طلحه چون مشاهده مرگ کرد، برداشته شد از چشم او پرده دنیا و دید امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را در صورت مروان.

مرحوم آیهٔ اللّٰه حاج آقا رضا همدانی در کتاب «هدیّهٔ النملهٔ»، پس از نقل عبارت شیخ احمد در این باره می‌نویسد:

...و صرّح به الخان فی ارشاده و کفر هذه المسألهٔ لا یخفی علی مؤمن و مسلم. {۳۱۹}

و به این مطلب حاج محمّد کریم خان کرمانی، در کتاب خود «إرشاد العوام» تصریح کرده است و کفر بودن این مطلب، بر انسانِ مؤمن و مسلمان پوشیده نیست.

۶ – چگونگی حیات و ظهور امام زمان (عج)

شیخ احمد احسایی و پیروانش بر آنند که: امام غایب در جسم و قالب هورقلیاییست و زندگی او زندگی برزخی در قالب مثالی، یعنی در جسم هورقلیاییست؛ بنا بر این او در هنگام ظهورش در قالب خود ممکن است نباشد، بلکه روح و جسم هورقلیایی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود.

مکتب شیخیّه بیش از هر مکتب دیگر ظهور امام غایب را ترویج می‌کرد و این مسأله، انقلابی‌ترین نظریّات شیخیّه بود.

شیخ در کتابِ «جوامع الکلم» پنجاه صفحه را اختصاص به امام غایب و خصوصیّات او داده است و در رساله «حیات النفس» نیز به ظهور امام زمان در فاصله‌ای بسیار نزدیک تصریح کرده است. {۳۲۰}

شیخ احمد به هیچ وجه ولادت، غیبت و حیات حضرت مهدی – عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – را انکار نکرده، بلکه درباره‌ی آن مطابق عقیده همه شیعیان سخن گفته، چنانچه در شرح زیارت جامعه، ذیل جمله «و بذلتم أنفسكم فی مرضاته» جریان هر یک از معصومین که به شهادت رسیده‌اند را با نام و نشان نقل می‌کند تا می‌رسد به حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و درباره‌ی آن حضرت می‌گوید:

غیّب اللّٰه شخصه، فهو المضطر الّذی یجاب إذا دعی – عجّل اللّٰه تعالی فرجه و سهّل مخرجه و رزقنا طاعته آمین رب العالمین. {۳۲۱}

یعنی:

مخفی کرده است خداوند شخص او را، پس او کسیست که جواب داده می‌شود هنگامی که خدا را بخواند؛ نزدیک کند خدای

بزرگ فرج او را و روزی ما کند پیروی از او را.

ولی ناگهان خیالات و اوهام بر شیخ غالب می‌شود و در چگونگی حیات و ظهور امام زمان – عجّل اللّه تعالی فرجه – عقیده‌ای بر خلافِ عقیده شیعیان ابراز می‌دارد. او زندگی آن حضرت را زندگی برزخی در قالب مثالی – یعنی در جسم هورقلیایی – می‌داند و این گونه نتیجه گیری می کند که: آن امام در هنگام ظهورش ممکن است در قالب خود نباشد، بلکه روح و جسم هورقلیایی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود.

و این نتیجه باطلِ شیخ منجر به این می‌شود که سیّد علی محمّد باب – شاگرد با واسطه او – خود را همان واسطه امام غایب و خلق پندارد و بگوید:

من همان امام غایب هستم؛ یعنی حقیقت و یا روح او در من درآمده است.

بدین ترتیب شیخ اعتقاد داشت که امام دوازدهم به جهان هورقلیا یا عالم برزخ و یا بهتر و صریحتر بگوییم:

به همان جهان مُثُل یا ایده افلاطون رفته است، امّا روح او قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می‌شود.

لذا شیخ احمد احسایی اعتقادی به وجود جسمانی امام غایب در این جهان و جاودانگی هزار ساله او نداشت، در نتیجه عقیده خود را بدین طریق ابراز می کرد.

۷ – تولّد حضرت عیسی – علی نبیّنا و آله و عَلَیْهِ السَّلَام –

در رساله قطیفیّه در پاسخ به این که چگونه حضرت عیسی بدون پدر به دنیا آمد، گوید:

نطفه مولد فرزند نیست، بلکه نطفه مولد روح حیاتیست که رائحه یا بوی منی می‌نامند و این همان بوییست که از درخت «مُزن» ریزش می کند و شاهد بر این مدّعا وجود شهر زنان می‌باشد که در آنجا هیچ مردی وجود ندارد و در این شهر درختیست که از کنار ریشه آن شاخه‌ای روییده است به شکل آلت تناسلی مرد و بوی منی می‌دهد، زن‌های آنجا نزد آن درخت می‌روند و با آن شاخه در می‌آمی زند و به درخت حامله می‌شوند و از آن شاخه پسر به عمل نمی‌آید و خداوند چون خواست قدرت نمایی کند، جبرئیل را نزد حضرت مریم روانه کرد و او مقداری از آن بوی را به وسیله هوا در دهان یا گریبان مریم دمید و او به قدرت الهی آبستن شد و لکن پسر زائید و عیسی متولّد گردید. {۳۲۲}

البته «مُزن» به معنی ابر است، ولی شیخ احمد در اینجا مزن را نام درختی انتخاب کرده است.

او همچنین در «أجوبهٔ مسائل أهل اصفهان» درباره‌ی درخت مزن گوید:

ثم اعلم:

ان اللّه بلطیف صنعه قد خلق شجرهٔ تحت العرش اسمها المزن «ءَأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون» {۳۲۳} هو المنزل و هو العلی الحکیم...

و الحاصل: و کانت شجرهٔ المزن تقع منها النطف کقطر المطر اللطیف علی الشجر و الثمار المذکورهٔ و البقول، فما أکل تلک الّتی وقعت علیها تلک القطرهٔ من شجرهٔ المزن مؤمن أو کافر إلّا خرج من صلبه مؤمن. {۳۲۴}

سپس در ادامه به شرح خصوصیّات درخت زقّوم پرداخته، می‌نویسد:

...أنبت شجرهٔ الزقّوم فی أصل الجحیم طلعها کأنّه رؤس الشیاطین و تلک الشجرهٔ تصعد عنها الجزهٔ إلی أرض الدنیا، فتقع النطف و هی القطر منها علی الشجر و الثمار المذکورهٔ و البقول، فما أکل تلک الّتی وقعت علیها تلک القطرهٔ من شجرهٔ الزقّوم مؤمن أو کافر إلّا خرج من صلبه کافر. {۳۲۵}

۸ – اصناف ملائکه

در رساله «طتنجیه»، درباره‌ی ملائکه آسمان‌ها گوید:

«رؤسای ملائکه هر آسمان معلومند».

بعد از فلک اول شروع می‌کند و حدود شصت و هفت اسم برای رؤسای ملائکه نقل می‌کند، که به عنوان نمونه در اینجا به تعدادی از آن نام‌ها اشاره می‌کنیم:

فلک اول

ملائکه کلّی آن اسماعیل است؛

فلک دوم:

سیخائیل و سیمون و زیتون و شمعون و عطائیل یا عطیائیل؛

فلک سوم:

سیدیائیل، زهریائیل؛

فلک چهارم:

صاصائیل، کلیائیل، شمائیل؛

فلک پنجم:

کاکائیل، فشائیل؛

فلک ششم:

سمهاییل، مشوائیل؛

فلک هفتم:

قرثائیل، رقیائیل؛

فلک هشتم:

نهفائیل، صرصرائیل {... ۳۲۶}

او همچنین در رساله «توبلیه»، حروفی را ترکیب و نام‌های عجیبی برای ملائکه درست کرده است، مانند:

طمظغائیل، عثائیل، هکثائیل، حصذغائیل@، زیزعغغغغغغنمائیل و!. {... ۳۲۷}

۹ – درخت طوبی

شیخ احمد احسایی در توصیف درخت طوبی گوید:

بر شاخ‌های درخت طوبی پرندگانی هستند به شکل طاووس که نمی‌توانم آنها و کیفیّت صدای آنها را بگویم که اگر مردم بشنوند گروهی هلاک می‌شوند و جمعی مدهوش شده بر زمین بیفتند، وگر نه بعضی از صداهای آنها را که هلاک کننده و مست کننده است به تو می‌شنواندم. {۳۲۸}

۱۰ – ابلیس

در رساله قطیفیّه که جزء جوامع الکلم به چاپ رسیده، در جواب پرسشی درباره‌ی شیطان گوید:

اسم ابلیس قبل از گناه عزازیل بود و چون طرد شد، نامش ابلیس گشت و برای ابلیس زنی است صاف مانند مار، اسم آن «طرطبه» است، شیطان او را به نکاح خود درآورده، او سی عدد تخم گذاشت، ده تخم در مشرق و ده تخم در مغرب و ده تخم در وسط زمین. {۳۲۹}

بعد نام‌های عجیب و غریبی برای بچّه شیطان‌ها ردیف می‌کند، که معلوم نیست از کجا آنها را آورده!

عجیب‌تر این که شاگرد ارشد شیخ، یعنی سیّد کاظم رشتی، درباره‌ی شیطان گوید:

شیطان زن جداگانه ندارد، خودش هم زن است و هم مرد و مدّعی شده که در بعضی از مکاشفاتش وضعیّت جماع ابلیس با خودش و زائیدن اولاد او را دیده است! {۳۳۰}

فصل چهارم؛ فرقه شیخیّه یا کشفیّه و انشعابات آن

وجه تسمیه شیخیّه به: کشفیّه و پشت سری

نام دیگر فرقه شیخیّه، «کشفیّه» است و وجه این تسمیه آن است که: شیخ احمد احسایی و پیروانش برای اثبات عقائدِ خاص خود، بسیار به کشف و الهام تمسّک می‌جستند؛ چنانچه یکی از مبانی اعتقادی مشایخِ صوفیّه نیز کشف و شهود است.

فرقه شیخیّه به «پشت سری» نیز معروف هستند و مخالفان آنها «بالاسری» و «متشرّعه» نامیده می‌شوند و وجه این تسمیه آن است که شیخیّه به هنگام نماز در حرم پیامبر و ائمّه عَلَیْهِمُ‌السَّلَام، به گونه‌ای می‌ایستاده‌اند که قبر پیامبر و ائمّه میان ایشان و قبله واقع شود؛ یعنی پشت سرِ قبر امام می‌ایستاده‌اند و مخالفان ایشان در این امر نوعی غلو دیده و گفته‌اند:

معنی این کار اینست که شیخیّه آنها را در حقیقت قبله قرار می‌دهند؛ گویند:

در زمانی که شیخ احمد احسایی در کربلا می‌زیست، به جهت حرمت امام، پشت سر قبر امام نماز می‌خواند.

شیخیّه، روایتی هم در این باب از حضرت مهدی – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – در کتاب‌های خود آورده‌اند که فرموده:

«لا یجوز أن یصلّی بین یدیه ولا عن@ یمی‌نه و لا عن شماله، لان الإمام لا یتقدّم علیه و لا یساوی».

یعنی جایز نیست که در جلوی امام و نه در طرف دست راستش و دست چپش نماز گزارند، زیرا کسی بر امام مُقَدَّم نتواند بود و برابر هم نیست. {۳۳۱}

مذهب بابیّه شاخه‌ای از ساقه شیخیّه

فرقه شیخیّه در شرایط خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرن سیزدهم ایران و با تبلیغات شیخ احمد احسایی و جانشینانش، پیروان زیادی به دست آورد و نتیجه به آنجا انجامید که دو فرقه باطل و گمراه: بابیت و بهاییت، از آن پدید آمد، که این نتیجه، محک خوبی برای تشخیص ضعف و سستی و بی‌پایه بودن سخنان شیخ احمد گردید.

دانه‌ای که آنها کاشتند، شروع به رشد و ریشه دواندن کرد و زمینه اختلافات مذهبی، مشاجرات و تَفَرُّقه میان مسلمانان و درگیری‌ها و کشت و کشتارهای زیادی را فراهم آورد.

فضل اللّه مهتدی معروف به صبحی {۳۳۲}، در خاطرات خود می‌نویسد:

چنانکه می‌دانیم مذهب بابیّه با پیوندهایی که بدان خورده یا بخورد، اصلاً شاخه‌ای از ساقه شیخیّه و در حقیقت تطوّری از آن طریقه است، از این جهت وقوف بر رسائل مشایخ شیخیّه و فهم اصول مسائل این فئه، جزء معارف بابیّه شمرده می‌شود.

و شیخیّه شعبه ای از طائفه اثنی عشریّه هستند که در فروع اجتهاد را جائز ندانسته، بر طبق اخبار آل محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

عمل می‌کنند و اصول دین را منحصر در چهار رکن معرفت می‌دانند:

معرفهٔ اللّه – معرفهٔ النبی – معرفهٔ الإمام – معرفت شخص کامل و رکن رابع را وسیله معرفت ارکان سائره دانسته، توجّه به او را توجّه به حق می‌دانند و لازم می‌شمرند که همیشه در غیبت امام، باب و نایب حقیقی او در میان مردم ظاهر و مشهود باشد.

این بود که پس از شیخ احمد احسایی (مؤسّس این فرقه)، سیّد کاظم رشتی بر جای او نشست و بعد از سیّد رشتی اختلاف در بین اصحاب او پدید شد. {۳۳۳}

جانشینان شیخ احمد احسایی

۱ – سیّد کاظم رشتی

(۱۲۵۹ – ۱۲۱۲ ه) {۳۳۴}

پس از شیخ احمد احسایی، سیّد کاظم رشتی به جای او نشست. در بین شیخیّه شیخ احمد احسایی به «شیخ جلیل» و سیّد کاظم رشتی به «سیّد نبیل» شهرت دارند.

سیّد کاظم رشتی فرزند سیّد قاسم حسینی رشتی گیلانی کربلاییست. خاندانش از اشراف سادات حسینی مدینه بودند، که جدّش سیّد احمد به علّت بروز و شیوع طاعون از مدینه فرار و در ایران به رشت پناه آورد. {۳۳۵} سیّد کاظم در جوانی به یزد رفت و نزد شیخ احمد احسایی درس خواند و شاگرد برجسته او گردید؛ به گونه‌ای که خود او در کتاب «دلیل المتحیّرین» {۳۳۶} می‌نویسد:

▲هم صحبت او در سفر و حضر بودم. {۳۳۷}

او سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیّه مشغول بود و بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً رمزآسا و غیر مفهوم است. {۳۳۸}

سیّد کاظم در اثر شاگردی شیخ و استغراق در گفته‌ها و بافته‌های شیخ به کلّی در خیالات و اوهام مستغرق شده و دروازه چرند بافی و به هم اندازی را بر روی اهل عالم باز کرده و جملات نامربوط و عجیب و غریبی گفته، به خصوص در کتاب «شرح القصیدهٔ» آشکارا مانند استادش سر و دست روایات را شکسته و بسته در میان عباراتش می‌گنجانیده و از این راه حوزه را گرم‌تر از شیخ نگاه داشته و شنوندگان را گیج‌تر می‌کرده است. {۳۳۹}

او در مهمترین کتاب خود «شرح القصیدهٔ اللامیهٔ فی مدح الکاظم عَلَیْهِ السَّلَام»، که در شرح قصیده لامیه پاشا عبدالباقی افندی عُمَری موصلی {۳۴۰} نوشته است {۳۴۱}، از غرایب علم به خصوص جغرافیای آسمان سخن گفته است.

وی در آن کتاب برای مدینه علم که به قول او در آسمان قرار دارد و حدیث: «أنا مدینهٔ العلم و علی بابها» اشاره به آنست، بیست و دو محلّه قایل شده که در وسط محلّه بیست و دوم، صد و شصت کوچه را نام برده و نام و نشان هر کوچه را با اسامی غریب و عجیب یاد کرده است. {۳۴۲}

چون این شرح را بر پاشای مذکور خواندند، گفت:

خدا می‌داند که آنچه را سیّد گفته، خارج از منظور و خیالات شعری من است.

▲نمونه‌ای دیگر از چرند بافی سیّد کاظم رشتی، در موضوع اسم اعظم است، که پس از یک مشت خیالبافی گوید:

چهار الف که مانند چهار انگشت می‌باشد (مقصود چهار الفیست که در شکل شرف شمس نقش می‌نمایند) اشاره به حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی عَلَیْهِمُالسَّلَام است، زیرا روز چهارشنبه متَعَلّق به این چهار امام است و در این روز زیارت مخصوص دارند.

و هاء شق شده (در شرف شمس) اشاره به امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلَام و روز پنجشنبه روز آن حضرت است.

واو معکوس (در شرف شمس) اشاره به حضرت حجّهٔ بن الحسن علیهما السلام است، زیرا که او پایان عدد دوازده است و او دارای دو» ۶ «است که جمعاً» ۱۲ «می شود و سر این که واو در اینجا برگشته است، اینست که آن حضرت بعد از غیبت و پنهان شدن، ظاهر و آشکار می گردد. {۳۴۳}

سیّد کاظم رشتی در پایان عمرش، ظهور امام غایب را (به صورت ظهور حقیقت و روح امام در قالب شخصی معیّن) بسیار نزدیک می‌دانست و به شاگردان و پیروانش سفارش و تأکید می کرد که بر یکایک شما لازم است که شهرها را بگردد و ندای امام غایب را اجابت کند، شاید امام غایب در میان شماها باشد. {۳۴۴}

او چون استادش شیخ احمد، تصریح به ولادت و حیات و غیبت و طول عمر آن حضرت نموده، چنین گوید:

...او باید پنهان و غایب شود تا موقعی که نطفه‌های مؤمنین از صلب کفّار تماما بیرون آید، که چون حضرت ظاهر شدند، مانعی برای کشتار کفّار نداشته باشند. {۳۴۵}

مرحوم آیهٔ اللَّه میرزا محمّد تنکابنی، مجلس درس سیّد کاظم را که خود در آن حضور می‌یافته، چنین توصیف می کند:

در زمانی که در مجلس درس حاجی سیّد کاظم حاضر می‌شدم و می‌خواستم از مذهب ایشان اطّلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمّت از فقهاء می کردند و سخنِ درشت، بلکه – العیاذ باللَّه – به فقهاء شتم می‌نمودند. {۳۴۶}

از شاگردان سیّد کاظم رشتی، یکی سیّد علی محمّد شیرازی بود، که بعدها مذهب جدید آورد و به «باب» معروف شد و دیگر حاج محمّد کریم خان کرمانی بود که رئیس فرقه شیخیّه کرمان شد.

جالب است بدانید که: بهاییان امروز، شیخ احمد احسایی را مبشّر ظهور می‌خوانند و او و سیّد کاظم رشتی را «دو نجم ساطع» می‌نامند{۳۴۷}؛ چنانچه میرزا حسینعلی نوری مازندرانی (بهاء اللَّه) در کتاب «ایقان» در مقام ذکر بشارت آسمانی به این مطلب تصریح کرده است، می گوید:

▲و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهر داده‌اند و همچنین در ارض هم نورین نیّرین احمد و کاظم – قدّس اللَّه سرّهما. {۳۴۸}

البته این سخن بهاء اللَّه، افترایی بیش نیست که به شیخ احمد و سیّد کاظم بسته است؛ زیرا هم شیخ و هم سیّد در کتاب‌های خود تصریح بر خاتمیّت حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم کرده‌اند؛ شیخ احمد در این باره گوید:

حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم خاتم انبیاء است و پس از او پیغمبری نخواهد بود و پیغمبری نخواهد آمد، زیرا که خداوند فرموده:

«ولکن رسول اللَّه و خاتم النبیّین» {۳۴۹} و خداوند دروغ نمی گوید، چون دروغ قبیح است و شایسته خداوند بی‌نیاز نیست. {۳۵۰}

و سیّد کاظم نیز تصریح کرده به این که بین پیغمبر خاتم و فناء عالم باید دوازده وصی باشد، نه زیادتر و نه کمتر و وصی دوازدهمی حضرت حجّهٔ بن الحسن علیهما السلام می‌باشد. {۳۵۱}

همچنین میرزا ابوالفضل گلپایگانی، این افتراء را مکرّر به شیخ و سیّد بسته و درباره‌ی بشارت دادن این دو نفر به ظهور باب و بهاء می گوید:

خلق را به قرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را به انقضاء اجل محدور امیدوار نمودند.

و یا می گوید:

بشارت حضرت شیخ اکبر و سیّد اجل – انار اللَّه برهانهما – قابل رد و انکار نیست. {۳۵۲}

سر انجام سیّد کاظم رشتی در یازده ذی الحجّه ۱۲۵۹ ه ق درگذشت و در رواق مطهّر حسینی مدفون شد.

آری او فوت کرد بدون این که کسی را جانشین خود کند و گفته شده:

او وصیّت کرد که یارانش در بلاد پخش شده و اوقات خود را به بحث راجع به موعودی که ظهور خواهد کرد، سپری کنند{۳۵۳}؛ در حالی که پس از وفاتش بر سر جانشین او برای پیشوایی شیخیّه اختلاف افتاد!

۲ – حاج محمّد کریم خان{۳۵۴}

اشاره

(مؤسّس فرقه شیخیّه کرمان) پس از وفات سیّد کاظم رشتی، بر سر جانشینی وی برای پیشوایی شیخیّه اختلاف افتاد و پیروان شیخیّه چند دسته شدند:

دسته ای پیرو حاج محمّد کریم خان قاجار کرمانی شدند؛ دسته ای پیروی میرزا محمّد شفیع تبریزی را کرده، او را پیشوای خود دانستند؛ دسته ای ملّا حسن گوهر را خلیفه سیّد رشتی دانسته، او را مقتدای خود شمردند و گروهی نیز گوش به داعیه سیّد باب داده، پیرامون او جمع شدند و فرقه بابیّه از آنها تولید گشت. {۳۵۵}

ولی اکثریّت شاگردان سیّد رشتی گردن به اطاعت حاجی محمّد کریم خان کرمانی نهادند، که آنها را علاوه بر شیخیّه کریم خانی، «رکنی» نیز می‌خوانند، به جهت آنکه حاج محمّد کریم خان می‌گفت که اسلام چهار رکن دارد:

۱ – شناختن خدا

۲ – شناختن رسول

۳ – شناختن ائمّه

۴ – شناختن شیعه کامل که مبلّغ و ناطق اول است و او کسیست که احکام را بلا واسطه از امام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند و او ناطق حقیقی شیعیان است و دیگران نسبت به او صامت هستند. {۳۵۶}

حاج محمّد کریم خان (۱۲۸۸ – ۱۲۲۵ ه) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیر الدوله، پسر مهدیقلی خان، پسر محمّد حسن خان، پسر فتحعلی خان قاجار است. {۳۵۷}

پدرش ظهیر الدوله چند سالی از طرف پسر عمو و پدر زن خود فتحعلی شاه قاجار، والی کرمان و بلوچستان بود؛ او به شیخ احمد احسایی دست ارادت داد و فتحعلی شاه را به ملاقات با شیخ تشویق نمود. {۳۵۸}

محمّد کریم خان نزدیک به هشت ماه خدمت سیّد کاظم رشتی بوده و در ۱۶ یا ۱۷ سالگی در کربلا به نوکری و آشپزی سیّد می‌پردازد و بعد از یک سال به کرمان باز می‌گردد. {۳۵۹}

حاج کریم خان بالغ بر دویست و شصت کتاب و رساله تالیف کرد، از مهمترین تألیفات او کتاب «ارشاد العوام» است، که بعضی از علما بر رد آن کتاب‌هایی تألیف کردند، از جمله مرحوم میرزا محمّد تنکابنی که در «قصص العلماء» می‌نویسد:

و مؤلّف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار در رد بر او نوشتم و اگر در مقام ایراد باشد، رد آن کتاب زیاده از آن کتاب خواهد شد. {۳۶۰}

همچنین مرحوم آیهٔ اللّه سیّد محمّد حسین شهرستانی (متوفّی ۱۳۱۶ ه) کتابی نوشته با نام تنبیه الأنام در بیان فساد صد مطلبِ کتابِ ارشاد العوام و در آن کتاب می‌گوید:

مفاسد ارشاد العوام بیش از اینهاست، ولی من به نقل صد مفسده آن اکتفا کردم. {۳۶۱}

حاج محمّد کریم خان بسیار با میرزا علی محمّد باب مخالف بود و در دوازده کتاب از تألیفاتش به نقد از او پرداخته است؛ برای

همین بابیّه وی را سد شدیدی در مقابل می‌دیدند، به این سبب از او کینه شدیدی در دل گرفتند؛ میرزا فضل اللَّه صبحی در این باره گوید:

من به گوش خود از عبدالبهاء شنیدم که شبی از نفوذ روحانی حاجی محمّد کریم خان سخن می گفت و در پایان کلام اظهار داشت: اگر او مؤمن به این دین شده بود، صد هزار نفر به واسطه او اقبال «به أمر مبارك» می‌نمودند! {۳۶۲}

بالاخره حاج محمّد کریم خان در ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ ه وفات کرد و جنازه او پس از انتقال به کربلا، در کنار سیّد کاظم رشتی به خاك سپرده شد.

اصحاب و پیروانش در مادّه تاریخ وفات او عبارت: «هو الحی الّذی لا یموت» و دشمنانش از بابیّه جمله: «خسوف السفیانی بالبیداء محقّقا» را گفتند. {۳۶۳}

رکن رابع

اصل رکن رابع را حاج محمّد کریم خان کرمانی بنا نهاده است؛ او در مجالس خاص و میان پیروانش ادّعا می کرد که رکن رابع است، ولی بابیّه برای همین ادّعا بر او بسیار خرده می گرفتند و به او لقب «سفیانی» دادند.

@@@

امّا شیخیّه آذربایجان به این اصل اعتقاد ندارند، بدان جهت شیخیّه کرمان را که پیرو حاج محمّد کریم خان هستند، «رکنیه» نیز خوانند. «رکنیه» اصول دین را منحصر در چهار اصل: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند و درباره‌ی دو اصل معاد و عدل گویند:

اعتقاد به این دو اصل لغو و غیر محتاج الیه است، چه اعتقاد به خدا و رسول ناگزیر مستلزم اعتقاد به قرآن و آنچه در آن کتاب آسمانی از صفات ثبوتیّه و صفات سلبیه خداوند و اقرار به معاد و غیر آن است و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیّه خداوند است از اصول دین باشد، چرا سایر صفات ثبوتیّه از قبیل: علم و قدرت و غیره، از اصول دین نباشد؟

به عقیده ایشان رکن چهارم دین، شناختن شیعه کامل است که همان مبلّغ و ناطق اوّل باشد و او واسطه در بین شیعیان و امام غایب است و احکام را بلا واسطه از امام می گیرد و به دیگران می‌رساند.

ولی مشایخ آنها با غیر اهل این طایفه می گویند:

مقصود از رکن رابع، تولّی و تبرّیست؛ یعنی دوست داشتن ائمّه معصومین عَلَيْهِمُ‌السَّلَام و دوری جستن از دشمنان ایشان. {۳۶۴}

قابل توجّه است که آنان در حقیقت این اصل را در مقابل سفارش ائمّه معصومین عَلَيْهِمُ‌السَّلَام در رجوع به فقهاء که قدرت استنباط احکام را از کتاب، سنّت، عقل و اجماع دارند و حجّت بر عوام هستند، قرار داده‌اند.

حاج محمّد کریم خان ابتدا در کتاب «هدایهٔ الأطفال»، که در پنجم ذی قعده سال ۱۲۶۰ ه ق از نگارش آن فراغت یافته، می‌نویسد: شیعه در زمان غیبت امام، به دانشمندی نیاز دارد که او را ببیند و احکام شرعی را از او دریافت کند و او رکن چهارم است و رکن چهارم به سبب جور و ستم پادشاهان، مخفی بود.

او می‌افزاید:

...و اوّل ظاهر شدن امر این رکن که رکن چهارم دین است، به واسطه شیخ احمد پسر شیخ زین الدین احسایی بود – أعلی اللَّه مقامه و رفع فی الخلد أعلامه –؛ پس آن بزرگوار به حول و قوّه خدا این رکن را اظهار کرد در عالم و حجّت خدا را تمام کرد – جزاه اللَّه عن الإسلام و المسلمین خیر جزاء المحسنین.

بعد از آن بزرگوار، ظاهر کننده امر جناب سیّد کاظم پسر سیّد قاسم رشتی – أجل اللَّه شأنه و أنار برهانه – پس این دو بزرگوار به

حول و قوّه خداوند احکام دین را از فروع و اصول در همه عالم پهن کردنـد ... و باید دانست که خداوند بعد از ایشان باز زمین را خالی نگذارده و نخواهد گذاشت تا ظهور امام. {۳۶۵}

ولی وی پس از انتشارِ کتابِ خود، بـا انتقـادِ شدیـد علمـاء و فقهاء روبرو می‌شود که چیزی به نام «رکن رابع» در شریعت اسلامی وجود ندارد، از این رو رساله دیگری به سال ۱۲۷۹ ه‍ ق می‌نگارد و در آن اثبات می‌کند که: رکن بودن اختصاص به شخص معیّنی مانند شیخ احمد احسایی یا سیّد کاظم رشتی، ندارد، بلکه آن صفتی عام است که شامل همه علماء در زمان غیبت می‌شود. {۳۶۶}

به هر صورت، حاج محمّـد کریم خان علاوه بر رکن رابع نمودن خود، با انتصاب فرزنـدش محمّد خان به جانشینی خود، رکن رابع را موروثی نمود و بنای یک دودمان و سلطنت روحانی را گذاشت، مشابه آنچه در صوفیه باب شده است. {۳۶۷}

جانشینان حاج محمّد کریم خان

حاج محمّـد کریم خان کرمانی هشت فرزنـد داشت، فرزنـد بزرگ او حاج محمّد رحیم خان بود که ادّعای جانشینی پدر را نمود و طرفدارانی نیز پیدا کرد، ولی چون برای پـدر جز علم فقـاهت و تقوی مسندی دیگر قائل نبود و شخصاً با متصوّفه و بالاسری‌های کرمان سازش داشت، از این جهت مورد توجّه شیخیّه قرار نگرفت.

فرزنـد دوم حاج محمّد کریم خان، حاج محمّد خان (۱۳۲۴ – ۱۲۶۳ ه‍) بود که طبق وصیّت پدر به رهبری شیخیّه منسوب شد، زیرا مادر او دختر ملک آرا فرزند فتحعلی شاه قاجار بود و پدر به همین جهت بسیار به او علاقه داشت.

حاج محمّـد خان نزد پـدرش درس آموخت و از عـدّه‌ای علما اجازه دریافت کرد، مانند شیخ علی بحرانی، مولی حسین گنجوی و شیخ جعفر برغانی. عدد کتب و رسالاتی که او نوشته، به دویست و پنجاه جلد کتاب می‌رسد.

سر انجام وی در ۲۰ محرّم ۱۳۲۴ ه‍ فوت کرد و به کربلا منتقل و در رواق امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در کنار پدرش دفن شد. {۳۶۸}

پس از حاج محمّد خان، برادرش حاج زین العابدین (۱۳۶۰ – ۱۲۷۶ ه‍) جانشین او شد.

مادرش دختر محمّد قلی میرزا ملک آرا فرزند فتحعلی شاه قاجار بود.

وی در هنگام فوت پدر ۱۲ سال داشت که تربیتش را برادرش محمّد خان به عهده گرفت.

او زمـانی برای زیارت به نجف و کربلا رفت و با ورودش جو آنجا را متشنّج کرد و مشاجرات میان طلّاب درباره‌ی او بالا گرفت، تا جایی که عـدّه‌ای او را مورد اذیّت و آزار قرار دادند، که مرجع وقت مرحوم آیهٔ اللّه سیّد محمّد کاظم یزدی برای رفع غائله دستور فرمود که جلسات او و ملاقاتش با مردم ملغی شود.

وی با یک بدبینی به گردش حوادث در جهان و وضعی که در ایران به وجود آمده بود، می‌نگریست و می گفت:

اصلاح حال فعلی مردم، کار بشر نیست، باید صبر کرد تا خود این مردم، شعور پیدا کنند و نتایج این خود سری و افسار گسیختگی و دنیا پرستی را ببینند تا آنکه از همه آنها مأیوس شوند.

سر انجام او در روز شنبه ۵ جمادی الاولی ۱۳۶۰ ه‍ وفات کرد و در رواق امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در کنار پدر و برادر به خاک سپرده شد. {۳۶۹}

پس از حاج زین العابدین، پسرش ابو القاسم خان ابراهیمی (۱۳۸۹ – ۱۳۱۴ ه‍) جانشین پدر شد.

او را ابراهیمی خواندند به خاطر نسب او که به ابراهیم خان می‌رسید.

وی نزد پدر و احمد بهمنیار در کرمان علوم ادبیّه را خواند و در رفسنجان نزد میر محمّد دوانی درس آموخت.

از جمله تألیفاتی که او از خود به جای گذاشت، می‌توان به این دو مورد اشاره کرد:

۱ – فهرست کتب شیخ احمد احسایی و سائر مشایخ عظام، در دو جلد که در آن شرح حال خود و مشایخش تا شیخ احمد احسایی

را نوشته و مؤلّفات آنان را به هزار کتاب رسانده؛

۲ - رساله عملیه.

سر انجام وی در خراسان روز جمعه ۱۸ رمضان ۱۳۸۹ ه وفات یافت و در رواق پایین پای حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام دفن شد. {۳۷۰}

پس از حاج ابوالقاسم خان، پسرش حاج عبدالرضا خان (۱۳۵۸ - ۱۳۴۰ ش) جانشین پدر شد.

او نزد پدر و جدّش درس آموخت و در علم کیمیا و ریاضی و هندسه مکانیکی استاد بود.

از تألیفات اوست:

۱ - نظری به قرن بیستم

۲ - تکریم الأولیاء

۳ - سیاسهٔ المدن

۴ - دوستی و دوستان

۵ - شرح کتاب مواریث از کتاب «الجامع لأحکام الشرائع» تألیف جدّش. {۳۷۱}

وی سر انجام در سال اول انقلاب ایران (۱۳۵۸ شمسی) ترور شد و درگذشت.

دو مورد از نظریّات حاج عبدالرضا خان، به این شرح است:

۱ - تکیه بر اخبار مبنی بر غلو در حق امامان، به عنوان نمونه می‌نویسد:

فرمایش حضرت امیرالمؤمنین است که: منم چشم خدا و منم دست خدا و منم جنب خدا و منم باب خدا ... و فرمایش حضرت امام باقر است که: ماییم سبب خلقت خلق.

۲ - درباره‌ی تحریف قرآن، در جواب سؤالی در باب این که آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم تعداد ائمّه را معیّن کرده بود، می‌نویسد:

خداوند عدد و نام آنها را بر زبان پیامبر خود به عامه خلق رسانیده است و حتّی در کتاب خود اسم آن بزرگواران را فرموده بوده است. {۳۷۲}

پس از ترور عبدالرضا ابراهیمی، پیشوایی شیخیّه به سیّد عبداللّه موسوی (۱۳۱۷) ... - رسید و مرکز شیخیّه کریمخانی نیز از کرمان به بصره منتقل شد.

او فقه و اصول را نزد سیّد محمّد سویج در بصره آموخت و حکمت الهی و بعض علوم غریبه مثل رمل و جفر را نزد شیخ محمّد طاهر مزیدی فرا گرفت، سپس مدّتی به نجف رفت و در درس مرحوم آیهٔ اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی و آیهٔ اللّه شیخ محمّد حسین نائینی حاضر شد.

بعد به کرمان رفت و در درس زین العابدین کرمانی حضور یافته و فلسفه و حکمت الهی را آموخت.

از آثار او می‌توان به:

۱ - ترجمه هدایهٔ الصبیان

۲ - ترجمه هدایهٔ المسترشد

۳ - ترجمه رساله در رد باب

۴ - ترجمه فصول الأربعه حاج محمّد کریم خان

۵ - الأنوار الجلیّهٔ فی رفع الشبهات عن الشیخیّهٔ {۳۷۳}

، اشاره کرد.

مطلب آخر این که: کریمخانیان ایران بیشتر در کرمان، بهبهان، تهران و نواحی جنوب مانند:

خرمشهر و آبادان و فارس، سکونت دارند و در عراق نیز در بصره و بغداد مقیم‌اند.

شیخیّه تبریز

۱ – خاندان حجّهٔ الإسلام مامقانی

طایفه دیگر شیخیّه، «حجّهٔ الإسلامی» هستند، که از شیخ محمّد حجّهٔ الإسلام مامقانی تبریزی (۱۲۶۹ ه) تکفیر کننده سیّد علی محمّد باب و محکوم کننده او به مرگ در تبریز، پیروی می کنند.

وی «حجّهٔ الإسلام» لقب داشت و از شاگردان شیخ احمد احسایی و سیّد کاظم رشتی به شمار می‌رفت. {۳۷۴}

پس از شیخ محمّد حجّهٔ الإسلام، پسرش میرزا محمّد حسین مامقانی (۱۳۰۳ ه) جانشین او شد که از شاگردان سیّد کاظم رشتی بود. در پس اتّهاماتی که به وی زده شـد، ناصر الدین شاه او را خواند، پس او کتاب «علم المحجّهٔ» را تألیف کرد و معتقدات خود را در آن بیان داشت. {۳۷۵}

پس از میرزا محمّد حسین، برادرش شیخ محمّد تقی مامقانی (۱۳۱۲ – ۱۲۴۸) جانشین او شد؛ وی نزد بعضی از شاگردان سیّد کاظم رشتی تحصیل نمود. او شعر نیز می‌سرود و «نیّر» تخلّص می کرد.

از تألیفات اوست:

۱ – در خوشاب (دیوان شعر فارسی)

۲ – شرح أنا النقطهٔ.

۳ – آتشکده (فارسی منظوم)

۴ – صـحیفهٔ الأبرار فی مناقب المعصومین الأطهار (در این کتاب روایت کرده از پدرش از شـیخ احمد احسایی) او سر انجام در سال ۱۳۱۲ ه وفات کرد و در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد. {۳۷۶}

پس از شـیخ محمّد تقی، برادرش میرزا اسـماعیل مامقانی (۱۳۱۷) بر سـر کار آمد. او در سامراء به درس آیهٔ اللَّه سـیّد محمّد حسـن شیرازی قدس سره حاضر شد و در کربلا مدّتی به حلقه درس میرزا محمّد باقر اسکویی پیوست.

او سر انجام در سال ۱۳۱۷ وفات یافت و در وادی السلام نجف اشرف دفن شد. {۳۷۷}

آخرین فردی که از خاندان حجّهٔ الإسلام به زعامت رسید، میرزا ابوالقاسم مامقانی فرزند میرزا محمّد حسین فرزند شیخ محمّد حجّهٔ الإسلام بود و با فوت او در سال ۱۳۶۲ زعامت دینی از این خاندان خارج شد. {۳۷۸}

۲ – خاندان اسکویی

طایفه دیگر شیخیّه، «احقاقیّه» هستند، که پیرو آخوند ملّا محمّد باقر اسکویی (۱۳۰۱ ه ق) می‌باشند.

آخوند ملّا محمّد باقر در فقه و اصول شاگرد مرحوم شیخ انصاری و در معقول و حکمت شاگرد شیخ حسن گوهر بود.

او در فقه و اصول بیش از شصت کتاب نگاشت، از تألیفات اوست:

۱ – المصباح المنیر رد بر دو فصل «الفصول المهمّهٔ» تألیف حاج محمّد کریم خان کرمانی.

۲ – حق الیقین در رد باقی فصول «الفصول المهمّهٔ».

وی پس از درگذشت سیّد کاظم رشتی دعوی جانشینی او را کرد و چون کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» در رد حاج محمّد کریم خان کرمانی نوشت، پیروان او به «احقاقی» معروف شدند و اکنون در آذربایجان، کربلا و کویت زندگی می کنند. {۳۷۹}

پس از شیخ محمّد باقر، فرزندش شیخ موسی (۱۳۶۴ – ۱۲۷۹) بر مسند پدر نشست، او نزد اساتیدی مانند:

شیخ محمّد تقی هروی و شیخ حبیب اللّه رشتی و شیخ هادی تهرانی، درس آموخت.

از تألیفات او می‌توان به: احقاق الحق، رد مولی محمّد رضا همدانی صاحب «هدیه‌ی النملهٔ» اشاره کرد. {۳۸۰}

پس از شیخ موسی، پسرش شیخ علی حائری (۱۳۸۶ – ۱۳۰۴) جانشین پدر شد.

استادان او در نجف: آیهٔ اللّه سیّد محمّد کاظم یزدی و شیخ محمّد کاظم خراسانی و شیخ الشریعه اصفهانی، بودند، که از بعضی از آنها اجازه دریافت کرد. از تألیفات اوست کتاب: «عقیده‌ی الشیعهٔ». {۳۸۱}

پس از شیخ علی، برادرش شیخ حسن احقاقی (۱۳۱۸)، ... – مرجع شیخیّه در تبریز شد.

از آثار علمی او می‌توان به:

۱ – اصول الشیعهٔ

۲ – منهج الرشد

۳ – سرمایه سعادت

۴ – نامه آدمیّت (رد بر کسروی) اشاره کرد. {۳۸۲}

شیخیّه آذربایجان (شیخیّه ثقهٔ الإسلامیّه)

دسته دیگر شیخیّه کسانی هستند که بر مطالب شیخ احمد و شاگرد او سیّد کاظم چیزی نیفزودند و با کریمخانیه یا رکنیه مخالفت کردند.

این عدّه بیشتر در آذربایجان بوده و بزرگ ایشان میرزا محمّد شفیع تبریزی بود و پس از فوت او، پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید و پس از وی میرزا علی ثقهٔ الإسلام جانشین او شد که در سال ۱۳۳۰ هجری به جرم آزادی خواهی در تبریز به دست روس‌ها به دار آویخته شد و پس از وی برادرش میرزا محمّد به ریاست این طایفه رسید. {۳۸۳}

به اعتقاد مؤلّفِ کتابِ «بهاییان»، میرزا شفیع و فرزندانش خاصّه «ثقهٔ الإسلام شهید» به قدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیّه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمّل و آزادمنشی رفتار کردند، که عاقبت الأمر در اثر چنین مساعدت هایی، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می‌کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند{۳۸۴} و صریحا و صرفاً خود را مانند شیخیّه حاج محمّد کریم خانی در اصول و فروع دین، «فرقه ناجیه» {۳۸۵} نخواندند. {۳۸۶}

خاتمه؛ سبب به شهادت رسیدن آیهٔ اللّه محمّد تقی برغانی

آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی برغانی، معروف به شهید ثالث، عالم، فقیه، جامع معقول و منقول؛ در برغان از قرای تهران، متولّد شد.

زهد و تقوای او زبانزد عام و خاص بوده، به همین خاطر کلامش در قلوب مردم تأثیر به سزایی داشته، به گونه‌ای که با کلام نشأت گرفته از ایمان و اعتقادات محکمش توانست بسیاری از گمراهان و پیروان فرقه ضالّه بابیه و بهاییّه را به طریق حق وادارد و همین امر سبب شد که عدّه‌ای از این فرقه پس از نیمه شب (در سال ۱۲۶۳ ه) وارد مسجد او در قزوین شده و در حالی که آن جناب در

سجده نافله شب به خواندن مناجات خمسهٔ عشر مشغول بود، او را در محراب عبادت به شهادت رسانند.

جالب است بدانید که: سبب اصلی به قتل رسیدن و شهادت مرحوم آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی قزوینی، مخالفتِ آشکار او با افکار و عقایدِ شیخ احمد احسایی بوده است، چنانچه عبّاس افندی معروف به «عبد البهاء» {۳۸۷} یکی از رهبران فرقه بهاییّت، در شرح حال قرّهٔ العین {۳۸۸}، به این مطلب تصریح دارد، وی می‌نویسد:

. نام اصلی او «زرّین تاج» بود و به نوشته کتب بهایی ام سلمه است؛ وی دختر آیهٔ اللّه محمّد صالح برغانی مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سنه ۱۲۳۰ ه ق یا به قول آیتی در کواکب الدریهٔ در سنه ۱۲۳۱ ه ق متولّد شد.

وی در نزد پدرش ملّا محمّد صالح و عمویش آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی (شهید ثالث) مشغول تحصیل گردید، در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیّه شد و جزء مریدان سیّد کاظم رشتی به شمار آمد. عموی کوچکش ملّا علی که از این گروه به شمار می‌رفت او را در این راه تحریص و تشویق می‌نمود، تا آنجا که ارسال نامه و مراسلات بین زرّین تاج و سیّد کاظم رشتی باز شد و سیّد کاظم رشتی او را قرّهٔ العین (نور چشمی) خواند، از این زمان به بعد او به لقب «قرّهٔ العین» شهرت یافت.

وی با پسر عموی خود ملّا محمّد امام جمعه پسر آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی (شهید ثالث) ازدواج کرد و از او دارای دو یا سه فرزند شد.

طولی نکشید که در سن حدودا بیست و نه سالگی در سال ۱۲۵۹ ه ق شوهر و فرزندان را ترک کرده و به عنوان این که دستش به استادش سیّد کاظم رشتی برسد، به کربلا رفت، ولی وقتی به کربلا رسید، با خبر فوت سیّد کاظم روبرو شد.

پس از چندی به بغداد رفت و سپس توسّط ملا حسین بشرویه‌ای به روزی جناب طاهره به خانه پسر خاله ملّا جواد مهمان گشتند، در کتابخانه ملّا جواد جزوه‌ای از تألیفات حضرت شیخ احمد احسایی یافت، جناب طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود به خانه برد، ولی ملّا جواد استیحاش می‌نماید که: پدرِ شما حاجی ملّا صالح دشمنِ نورین نیّرین شیخ احمد و آقا سیّد کاظم است، اگر استشمام نماید که نفحه‌ای از گلشن معانی و رسائل آن دو بزرگوار به مشام شما رسیده، قصد جان من نماید و شما را نیز مغضوب نماید.

جناب طاهره در جواب می‌گوید که: من مدّتی بود تشنه این جام بودم و طالب این معانی و بیانات، شما از این گونه تألیف هر چه دارید بدهید و لو پدر متغیّر گردد، لهذا ملّا جواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سیّد را از برای او می‌فرستد.

شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت می‌دارد، به مجرّد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است، زبان شتم می‌گشاید که میرزا جواد تو را گمراه نموده. در جواب می‌گوید که: من از تألیف شیخ مرحوم این عالم ربّانی، معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مضامین] آن [مستند به روایات از ائمّه اطهار است، شما خود را عالم ربّانی می‌نامید و همچنین عموی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی می‌دانید و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه.

و سبب قتل حاجی ملّا تقی این شد که آن {... ۳۸۹}

روزی بر فراز منبر زبان به طعن و لعن به شیخ جلیل اکبر گشود - یعنی حضرت شیخ احمد احسایی - ولی با نهایت بی‌حیایی که او آتش این فتنه بر افروخت و جهانی را به زحمت و آزمایش انداخت، به صوت جَهوَری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند.

شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود، تحمّل طعن و لعن شیخ ننمود، شبانه به مسجد رفت و نیز کی در دهن ملّا تقی مذکور زد و خود فرار کرد.

صبحی احبّا را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجری داشتند، ولی کل مظلوم و بی‌خبر تحقیقی نیز در میان نبود، آنچه گفتند ما از این واقعه بی‌خبریم، پذیرفته نشد.

بعد از چند روز شخص قاتل به پای خود نزد حکومت حاضر شد و گفت:

من قاتلم و سبب قتل: شتم و لعن بر شیخ احمد احسایی مرحوم، حال خود را تسلیم می‌کنم تا این بی‌گناهان رهایی یابند.

او را نیز گرفتند و اسیر کردند و زنجیر شد و با دیگران در زیر سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند. {۳۹۰}

سؤال و جواب

پیرامون:

عقائد فرقه شیخیّه (زمینه ساز بابیّت)

مشخصات

تالیف سلطان فقها و مجتهدین

علّامه محقّق آیهٔ اللَّه حاج سیّد محمّد باقر شفتی قدس سره

معروف به حجّهٔ الإسلام

تحقیق : مرکز تحقیقات کتابخانه مسجد سیّد

سؤال و جواب أفضل المجتهدین جناب حاجی سیّد محمّد باقر أعلی اللَّه مقامه

سؤال [۱]

بِسْمِ اللَّه الرحمن الرحیم

به شرف عرض باریافتگانِ دربار دربار ملائک مدار شرایع انتشار محامد آثار عرش اقتدار آن درّه ابرار و عزّهٔ اخیار - أطال اللَّه بقائه ما دامت السموات فی الأدوار و الأکوار و مد ظلّه الظلیل الجمیل و الجلیل علی رؤوس زراری و البحار البراری و فروق جواری مجاری اللیل و النهار - می‌نگارد که چون بعد از طبقه علّیه انبیاء و أولیاء زمام ارشاد عباد و عنان اطاعت و انقیادِ اهل جمیع بلاد بوضع خلّاقِ مبرّا از نقایص و اضداد و جعل رزّاق منزّه از معایب و انداد، چنانکه: «فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» {۳۹۱} و «لیتفقّهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون» {۳۹۲}

بر این معنی شاهدِ با سواد و گواهِ با اعتماد است، به یدِ سلطه علمای اوتاد و فقهای امجاد - شیّد اللَّه تعالی بنیانهم بالفتح و النصر و أیّد أرکانهم بالکثرهٔ و الخروج عن الحصر - مطلوب و مرغوب افتاد و تمیز عذب از اجاج و استقامت از اعوجاج و فرمانِ قضا جریان ایشان پیوسته روی داده و نقاب حجاب را همواره از چهره شاهد صواب گشاده و در این زمان جز آن عَمَدِ اهل ایمان و امین و معتمد سیّد الإنس و الجان، حجّهٔ مقبوله وافیه در میان مردمان غیر نمایان و موصوف به خلافتِ محکمه مسلّمه کافیه از امام زمان - عجّل اللَّه له الفرج والبیان و عمّر بظهوره الأمصار و البلدان - غیر از آن مرکز دایره علمای ایقان و قطبِ فلکِ فقهای اتقان، در کشور اربابِ تکلیف و امتحان ناپیدا و غایب است، لهذا ناچار مبادر و مجاسر به زحمتِ آن فرمانده بزرگوار این که: اکنون مسائل چندی در عقاید دینیّه از جماعتی که خود را از اهل معرفت و علم می‌پندارند و در عداد اعیان شرع و فضل می‌شمارند، در میان مردمان ظاهر و منتشر، جمعی عقیده را بر آن مسائل محکم بسته و برخی بر رد و انکارِ آن نشسته، گروهی در منابر در نشر و شیاعش آمر و مباهی{۳۹۳} و طایفه] ای [در مساجد در قر و ضیاعش ساعی و ناهی، آیا توجّه و اقبال به کدام یک از این شاید و اجتناب و اعراض از کدام باید؟

تفصیل مسائل این که:

[۱] علی بن أبی طالب عَلَیْهِ السَّلَام خالق سموات و أرضین است.

[۲] و این که خداوند - جل و علا - اسم مخصوصش را که «اللَّه» باشد به ایشان تشریفاً و اکراماً کرامت فرموده، پس در قرآن از

وی در بسیاری از مواضع آن جناب مراد است، مثل: «ألا إلی اللّه تصیر الأمور» {۳۹۴}، «واللّه نور السموات و الأرض» {۳۹۵} و «اللّه ولی الّذین آمنوا» {۳۹۶}
و نحو ایشان.
[۳] و این که مرجع و مقصد ضمیرِ «إیّاک نعبد و إیّاک نستعین» {۳۹۷} آن جناب است.
[۴] و این که ائمّه – صلوات اللّه علیهم – عللِ أربعه عالمند؛ علّهٔ فاعلی و علّهٔ غایی و علّهٔ مادّی و علّهٔ صوری.
[۵] و این که: معراج نبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به طرح هر یک از عناصر در مقامشان بوده و به جسم طبیعی عنصری عروج نفرموده.
[۶] و این که بعد از موت شخص انسانی هر یک از عناصر متفرّق و ملحق به کلّش می‌شوند و عود به این جسمِ طبیعی نیست، بلکه به جسم دیگر است که آن را «هور قلیا» می گویند و امثال ایشان لا یعد و لا یحصی.
استدعا و التماس از جناب مستطاب این که: آنچه مرضی خدا و رسول است، آن امین آن و جانشین این بر بندگان بیچاره و رعیت آواره و فصل الخطاب بر نهج صواب فرمان فرمایند و این متحیّران را به سوی حقِّ صریح و مقصدِ صحیح اهدا و ارشاد فرمایند، که همیشه ایشان را شیوه بوده و شجره مبارکه وجود کثیر الجود افاده نموده ایشان را، بر کافّه انام و عامّه اسلام این مأدبه بخش و سیره بوده، شاید رفع اختلاف و اماحه این خلاف از التفاتِ آن معدن عدل و انصاف و به حکمت حکومت لازمه و قهرمان قضاوت نافذ و متحتّم به نحو آسانی و سهولت آید و السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته.

جواب از سؤال نخست:

جواب: بسم اللّه تعالی، این خادمِ شریعت مطهّره و سالکِ طریقه مقرّره، گوش زدِ کافّه مسلمین و مؤمنین و جماعهٔ اهل دین می‌نماید که: خالق دانستن امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام که بنده مقرّب خداست و رعیت و وصی و جانشین سیّد أنبیا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، که بعد از عام الفیل سنه مولد نبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بمدّت سی سال، متولّدِ از فاطمه بنت أسد زوجه أبی طالب – که هاشمیّین بوده – شده و بعد از زمان هجرت در سال چهلم به درجه شهادت فایز گردیده، خلاف ضرورت جمیعِ شرایع و ملل است و عقل و کتاب و سنّت حاکمند بر نفی آن.
أمّا عقل به نحو شایسته فهمِ عامّه ناس باشد، اینست که: لازم می‌آید که آن جناب پیش از نفسِ نفیس بوده باشد به چندین هزار سال، که تا آباء و امّهاتِ خود را خلق نماید و آن قادر چنین امر از منی به صورتِ نطفه و علقه و نحوِ آن که مخلوق وینند، برآید و این معنی بالبدیهه باطل و بی‌حاصل است و همچنین لازم می‌آید – نعوذ باللّه – که هیچ یک از انبیا و اولیا] ی [سلف خالقِ خود را نشناخته باشد، بلکه منکر باشند، زیرا که احدی از ایشان اظهارِ آن بر امّت خود ننمودند.
و همچنین نبیِّ ما خاتم الأنبیاء نیز خالقِ خود و پدرانش را رعیت خود دید و وصیِّ خود پسندید، این شهی که خالقش نیز خود را نشناخته و فرموده:
«أنا عبد من عبید محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم» {۳۹۸}
یعنی من بنده اطاعت و فرمان بَرِ فرمانِ محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّمم، پس این رد است بر جمیع انبیا و اولیا و تکذیب است ایشان را، پس این کفریست ظاهر و شرکیست متجاهر.
و همچنین عبادات آن جناب باید بر این اعتقادِ کفر نهاد، سفه و لغو بوده باشد، زیرا که کمال و ترقّی بالاتر از خلّاقیّتِ ارض و سما نیست و این نسبت با نسبت خالقیّت که ناشی از حکمت و قدرت است، متناقض است و همچنین نسبت خالقیّت ارض و سما به آن جناب دون رسالت مآب، ترجیح مرجوح است بر راجح، پس این قولِ باطل موجب کفر است، خواه خالقیّت آن جناب به نحو

استقلال باشد، یا به نحو تفویض و اذن اللّه تعالی باشد، یا به طور بالذات و بالعرض بوده باشد، مثل تفریق ثلج و بیاضِ آن مر نور بصر را. {۳۹۹}

و ادلّه محکمه بر این مدّعا به حسب عقل بسیار است، امّا مقام شایسته نیست، اگر چه این مذکور، عوام و خواص را کافیست و بر اثبات مقصود وافیست.

امّا کتاب، مثل قوله تعالی: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض لیقولن اللّه» {۴۰۰}

یعنی اگر سؤال کنی از مشرکین و عبده اوثان و از کافرین به کفر جحود، که آسمان و زمین را که آفریده و سرشته است، ناچار به سبب احکام کار که لایق نیست مگر صاحبِ تمام قدرت و کمال اقتدار را، جواب خواهند گفت که: ذات معبود جامع جمیع صفات کمالیّت است و قوله تعالی: «الّذی جعل لکم الأرض فراشاً و السماء بناءً» {۴۰۱}

یعنی اوست که خلق کرده است از برای شما – که جن و انس هستید – زمین را جایگاه از جهت تعیّش و تمدّد، مثل خوابگاه و نشیمن و مسکن و محل وضع ابنیه و مزارع و مراتع، در غایهٔ اعتدال و نهایت موافقت در احوال و آسمان را سقف بلند محفوظ و حافظِ نافع در تحریک و تدبیرِ کواکب و شمس و قمر به تنظیم و اظهار فصول و فرو فرستادن از آسمان آبها و بارانها تا این که برویاند به سبب آن حبوبات و میوه‌ها را روزی از جهتِ شما، پس مگردانید و جعل مکنید از برایِ او مثالی در معبودیّت و شرکایی در خالقیّت.

و قوله تعالی: «هو الّذی جعل لکم ما فی الأرض جمیعاً ثم استوی إلی السماء فسویهن سبع سموات و هو بکل شیء علیم» {۴۰۲}

یعنی خداست آن چنان کسی که خلق کرده است از جهت شما آنچه در زمین است، پس شروع فرموده است در آفریدن آسمان، پس آفریده است هفت آسمان را.

و قوله تعالی: «هو الّذی خلق السموات و الأرض فی ستّهٔ أیّام ثم استوی علی العرش» {۴۰۳}

یعنی خداست آن چنان کسی که آفریده است آسمانها و زمینها را به معادل و موافق شش روز بر تقدیر و فرض آن، پس شروع کرده است در آفرینش عرش.

و قوله تعالی که از ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام حکایت می‌فرماید:

«وجّهت وجهی للّذی فطر السموات و الأرض حنیفاً و ما أنا من المشرکین» {۴۰۴}

؛ یعنی خالص ساختم روی عبودیت و عبادت را از برای آن چنان کسی که آفریده است آسمانها و زمینها را@، حالکونیکه بر صراط مستقیم و بر دین خدا قایم و مقیم و شریک نمی‌دانم از برای او کسی را در معبودیّت و خالقیّت.

و نحو ایشان از آیات قرآنیه که حاکمه بر خالقیّت خداوند – جل شأنه و علا – و ناهیه از شرک در آن باشد، بسیار و بی‌شمار است.

وامّـا سنّت، مثل خبر صحیح که روایت کرده است عمر بن أذینه از أبا عبداللّه عَلَیْهِ السَّلَام، در مقام بیان مشیّت اللّه، در باب اراده و سایر صفات، «قال:

خلق اللّه المشیّهٔ بنفسها، ثم خلق الأشیاء بالمشیّهٔ». {۴۰۵}

یعنی:

آفرید معبود بیچند و چون فعل و تأثیرش را لا بنسبهٔ و ربط و واسطه شیء، پس آفرید هر فردی را از افراد آثار مفاعیل را که مصداق شیئند، به سببیّت فعل. پس سموات و أرضین شیئند و شیء مخلوق است به آفرینش خداوند کریم، چنانچه جمع محلّی باللام – که ناص است بر عموم در خبر مذکور – قاضی و اللّه خالق کل شیء در کتاب حکیم حاکم است، پس آسمان و زمین مخلوقند به آفرینش وی.

و خبرین صحیحین علی الصحیح، که روایت کرده است خیثمه و زراره از صادقین علیهما السلام:

«ان اللَّه تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و کل ما وقع علیه إسم شیء ما خلا اللَّه فهو مخلوق، واللَّه خالق کل شیء». {۴۰۶}

یعنی:

خداوند معبود و منزّه و مقدّس است از آلایش و ممازجتِ ما سوی، چنانکه ممازجه أهل اتّحاد و وصول را - خذلهم اللَّه تعالی و أخزیهم - عقیده است و خلقش هم به سبب علو شأن و رفعتِ ذات مقدّس حق تعالی، نارسا و دست کوتاه از اویند، چنانچه مخالطه و مصاحبت حلولیّه - لعنهم اللَّه تعالی و آباء هم - را مذهب و طریقه است؛ هر موجودی را که چیز توان گفت جز اللَّه تعالی، مخلوق است و آن معبود مستجمع جمیع صفات کمال] که [خالق و آفریننده همه اشیا است، پس خالق آسمان و زمین نیز است و روایت می‌کند حارث اعور از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام در خطبه مرسله، که منجبر است سندش به شهرت و همچنین دلالتش به ضرورت دین و عقل، «قال:

لان من کانت السموات و الأرض فطرته و ما فیهن و ما بینهن و هو الصانع لهن، فلا مدفع لقدرته الّذی نأی من الخلق». {۴۰۷}

یعنی:

به درستی که کسی که باشد آسمانها و زمینها و آن چیزها که منزل دارند در ایشان و چیزها که در میانه ایشان واقعند، مثل سایر عناصر و ما فیها، مخلوقست و او خالق و آفریننده باشد مر ایشان را، نه غیر - چنانچه] استفاده [می‌شود این حصر از خبر محلّی باللام و ضمیر فصل و لام لهن، که ظاهر در اختصاص است با قرینه مقام - پس نیست معارض و دافعی قدرت آن چنانیش را که بلند و بزرگ است از رسای {۴۰۸} خلق.

و در خطبه مرفوعه که منجبر است بما مر، قال فیها: «الحمد للَّه الواحد الأحد الصمد المتفرّد الّذی لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان؛ إلی أن قال:

و حد الأشیاء کلّها عند خلقه» {۴۰۹}، إلی آخره.

یعنی:

ستایش مخصوص معبود کاملیست که یگانه و بی‌همتا و بی‌نیاز است در معبودیّت و خالقیّت و صفات کمالیّه، آنچنان کسی که موجودیست غیر مسبوق به شیء و آفریده است اشیاء را من غیر مادّه و صورتِ سابقه و بدون سرمشق و دستور و اندازه قرار داده از جهت اشیاء در نزد آفریدن ایشان.

پس رد شد به این قولِ محکم، ادّله و شبهه ثنویّه که ایجاد را بدون اختراع اصل قدیم و@ نزیابخه {۴۱۰} دائم و قدیم محال می‌دانند.

و مثل خبر صحیح که روایت کرده است عاصم بن حمید «قال:

قال:

سئل علی بن الحسین علیهما السلام عن التوحید، فقال:

ان اللَّه عز و جل علم انّه یکون فی آخر الزمان أقوام متعمّقون، فأنزل اللَّه تعالی: «قل هو اللَّه أحد» و الآیات من سورهی الحدید إلی قوله: «و هو علیم بذات الصدور»، فمن رام وراء ذلک فقد هلک». {۴۱۱}

یعنی:

سؤال کرده شد جناب سیّد الساجدین عَلَیْهِ السَّلَام از توحید، پس فرمود:

به درستی که خداوند - جل و علا- به علم مکنون می‌دانست که در آخر الزمان جماعتی به هم می‌رسند که اهل فکرِ عمیق و اندیشه@ انیقند، پس فرو فرستاد توحید و آیات مذکوره از حدید را.

امّا سوره توحید نحو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

{ @قل هو اللَّه أحد { اللَّه الصمد {لم یلد و لم یولد { و لم یکن له کفواً أحد». {۴۱۲}

و حاصل و ملخّص مراد از این آیات این که: ذات معبود مستجمع جمیع صفات کمالیّه، مقدّس و مبرّاست از اجزاء ذهنیّه و عینیّه و معنویّه و مقداریّه و فکریّه و وهمیّه و فرضیّه مثل: جنس و فصل و مادّه و صورت و اجسام منقسمه به آلت نفّاذه و کسّاره و انقسام جسم به {... ۴۱۳} رنگ و انقسام جسم] به [فلک سازج خالی از غیر و از شرکایی در ذات و صفات و افعال و بی‌نیاز و مقصود هر چیز است، سابق کل شیء است نه به طور تولید و خروج و انتزاع شیء از وی، بلکه به طور ابداع و اختراع و مسبوق بر مادّه نیست که از او ظاهر شده باشد، او را هیچ احدی همسری و همتا نمی‌تواند آمد در خالقیّت و معبودیّت.

این رد است بأبلغ وجه بر یهود که عزیر را پسر خدا و همسر او دیدند و بر نصاری که عیسی را از جهت حق تعالی ولد پسندیدند و رافع شبهه ثنویّه و مجوس است که در خالقیّت وی شریک قدیمی اعتقاد نمودند و قالع شجره خبیثه اعتقاد ضلالت نهاد فرق صوفیّه است که به وصول و حلول و اتّحاد مطلقا رفته بالنسبهٔ به انسان کامل، که این فرقه مسؤوله غیر معقوله را مقصد حاصل آمده است - أذاقهم اللَّه فی الدنیا و الآخرهٔ بأس الحدید و العذاب الشدید.

و امّا آیات سوره حدید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ { سبّح للَّه ما فی السموات و الأرض و هو العزیز الحکیم» إلی قوله تعالی: «و هو علیم بذات الصدور». {۴۱۴}

و حاصل معنی آیات سوره حدید این که: منزّه می‌شمارند مر معبود به حق را هر چیزی که موجود است در آسمانها و زمینها، از نقایص اضداد و انداد، به تنزیه ذاتی، به مقتضای این که خالقشان از جنس و سنخ ایشان نیست، چنانکه علی بن أبی طالب - صلوات اللَّه علیه - اشاره به این فرموده در خطبه از خطبش که در کافی مذکور است:

«بتجهیره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بتشعیره المشاعر عرف أن لا مشعر له». {۴۱۵}

و حالی و قولی کما فی قوله تعالی: «و إن من شیء إلّا یسبّح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم». {۴۱۶}

و فی کل شیء له شاهد

یدل علی انّه واحد {۴۱۷}

و اوست غالب و سلطان بر همه، محکم کردار و راست گفتار. {۴۱۸}

نه غیر او مخصوص است پادشاهی آسمانها و زمینها، بلکه هر پست و بلند، زنده می‌گرداند هر چیز را و می‌میراند و حال آنکه اوست توانا به هر چیزی و بس. {۴۱۹}

و اوست مبدع و مبدء مقصود و غایت و پیدا کننده مقوّم و مقرّر هر چیزی و اوست دانا در نهایت دانایی به همه أشیاء. {۴۲۰}

اوست که آفرید آسمانها و زمینها را در شش روز ربوبی - که هر روزش هزار سال زمانی است، یا روز الهی که هر روزش پنجاه هزار سال زمانیست کما ورد فی القرآن: «فی یوم کان مقدار ه خمسین ألف سنهٔ ممّا تعدّون» {۴۲۱}

- پس شروع فرمود در آفرینش عرش؛ می‌داند چیزی که داخل می‌شود در زمین از کنوز و رموز و بروز و اموات و امتعه و حشرات و غیرها و چیزی را که بیرون می‌آید از وی از معادن و نباتات و اشجار و ازهار و انوار و اثمار و کنوز و ابخره و ادخنه و غیرها و چیزی که فرو می‌آید از آسمان از قطره‌های باران و ریزه‌های برف و دانه‌های تگرگ و رعد و برق و صاعقه و سحاب و ریاح و ارواح و نفوس و ملائکه و عطایا و برکات و بلایا و آلام و اسقام و آنچه بالا می‌رود از مذکورات که شایسته باشد و دعاها و اعمال و اذکار و غیرها، زیرا که همه ایشان به آفرینش اوست و او با شماست هر جا که باشید - زیرا که تخلّف و غیبت معلول از علّهٔ تامّهٔ محال است - و خدا به اعمال شما بیناست. {۴۲۲}

و مخصوص اوست فرمان فرمایی آسمان و زمین و به سوی خدا رجوع می‌کند همه امور، زیرا که او متمّم و مکمّل اشیاء است.

{۴۲۳}

مدغم می‌سازد شب را در رحم روز و مستکن می گرداند روز را در شب به کلّی و حال آنکه اوست دانا به خطرات و اوهام و خیالات که پوشیده در سینه‌ها هستند. {۴۲۴}

پس توحید معبود و صفات و افعال و آثار در این آیات ظاهر گردید و اخبار در این باب از حد و احصا بیرون است.

حال می گوییم که: مراد در این آیات و اخبار از لفظ جلاله، یا خدای ازلی قدیم است، در این صورت جناب سیّد اوصیاء را چگونه می‌توان گفت خالق اشیاء و ارض و سماوات است، اگر بالإستقلال می گویی، لازم آید که با شرک توارد علّتین بر معلول واحد، این تناقضیست باطل.

و یا علّیتش و خالقیّتش را به نحو نقصان می‌دانی، در این صورت نفی خالقیّت از آن جناب لازم است، زیرا که فاعلیّت ناقصه ایشان بعد از خالقیّت تامّه قاهر رب رحمن، مانند عدم فاعلیّت است در عدم ترتّب اثر و حال آنکه قول به نقصان خالقیّت ایشان در چنین صورتی قو لیست بلا ـ دلیل و مانند صاحبش سقیم و علیل است و یا خالقیّت هر یک را ناقص می‌دانی، در این صورت منکر واجب الوجود قدیم ازلی آمدی، زیرا که نقصان فاعلیّت حاکی از نقصان ذات و قدرت ذاتیه است، پس لازم آید قول به ممکنیّت واجب الوجود، این کفریست صریح و معرض از ادلّه توحید، که آیات و اخبار مذکوره و غیر مذکوره و ضرورت جمیع شرایع و ادیان و عقل قاطع است که دیدی و این شرکیست مبین که لازم کفر انکار است و یا مراد از لفظ جلاله در این آیات و اخبار، آن امام عالی مقدار است - اگر چه بطلان اطلاق و اراده را در جواب سؤال ثانی خواهم واضح و ظاهر ساخت - در این صورت یا خدای ازلی قدیم که منزّه و مبرّاست از تجسّد و تحدّد است ذاتاً و صفةً و فعلً ا، معتقد و قائل هستی یا نیستی، اگر نیستی منکر صانع حق و واجب الوجود مطلق - که ادّله محکمه بر اثباتش اظهر من الشمس است و أبین من الأمس - آمدی، این کفر است بالضرورة، زیرا که انکار جمیع کتب و رسل و احوال قیامت و معاد و ثواب و عقاب را لازم دارد.

و اگر قائل هستی، یا مُعَطَّل و بیکارش می‌دانی مثل یهود که می گویند - العیاذ باللّه - ید اللّه مغلولة {۴۲۵}

این کمال نقص واجب الفیّاض للوجود و الجود است، زیرا که قدرت کمال است و عمومش در تأثیر، کمالِ دیگر و فی الحقیقة این هم مرجعش انکار است و صاحبش أَشَدُّ کُفْراً از کفّار است «یَدُ اللّه فوق أیدیهم» {۴۲۶}

«ان اللّه علی کل شیء قدیر». {۴۲۷}

یا خلّاق در کارش می گویی، سخن برگشت به سوی شق اول، پس مدّعی را فرار از کفر و شرک و سفه و لغو نیست.

زیاده بر این، عبده اوثان و مشرکین و کفّار جهود که الجاء اعتراف به خالقیّت واجب الوجود جامع ال صفات الکمالیّة و معبودِ ودود نمودند، سیّد اوصیا را به هیچ مقامی از مقامات پاس، صفت نمی‌دانستند و مراد از قول ایشان در جواب: «لیقولن اللّه» {۴۲۸}، به ضرورت عقل و عرف و شرع، آن جناب عَلَیْهِ السَّلَام نبود، پس بایست مفید مدّعای سائل ملزم نباشد و حال آنکه بود و هست @قطعً ا.

و@ ایضً ا، در مقام امتنان باید که منّان خود چون دیگران محتاج و داخل محتاجین نباشد، زیرا که امتنان در این صورت باطل است، شکّی نیست که آن جناب محتاج بود به مسکن و لوازم تعیّش از اکل و شرب و لبس و تزویج و تولّد و تولید، پس داخل در ممنونین است و ممنون را چگونه دعوای منّانیّت شاید، که موجب کذب آید.

و همچنین آن جناب یکی از مفطورین و مخلوقین است به اعتبار هر مقامی از مقامات، چگونه معبود ابراهیم خلیل - که جد جلیلش است - و همچنین سایر انبیا و اولیا تواند آمد، نعوذ باللّه از این اعتقاد کفر نهاد و اقوال زندقه و الحاد.

جواب از سؤال دوم:

همچنین می گویم:

کرامت فرمودن خدای - جل و علا - اسم جلاله را به آن امام جلیل تشریفاً و اکرامً ا، یا به نحو حقیقت است، یا به نحو مجاز و بنا بر حقیقت یا به نحو اشتراک معنوی است، پس باید آن جناب مصداق معبود جامع جمیع صفات کمال آید به آنکه مصداق نمی‌تواند آمد، زیرا که بالقطع و الیقین مسلوب است از وی ازلیّت و قدیمیّت و واجبیّت و صمدیّت و احدیّت و نحو ایشان، به سبب صدق معلولیّت و مسبوقیّت و ممکنیّت و محتاجیّت و عددیّت و ترکیب و جوهریّت و تجدّد و تحدّد و تزوّجیّت و نحو ایشان بر آن جناب، به اتّفاق عقل و نقل از ثقلین و ملائکه این سخن موجب شرک بزرگ اعلاست، زیرا که شرک، أدنی حصات را@ نواۀ خواندن است و بالعکس {۴۲۹}

، پس لازم می‌آید ترکیب در ذات واجب، چه شرکت در ذات واجب باشد یا در صفات لازمه از آنجا مؤدّی می‌شوند به ذات و بطلانش واضح است و یا به نحو اشتراک لفظیست و آن نیز باطل است، زیرا که خلاف اصل است و اصل عدم آن است و خلاف حکمت است زیرا که موجب اجمال و اضلالست.

و بنا بر مجاز شکّی نیست که علاقه در میان باید و اگر آن سببیّت و مسبّبیّت باشد، مشترک است در جمیع اشیاء، پس اختصاص بیجاست و این باطل است به تصدیق خصم و اگر علاقه تشبّه و تخلّقست، باز مشترک است در میانه جمیع انبیا و اولیا، باز اختصاص بی‌معنی است که مدّعای خصم است.

همچنین است حال سایر علایق و حال این که احدی از اهل لغت و عرف عام و خاص، بلکه احدی از اهل لسان، اظهار آن ننموده‌اند، بلکه همه اتّفاق بر انکار آن دارند حتّی نسوان و صبیان و علایم و امارات استعمال را در این مقام ممتنع و محال می‌شمارند.

و حاکم است بر اختصاص اسماء حسنی به حق تعالی کتاب کریم:

«قل ادعوا اللّه أو ادعوا الرّحمن أيّاً ما تدعوا فله الأسماء الحسنی» {۴۳۰}

زیرا که لام اختصاص با تقدیم ما هو حقّه التأخیر، نص در حصر و اختصاص است، پس اللّه که اعظم اسماء حسنی است، اختصاصش به طریق اختصاص است، پس اللّه که اعظم اسماء حسنی {... ۴۳۱} بطریق أولویّت.

و دلالت دارد بر این ظاهراً خبری که روایت می‌کند ابراهیم بن عمر از: «أبی عبداللّه عَلَيْهِ السَّلَام قال:

ان اللّه تبارک و تعالی خلق أسماء بالحروف غیر مصوّت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسّد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ، منفی عنه الاقطار، مبعّد عنه الحدود، محجوب عنه حس کل متوهّم، مستتر غیر مستور، فجعله کلمهٔ تامّهٔ علی أربعهٔ أجزاء معاً لیس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلثهٔ أسماء لفاقهٔ الخلق إلیها و حجب واحداً منها و هو الإسم المکنون المخزون فی هذه الأسماء الّتی ظهرت، فالظاهر هو اللّه تبارک و تعالی. إلی أن قال:

و هذه الثلثهٔ أرکان و حجب للإسم الواحد المکنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثهٔ. {۴۳۲}

و این خبرِ منجبر السند به قبول اصحابِ حدیث، از مشکلات اخبار است بحسب الدلالهٔ، بلکه بعضی از مشتبهات دانسته‌اند، الحمد للّه که معانی متعالیه از خبر، مفهوم و مستفاد می‌شود، که ذکرش مناسب این مقام نیست، ملخّصش اینست که: چون اسم را گاهی به احکامِ مسمّی محکوم و موصوف می‌سازند، مثل: کلّیت و جزئیّت و نحو ایشان، پس مراد این که خداوند - جل و علا - آفرید اسمی را از جهت مسمّی که از آن جنس حروف و اصوات و جواهر و اجساد و کیفیّت و الوان و مقادیر و حدود محسوسات و موهومات بیرون و غایب از مدارکست بی‌پرده و حجاب، پس گردانیدن آن اسم را کلمه تامّهٔ الدلالهٔ به حسب وضع و منقسم گردانید او را تعبیر به چهار قسم که با هم در درجه واحده عظم و کبر بودند و آن اسماء نیز چون مسمّی مکنون و مستور از مدارک بودند، پس ظاهر فرمود سه نامی ایشان را، یکی: اسم ذات معبود مستجمع جمیع کمالات و دیگر: اسم ذات موصوف به صفات ذاتیه

جمالیّه ثبوتیّه و یکی هم:

اسم ذات موصوف به صفات عینیّه و قدسیّه، به سبب احتیاج مردم به سوی آن در شناسایی و پنهان و مستور گردانید یکی از آنها را که اسم کنه مجهول و ذات مرسل است، که مکنون و مخزون است در این سهگانه ظاهره، پس ظاهر اللّٰه - تبارک و تعالی - است که همیشه مذکور با همند و این اسماء ثلاثه ارکان و حجبند از برای اسم مکنون و مخزون در ایشان که به منزله روح ایشان است و شکّی نیست که جناب سیّد اوصیاء عَلَیْهِ السَّلَام از اجناس مذکوره است یا به اعتبار ذاتِ مکرّمش و یا به اعتبار اعراض و صفات لازمه و مفارقت و حاجتی نیست مردمان را در شناسایی و بیان آن جناب به سوی این اسماء، بلکه استعمال هر یک از این اسماء بر آن جناب موجب اجمال و ابهام و عمی و اضلال است.

پس از سیاق معنی حدیث معلوم و مبرهن است که این اسماء، بلکه اسماء اضافه فعلیّه، مخصوص ذات ازلی و قدیم است، با این که استعمال اسماء بر واجب تعالی و اسماء واجبی بر غیر واجب از مخلوقین بعد از توقیف لغة و عرف، توقیفیّة شرعیّه نیز دارد و اذن و رخصت از هیچ یک از ایشان نرسیده، بلکه منع لغوی و عرفی و شرعی در نزد عوام و خواص - چه جای علمایی که أخص و خاصّند - ظاهر و هویداست «إن هی إلّا أسماء سمّیتموها أنتم و آباؤکم» {۴۳۳}

و حال این که عبده اوثان و مشرکین نیز اسم جلاله را - که اللّٰه باشد - مخصوص ذات حق دانستند، در غیر آن استعمال نکردند، امان از این طایفه عمیا که اشدّاند از مشرکین!

پس ظاهر شد که این قول خلاف عقل و شرع و لغت و عرف است، بلکه دور نیست که گوییم که خلاف ضرورت مذهب، بلکه مذاهب است.

جواب از سؤال سوم:

و امّا قول به مرجع و مقصود بودن آن جناب از کافِ: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ»، خواه آن حضرت را طریق و ائیّهٔ خطاب شمارند که در وی حق تعالی منظور آید و یا مخاطب بالاصالهاش گویند، بی‌شک کفر است به ضرورت از دین، زیرا که مرجع و متَعَلِّقِ کاف مفعول فعلیست، خواه از او منتقل به غیر شوی یا نشوی، پس باید آن جناب ولایت مآب، معبود و مستعانی که موصوف است به مالکیّت و رحیمیّت و رحمانیّت و ربوبیّت و الوهیّت باشد و حال این که خود فرموده‌اند:

«نزّلونا عن الربوبیّة و قولوا فینا ما شئتم» {۴۳۴}

؛ این شرک و کفر است، چنانکه قاضیست بر منع این مذهبِ فاسد قول خداوند - جل و علا -: «فلا تجعلوا للّٰه أنداداً» {۴۳۵}

یعنی:

مگردانید از برای خدا شریک و همسری در عبادت و قوله: «و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدوا إلّا اللّٰه» {۴۳۶}

یعنی:

عهد گرفتیم از بندگان خدا این که نپرستید مگر خدای را، زیرا که عترت {۴۳۷}

مخصوص مورد نیست و مانند ایشان آیات مأخوذ از شرک در عبادت در قرآن بسیار است و اخبار نیز در این باب بی‌شمار است، که حاجت به ذکر آنها در این مقام نیست.

و در تفسیر: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» از امام عَلَیْهِ السَّلَام در تفسیرش روایت شده است که می‌فرماید:

«قال اللّٰه تعالی: قولوا: یا أیّها الخلق المنعم علیهم «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» أیّها المنعم علینا و نطیعک مخلصین موحّدین {۴۳۸} مع التذلّل و الخضوع بلا رِئَاءٍ ولا سَمْعَةٍ» {۴۳۹}

و از جناب صادق عَلَیْهِ السَّلَام در این مقام مروی است:

«یعنی لا نرید منک غیرک و لا نعبدک بالعوض و البدل کما یعبدک الجاهلون بک المغیبون عنک». {۴۴۰}

یعنی:

بگویید ای خلقی که نعمت داده شده اید به هدایت و توفیق در ایمان و طاعت: تو را که معبود پرورش دهنده ما سوی در آفرینش و بخشش و پادشاه اولین و آخرین در روز جمع، می‌پرستیم و بس، نه غیر تو را – چنانکه تقدیم ما هو حقّه التأخیر، بر این قاضیست – اطاعت می‌کنیم تو را در بندگی@ حالکونی که پاک گردانیده‌ایم توجّه قلب خود را از علاقه و آلایش جمیع ما سوی و یگانه دیده‌ایم تو را که معبودی از اضداد و انداد و ممازجت و مشابهت و مشاکلت، چه جای حلول و اتّحاد، با عبودیّت و خاکساری، نه به خودی خود نمای.

و قصد نمی‌کنیم از تو غیر از تو را و نمی‌بینیم با تو غیر را و پرستش نمی‌کنیم تو را به عوض و بدل، چنانکه یهود و نصاری و عبده اوثان و اهل شرک کردند، یعنی اسم تو را با تو نیز قرین نمی‌داریم در قصد و توجّه که موجب شرک شود؛ چنانکه دلالت می‌کند بر این خبر صحیح که روایت کرده است هشام ابن حکم از صادق آل محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، در آخر آن خبر می‌فرماید: «فمن عبد الإسم دون المعنی فقد کفر ولم یعبد شیئاً و من عبد الإسم و المعنی فقد کفر و عبد اثنین و من عبد المعنی دون الإسم فذاک التوحید، أفهمت یا هشام؟!». {۴۴۱}

و همچنین خبر صحیح که روایت می‌کند:

«عن عبدالرحمن] بن أبی نجران [قال:

کتبت إلی] أبی [جعفر عَلَیْهِ السَّلَام و قلت له: جعلنی اللَّه فداک، نعبد الرحمن الرحیم الواحد الأحد الصمد، قال:

فقال:

إن من عبد الإسم دون المسمّی بالأسماء فقد أشرک و کفر و جحد و لم یعبد شیئً ا، بل اعبد اللَّه الواحد الأحد الصمد المسمّی بهذه الأسماء دون الأسماء». {۴۴۲}

حاصل معنی این که: کسی که بپرستد اسم و اثر را، نه مسمّی و مقصود را، کافر است و نپرستیده است چیزی را که سزاوار پرستش است و کسی که پرستد اسم را با مقصود، کافر و مشرک است؛ کسی که بپرستد مسمّی و مقصود را از غیر این که التفات و توجّه به اسم نماید و به نظر درآورد اسم را، او اهل توحید است و قطع داریم که احدی از انبیاء و اولیاء در مقام عبادت که مخاطب می‌ساختند معبود حق تعالی را، به تمامه متوجّه آن معبود به چند و چون بودند؛ نبودند این که معنی و یا صورت را در نظر برآورند به سبب توصل و وسیله یا به نحو عرض و بدل، که این طریقه اهل حلول و اتّحاد است، که این جماعت نیز از آنها می‌نمایند، بلکه این فقره با دو فقره گذشته قاضیند بر این، امّا صحّت استعمال و اثبات اسم و حکم را مخصوص به انسانِ کامل می‌دانند به سبب بروز حقیقت که مصداق حقیقی اسم و حکم است – أشد اللَّه تعالی علیه الغضب کما أشد غضبه علی الیهود حین قالوا: عزیر بن اللَّه و اشتد غضبه علی النصاری حین قالوا: المسیح بن اللَّه – و الّا بایست انبیاء اهتمام در اظهار آن و ارشادِ امّت به سوی آن نمایند، بلکه اهتمام در منع و ردِّ آن می‌فرمایند – چنانکه بعضی مذکور شد – و اخبار صحیحه و غیر صحیحه در این باب بسیار است، بلکه ضروری ادیان و ملل است و قطعی عقل است که در معبودیّت بی‌شریک و بی‌مانند است، کما نطق به: «لا إله إلّا اللَّه».

پس ظاهر شد که معتقدین و قائلین به این قول، به هر یک از نحوین که باشد، کفر و شرک است.

جواب از سؤال چهارم:

و امّا قول به این که: ائمّه علل اربعه عالمند، بطلان علّت فاعلی معلوم شد در فقره اوّل {۴۴۳}، زیاد بر این می گوییم:

چگونه می‌شود که یک چیز دوازده علّت تامه باشد، اگر چه علی سبیل البدل {۴۴۴} هم می گویند، باطل است، چنانکه بعضی از

متَکَلَّمین به نحو کلّیه تجویز تعـدّد علی البدلیّهٔ نمودند، این از عدم تدبّر و تدرّب است و اگر گویند که حقیقت ایشان در عالم دیگر واحـد است و به آن اعتبـار ایشان را علّت می گوییم، گویم که: این سـخن نیز باطل است، از آنجا که ایشان در همه عوالم متعدّدنـد، هر یک را مقامیست بالخصوص، چنانکه حدیث خلقهٔ النبی که در سـما] و [عالم بحار مذکور است که: نور شریف آن حضرت در هر حجابی از دوازده حجب، ذکری و زبانی داشت {۴۴۵}

؛ بلی ایشان از نور واحد که مخلوق به مشیّهٔ اللّه باشد، به تفاوت درجات سرشـته شده‌اند و الّا تعدّد ذاتی راه نداشـته، پس این گمان فاسد است، سلّمنا که واحد نیز باشد، غیر خداوند – جل و علا – نمی‌تواند خالق و فاعل باشد، اگر چه نفس مشیّت باشد، به ادلّه که ذکر شد و امّا علّت غایی نیز فی الحقیقهٔ ذات واجب الوجود است، چنانکه: «هو الأوّل و الآخر و یا غایهٔ الغایات و یا غایهٔ کل شـیء و لا ـ غایـهٔ له»، در دعـا و انّـا للّه و إنّا إلیه راجعون، ألا إلی اللّه تصیر الأمور و إلی اللّه ترجع الأمور وماننـد اینها، قاضیست و این علّت غایی حصو لیست، چنانکه قاعده و اصل در علّت اینست؛ از اینجاست که محقّقین از اهل کلام گفته‌اند که: در فعل علّت تامّه بسیطه مـا منه و مـا إلیه واحـد است، نه تحصـیلی که خلاـف اصل است در علّیت و تقـدّم. بلی ایشان علّت غائیه و اضافیّه و غایـهٔ و فائـده و حکمهٔ ایجاد عالمند، چنانکه: «لولاک لما خلقت الأفلاک» {۴۴۶} شاهد است بر این.

خلاـصه: در علّت غـایی فی الجمله مضـایقه نـدارم و امّـا بـودن حقیقت ایشـان علّت مـادّیه و صـوریه اشـیاء کفر] ی [است شدیـد و تقصـیریست به غـایت بی‌حـد، زیرا که بایـد حقیقت ایشان جزء صوری و مادّی هر طیب و خبیث و هر طاهر و نجس و هر شـریف و خسـیس از جمـادات و نباتات و حیوانات، از بهائم و سباع و غیره، از افلاک و ملائکه و نفوس و عقول و بهشت و جهنّم و هر چه را که ماسوی نامند حتّی القاذورات و از احبّا و اعدا حتّی عمر و ابی بکر و امثال ایشان باشد.

سبحان اللّه که این جماعت ضالّه و مضـلّه، اعجوبه روزگارنـد در خباثت، که هم غالیند و هم مقصّـرند و هم نفهمیده‌اند سر حدیث طینت را که در خلقت ثانیه اختیاریّه تکلیفیّه است، نه در خلقت اوّلیّه بدویّه و الّا جبر لازم می‌آید و این مقام لایق بیان آن نیست.

جواب از سؤال پنجم:

و امّا قول به طرح هر یک از عناصـر و مقامات در محلّش در معراجِ فخر کاینات، در حقیقت انکار معراج است، زیرا که هیـچ مقامی از مقامات ذاتیّه که بالا نرفته‌انـد، مطروح و ملقاینـد و مقام عالی نیز در مقام خود بوده و هست، پس معراج فی الحقیقـهٔ تفریقیست و جمعی و مـوتیست و حیـوتی و شـکی نیست که انکـار ضـروری دین و مـذهب کفر است، بلکه می گوییم که: این بزرگوار به همین جسـد مطهّر که در خـانه‌ام هـانی بودنـد، به همه مقامـات علویّه عروج فرمودنـد و منـافی به امتنـاع خرق و التیام نیست، چنانکه اجزاء علویّه این بـدن شـریف در زمین محکوم به احکام ارضـیّه ترابیّه بودند، یعنی قبضات سـمویّهٔ در اینجا مختفی و مسـتکن بودند عیناً و اثرشان هویدا بود، همچنین در عروج هر ذاتی در عالم مختفی و مسـتکن می‌بود عیناً نه اثرً ا، مثل این که در عالم هوا ارضـیه مختفی و مستبطن می‌شود عینً ا، چنـانکه هوا در ارض چنین بود و همچنین در فلکی عنصـریّه عینـاً مسـتکن و مختفی و فلکیّه ظاهر و غالب است، چنانکه فلکیه در عناصر مختفی بود و هکذا تا مقام اعلا.

باری، تفصیلش را مقام شایسته نیست و حال این که می‌توانیم گفت که: معجزه به رفع امتناع طبیعی و خرق محال عادی است، امتناع خرق و التیام نیز بر فلک از این قسـمی است، نه امتناع عقلی دائمیست مثل: فردیّت اربعه، چنانکه قاضیست بر این: «یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب». {۴۴۷}

بـاری قول این جماعت مخالف عقل – چنانکه ذکر شـد – و ضـرورت دین و کتاب و سـنّت است؛ امّا کتاب: «سـبحان الّـذی أسـری بعبده لیلًا من المسـجد الحرام إلی المسجد الأقصی» {۴۴۸}، شـکّی و ریبی نیست که این شـخص محسوس مجسّد در مسجد الحرام تشریف فرما بودند، نه عقل کل مجرّد و عبد مفسّر است به همین شخص که می‌فرمود:

«قولوا لاـ إله إلّا اللّه» {۴۴۹} و بـا مردم می‌نشـست و گفت و شـنید می‌نمود به اتّفاق مفسّـرین از اهل بیت و غیر و از عامّه و خاصّه و مثـل: «و هو بالأفق الأعلى { ثم دنى فتـدلّى» {۴۵۰} و مرجع «هو»، «صـاحبکم» {۴۵۱} است و شـکی نیست که صـاحب مخاطبین و مصاحبت کننده با ایشان شخص رسول اللّه که مذکور شده بود به اتّفاق امّت.

و امّا سنّت، مثل خبر مروی از صادقین علیهما السلام:

«أَتَى جَبْرَئِيلُ رَسُولَ اللَّهِ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم [بالبراق» {۴۵۲}

و فی الآخر: «جَاءَ جَبْرَئِيلُ ُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيل بِالْبُرَاقِ إلی رسول اللّه] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم [» {۴۵۳}

و مراد از رسول اللّه که ملائکه براق برای وی آوردند، نیست مگر این شـخص محسوس و همچنین «یا محمّد یا محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم» که در همین خبر و اخبار دیگر از معراج مذکور است، ظاهر بلکه منصوص است در شـخص جسـمانی آن جناب، اگر نه این باشد براق چه حاجت بود؟ و همه اخبار معراج مصرّح بر این است، پس قول که مخالف ضرورت دین و عقل و کتاب و سنّت باشد، بیّن الکفر است.

جواب از سؤال ششم:

و امّـا انکـار عود جسم، بی‌شـک کفر است و خلاـف ضـرورت همه ادیان است و خلاف کتاب و سـنّت است که از کثرت و شـیوع حاجت به ذکر در اینجا نیست، بلکه می گوییم:

خلاف عقل نیز هست، زیرا که مراد از عود، عودِ روح و نفس است به سوی بدن، بنا بر اعتقاد آنها جسم هور قلیا را و یا مثالی، لازم روح و نفس اسـت و بـه منزلـه ظـل روح است و مفـارقت نیست تـا عـود متصـوّر شـود، بلکه ایشـان عـود را ترقّی به سـوی مبـدء منه می گویند، یعنی:

چنانکه روح از عالم مجرّد و عالم فوق نزول کرده بی‌تعیّنات طبیعیّه به این عالم و اخذ تعیّنات در این عالم شده است، در نزد صـعود و ترقّیش نیز طرح می‌کنـد این تعیّنات را در عالمی که اخـذ کرده بود و خلع می‌نمایـد در آنجایی که پوشـیده بود و این فی الحقیقه انکار اصل معاد است که یکی از اصول دین است، نه اختلاف در کیفیّت آن و مستلزم انکار اصول دین، عقبات و اصول قیامت، که همه را به تأویل و تصـریف می‌گذراننـد، فهم الّـذین ً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِـعِهِ و يَسْـمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوه، أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ المشرکون.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَ مَنْ شَايَعَهُمْ وَ طايعهم وَ تَابَعَهُمْ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ وَ نَصَـرَهُمْ وَلِمَ يَرْدَعُهُمْ وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ وَ لَمْ يَـدْفَعْهُمْ عِنْـدَ الِاسْـتِطَاعَةِ وَ مَالٍ وَ رُكْنٌ إِلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ الظَّالِمُونَ الْمُفْسِدُونَ الْكَافِرُونَن.

زهی بی‌خرد و ادراکی که به فریب این جمـاعت ضالّه و مضـلّه و هالکه و مهلکه، امام زمان – عجّل اللّه فرجه – را، بلکه همه اولیا و انبیا و ملائکه و خداوند – جل و علا – را مخاصم بر خود سازد و در تهیّه عذاب ابدی پردازد.

و بر کـافه مسـلمین و قـاطبه اهل دینِ سیّد المرسـلین، لازم است اجتناب و اعراض و بیزاری از این کفره و مشـرکین و خصـمای دین مبین،

أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ و لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ. وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُون.

فهرستها

۱ – آیات

فاتحه (۱)

۵ إيّاك نعبد و إيّاك نستعين ۲۰۹ – ۲۰۸ – ۱۹۲ – ۱۵۱ – ۱۵۰ – ۱۲۳ – ۸۶ – ۱۳

بقره (۲)

۲۰ ان اللّه على كل شيء قدير ۲۰۳
۲۲ الّذى جعل لكم الأرض فراشاً و السماء بناءً ۱۹۵
۲۲ فلا تجعلوا للّه أنداداً ۲۰۸
۲۹ هو الّذى جعل لكم ما فى الأرض جميعاً ثم استوى إلى السماء ... ۱۹۶
۸۳ و إذ أخذنا ميثاق بنى إسرائيل لا تعبدوا إلّا اللّه ۲۰۸
۱۱۱ هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين ۱۲۷
۱۵۶ انّا للّه و إنّا إليه راجعون ۲۱۲
۲۵۷ اللّه ولى الّذين آمنوا ۱۹۲

انعام (۶)

۷۹ وجّهت وجهى للّذى فطر السموات و الأرض حنيفاً و ما أنا من المشركين ۱۹۶

توبه (۹)

۱۲۲ ليتفقّهوا فى الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون ۱۹۱

نحل (۱۶)

۴۳ فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون ۱۹۱

اسراء (۱۷)

۱ سبحان الّذى أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام ۲۱۴ – ۱۴۳
۴۴ و إن من شيء إلّا يسبّح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم ۲۰۰
۸۵ ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربّى و ما أوتيتم من العلم إلّا قليلاً ۱۳۲
۱۱۰ قل ادعوا اللّه أو ادعوا الرّحمن أيّاً ما تدعوا فله الأسماء الحسنى ۲۰۵

طه (۲۰)

۱۳ فاستمع لما يوحى إن هو إلّا وحى يوحى ۱۳۶

انبياء (۲۱)

۲ – روایات

۳ – اشخاص

«آ»

«ب»

«ث»

«ج»

«د»

«ر»

«ز»

«س»

«ش»

«ص»

«ط»

«ع»

«ی»

۴ – کتاب‌ها

«آ»

«ا»

«ب»

«ت»

«ز»

«س»

«ش»

«ص»

«ض»

«ط»

«ع»

«غ»

«گ»

«ل»

«م»

۵ – مراجع و مآخذ

«ا»

۱ – اثر آفرینان، گروهی از نویسندگان، تهران، انجام مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
۲ – الإحتجاج، شیخ طبرسی، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶ ه.
۳ – احسن الودیعهٔ فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعهٔ، محمّد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی، حیدریه، نجف، ۱۳۸۸ ه.
۴ – ارشاد العوام، حاج محمّد کریم خان کرمانی، تبریز، ۱۲۷۱.
۵ – از احساء تا کرمان درباره‌ی عقاید و آداب و مراسم مذهبی شیخیه، نورالدین چهاردهی، ۱۳۶۲ ش، تهران، انتشارات گوتنبرگ میر.
۶ – الأعلام، خیر الدین زرکلی، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰.
۷ – أعیان الشیعهٔ، سیّد محسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶.
۸ – انوار البدرین فی تراجم علماء الاحساء و القطیف و البحرین، علی بلادی، نجف، ۱۳۷۷.
۹ – أنیس الموحّدین، ملّا محمّد مهدی نراقی (با تعلیقه آیهٔ اللّه قاضی طباطبایی)، انتشارات پیام مهدی، قم، ۱۳۸۶ ش.
۱۰ – ایقان، میرزا حسینعلی نوری مازندرانی، چاپ سنگی، ۱۵۷ صفحه‌ی ۱۵ سطری.

«ب»

۱۱ – بابیّت و بهاییّت در بستر تاریخ، ع – ایلیایی، عطر عترت، قم، ۱۳۸۲ ش.
۱۲ – بابی گری و بهایی گری، محمّد محمّدی اشتهاردی، گلستان ادب، قم، ۱۳۸۴ ش.
۱۳ – بحار الانوار، علامه محمّد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه.
۱۴ – بصائر الدرجات، محمّد بن حسن صفّار، منشورات اعلمی، تهران، ۱۴۰۴ ه.
۱۵ – بهاییان، سیّد محمّد باقر نجفی، مشعر، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۱۶ – بیان المفاخر، سیّد مصلح الدّین مهدوی، کتابخانه مسجد سیّد اصفهان، ۱۳۶۸ ش.

«ت»

۱۷ – تاریخ اصفهان (مجلّد ابنیه و عمارات)، جلال الدین همایی، نشر هما، ۱۳۸۱ ش.

۱۸ – تاریخ اصفهان، میرزا حسن خان جابری، مشعل، اصفهان، ۱۳۷۸.

۱۹ – تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، میرزا حسن خان جابری، ۱۳۲۱.

۲۰ – تاریخ رجال ایران، مهدی ب امداد، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲۱ – تاریخ روضهٔ الصفای ناصری، رضا قلی خان هدایت، اساطیر، تهران، ۱۳۸۵ ش.

۲۲ – تاریخ زنجان (علماء و دانشمندان)، سیّد ابراهیم زنجانی موسوی، تهران، ۱۳۵۲.

۲۳ – تاریخ علما و شعراء گیلان، شیخ حسن شمس، قم، ۱۳۶۸.

۲۴ – تحقیق در تاریخ و عقایـد شیخی گری، بابی گری، بهایی گری و کسـروی گرایی، یوسف فضایی، ۱۳۸۴ ش، تهران، آشیانه کتاب: عطایی.

۲۵ – تذکره‌ی القبور، آیهٔ اللَّه شیخ عبدالکریم گزی، کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی، قم، ۱۳۷۱ ش.

۲۶ – تذکره مآثر الباقریّهٔ، میرزا محمّد علی زوّاره‌ای، سازمان تفریحی فرهنگی شهرداری، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۲۷ – تفسیر صافی، ملّا محسن فیض کاشانی، مکتبهٔ الصدر، تهران، ۱۴۱۶ ه.

۲۸ – تفسیر قمّی، علی بن ابراهیم قمّی، مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ ه.

۲۹ – تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، مدرسه امام مهدی (ع)، قم، ۱۴۰۹ ه.

۳۰ – تفسیر نمونه، جمعی از مؤلّفان، دار الکتب الإسلامیّهٔ، تهران، ۱۳۸۳ ش.

۳۱ – تکملهٔ أمل الآمل، سیّد حسن صدر کاظمی، دار المؤرخ العربی، بیروت، ۱۴۲۹ ه.

۳۲ – توحید، شیخ صدوق، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم، تصحیح سیّد قاسم تهرانی.

«ج»

۳۳ – جوامع الکلم، شیخ احمد احسایی، تهران، ۱۲۷۲.

«ح»

۳۴ – الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الأسفار الأربعهٔ، ملّا صدرا، چاپ مصطفوی.

«خ»

۳۵ – خاتمه مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۵ ه.

۳۶ – خاطرات صبحی درباره‌ی بابیگری و بهاییگری، فضل اللَّه صبحی مهتدی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، قم، ۱۳۵۴ ش.

۳۷ – الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مدرسه امام مهدی (ع)، قم، ۱۴۰۹ ه.

«د»

۳۸ – دانشمندان آذربایجان، محمّد علی تربیت، تهران، ۱۳۵۴.

۳۹ – دانشمندان و بزرگان اصفهان، سیّد مصلح الدین مهدوی، انتشارات گل دسته، اصفهان، ۱۳۸۴ ش.

۴۰ – دانشنامه ایران و اسلام، احسان یارشاطر، جلد ۹.

۴۱ – داوری‌های متضاد درباره‌ی محی الدین عربی، داود الهامی، انتشارات مکتب اسلام، قم، ۱۳۷۹ ش.

۴۲ – دایرة المعارف الإسلامیة الشیعة، حسن امین، بیروت، ۱۳۹۱.

۴۳ – دایرة المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی بجنوردی، جلد ششم.

۴۴ – دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول.

۴۵ – دلیل المتحیّرین، سیّد کاظم رشتی، نجف، ۱۳۶۴.

«ذ»

۴۶ – الذریعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه.

«ر»

۴۷ – رجال و مشاهیر اصفهان، میر سیّد علی جناب، تصحیح رضوان پور عصار، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۴۸ – الرسائل الرجالیّة، حجّة الاسلام سیّد محمّد باقر شفتی، کتابخانه مسجد سیّد، اصفهان، ۱۴۱۷ ه.

۴۹ – رسائل و مسائل، ملّا احمد نراقی، کنگره بزرگداشت ملّا مهدی و ملّا احمد نراقی، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵۰ – رساله ترجمه شیخ علی نقی احسایی، شیخ علی حائری اسکویی، کربلا، ۱۳۸۴.

۵۱ – روح مجرّد، محمّد حسین تهرانی، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، ۱۴۲۳ ه.

۵۲ – روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، سیّد محمّد باقر موسوی خوانساری، انتشارات مؤسّسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ ق.

۵۳ – الروضة البهیة فی الطرق الشفیعیة، سید محمّد شفیع بن علی اکبر جاپلقی بروجردی شفیعا، تهران، ۱۲۸۰ ق.

۵۴ – ریحانة الادب، میرزا محمّد علی مدرّس، خیام، تهران، چاپ دوم.

«س»

۵۵ – سیری گذرا و کوتاه در ادیان و فرق، محمّد مردانی، سپهر آذین، قم، ۱۳۸۴.

۵۶ – سی فصل، حاج محمّد کریم خان کرمانی، کرمان، جیبی، شعبان ۱۳۶۸.

«ش»

۵۷ – شرح روضات الجنّات فی تراجم العلماء و السادات، سیّد محمّد علی روضاتی، نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۳۸۲ ش.

۵۸ – شرح الزیارة الجامعه‌ی الکبیرة، الشیخ احمد بن زین الدین الأحسایی، دار المفید، بیروت، ۱۴۲۴ ه.

۵۹ – شرح العرشیّة، شیخ احمد احسایی، ایران، ۱۲۷۱.

۶۰ – شرح الفوائد، شیخ احمد احسایی، تبریز، سنگی، ۱۲۷۴ ه.

۶۱ – شرح القصیدة العمریة، سیّد کاظم رشتی، ایران، ۱۲۷۰.

۶۲ – شیخ احمد احسایی، مرتضی چهاردهی، تهران، ۱۳۷۴.

۶۳ – شیخیگری بابیگری از نظر فلسفه تاریخ و اجتماع، مرتضی مدرس چهاردهی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۵ ش.

۶۴ – شیخیگری بابیگری بهاییگری و کسروی گرایی، دکتر یوسف فضایی، چاپ تهران.

۶۵ – الشیخیّة نشأتها و تطورها و مصادر دراستها، سیّد محمّد حسن آل طالقانی، الآمال للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۰ ه.

۶۶ – شیعه در اسلام، علّامه سیّد محمّد حسین طباطبایی، طبع تهران.

«ض»

۶۷ – ضیاء الأبصار فی ترجمه‌ی علماء خوانسار، سیّد مهدی ابن الرضا، انصاریان، قم، ۱۴۲۴ ه.

«ط»

۶۸ – طبقات أعلام الشیعهٔ، شیخ آقا بزرگ تهرانی، اسماعیلیان، قم.

۶۹ – طرائف المقال، سیّد علی بروجردی، کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی، قم، ۱۴۱۰ ه.

۷۰ – طرائق الحقائق، محمّد معصوم شیرازی، تهران، ۱۳۸۱.

«ع»

۷۱ – عقیده‌ی الشیعهٔ، علی اسکویی حائری، کربلاء، ۱۳۸۴.

۷۲ – علماء الاسرهٔ، سیّد محمّد باقر خوانساری، مکتب القرآن، تهران، ۱۴۱۳ ه.

«ف»

۷۳ – الفتوحات المکیّهٔ، ابن عربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۷۴ – الفرق بین الفریضهٔ و النافله ی، آیهٔ اللَّه شیخ منیرالدین بروجردی، دارالعلم، قاهرهٔ، ۱۳۹۶ ه.

۷۵ – فرهنگ فرق اسلامی، محمّد جواد مشکور، ۱۳۸۵.

۷۶ – فصل الخطاب، حاج محمّد کریم خان کرمانی، تهران، ۱۳۰۲.

۷۷ – فلاسفه اسلام، مرتضی چهاردهی، ۱۳۷۰.

۷۸ – الفوائد الرضویّهٔ، شیخ عبّاس قمّی، کتابخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۷.

۷۹ – فهرس التراث، محمّد حسین جلالی، دلیل ما، قم، ۱۴۲۲ ه.

۸۰ – فهرست تصانیف شیخ احمد احسایی، طاهر ریاض، نجف، بدون تاریخ.

۸۱ – فهرست کتب خطّی کتابخانه‌های اصفهان، آیهٔ اللَّه سیّد محمّد علی روضاتی، مؤسّسه نفائس مخطوطات، اصفهان، ۱۳۴۱ ش.

۸۲ – فهرست کتب شیخ احمد احسایی و سائر مشایخ، ابوالقاسم ابراهیمی، کرمان، ۱۳۶۷.

۸۳ – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیهٔ اللَّه گلپایگانی، سیّد احمد حسینی، خیام، قم، ۱۳۵۷ ش.

۸۴ – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی نجفی، سیّد احمد حسینی، کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی، قم، ۱۳۹۵ ه.

۸۵ – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه جامع گوهرشاد، محمود فاضل، کتابخانه جامع گوهرشاد، مشهد، ۱۳۶۳ ش.

۸۶ – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نشر کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۰۵ تا ۱۳۷۷.

۸۷ – فهرست نسخه‌های خطّی مرکز احیاء میراث اسلامی، سیّد احمد حسینی، قم، ۱۴۱۹ ه.

۸۸ – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مسجد اعظم، رضا استادی، کتابخانه مسجد اعظم، قم، ۱۳۶۵ ش.

«ق»

۸۹ – قصص العلماء، میرزا محمّد بن سلیمان تنکابنی، انتشارات علمیّه اسلامیّه، تهران.

«ک»

۹۰ – کافی، ثقهٔ الاسلام کلینی، دار الکتب الاسلامیهٔ، تهران، ۱۳۶۳ ه.

۹۱ – الکرام البررهٔ، شیخ آقا بزرگ طهرانی، دار المرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ه.

۹۲ – کشف الحجب و الاستار، سیّد اعجاز حسین، کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی، قم، ۱۴۰۹ ه.

۹۳ – کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، علّامه حلّی، ترجمه ابوالحسن شعرانی، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ ش.

۹۴ – الکلمات المکنونهٔ، ملّا محسن فیض کاشانی.

۹۵ – الکنی و الألقاب، شیخ عبّاس قمّی، مکتبهٔ الصدر، تهران، ۱۴۰۹ ه.

«گ»

۹۶ – گفتگوی چند ساعته یا مناظره با شیخی مسلك، محمّد مردانی، سپهر آذین، قم، ۱۳۸۴ ش.

۹۷ – گلشن اهل سلوک، رحیم قاسمی، کانون پژوهش، اصفهان، ۱۳۸۷ ش.

«ل»

۹۸ – لباب الألقاب، شیخ حبیب اللَّه کاشانی.

۹۹ – لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران ۱۹۴۶ – ۱۹۶۶.

«م»

۱۰۰ – المآثر و الآثار، محمّد حسن مراغی، تهران، ۱۳۰۷.

۱۰۱ – مباحثی پیرامون بهاییت، تألیف ح. ا، نسخه خطّی.

۱۰۲ – مجموعهٔ الرسائل، سیّد کاظم رشتی، ایران، ۱۲۷۶.

۱۰۳ – المحاسن، احمد بن محمّد بن خالد برقی، دار الکتب الاسلامیهٔ، تهران، ۱۳۷۰ ه.

۱۰۴ – محاکمه و بررسی باب و بهاء، تالیف م. ح. ت، انتشارات اسلامیه، تهران.

۱۰۵ – المحجّهٔ البیضاء، ملّا محسن فیض کاشانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۸۳.

۱۰۶ – مرآهٔ الکتب، ثقهٔ الاسلام تبریزی، کتابخانه آیهٔ اللَّه مرعشی، قم، ۱۴۱۴ ه.

۱۰۷ – مستدرك الوسائل، حاج میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ه.

۱۰۸ – مطالع الأنوار، ترجمه عربی کتاب Dalon Breakers به قلم شوقی افندی، تعریب عبدالجلیل سعد، چاپ محافل بهاییان مصر و سودان ۱۹۴۱ م.

۱۰۹ – مطالع الأنوار، ترجمه عربی تاریخ نبیل زرندی، مترجم عبدالجلیل سعد، مصر، ۱۹۴۱ م.

۱۱۰ – معارف الرجال، شیخ محمّد حرز الدین، قم، ۱۴۰۵ ه.

۱۱۱ – معجم البلدان، یاقوت حموی، مصر، ۱۳۲۳.

۱۱۲ – معجم رجال الفکر و الادب، محمّد هادی امینی، طبع قدیم و طبع جدید.

۱۱۳ – معجم المؤلّفین، عمر رضا کحالة، دار احیاء التراث، بیروت.

۱۱۴ – مفاخر اسلام، علی دوانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۱۵ – المقالات اللطیفة فی المطالب المنیفة (ضمن مجموعه رسائل)، سیّد محمّد هاشم چهارسوقی، چاپ سنگی.

۱۱۶ – مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار، محمّد علی معلّم حبیب آبادی، انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۸۲ – ۱۳۷۷.

۱۱۷ – مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی، هنری کربن، تهران، ۱۳۴۶.

۱۱۸ – مناهج المعارف، میرزا ابوالقاسم خوانساری، تحقیق میر سیّد احمد روضاتی.

۱۱۹ – مهدویت و فرقه‌های انحرافی (۲)، احمد عابدی، ۱۳۸۵.

۱۲۰ – میراث حوزه اصفهان، دفتر سوم و چهارم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیّه اصفهان، ۱۳۸۶ ش.

«ن»

۱۲۱ – نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دار المرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ه.

۱۲۲ – نقطه‌ی الکاف در تاریخ ظهور باب و وقائع هشت سال اول از تاریخ بابیه، حاج میرزا جان کاشانی، به اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه بریل لیدن هلاند، ۱۳۲۸ ه = ۱۹۱۰ م.

۱۲۳ – نگاهی به مذاهب و فرق، یوسف شاقول، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۶۹.

«و»

۱۲۴ – واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، محمد رضا فشاهی، ۱۳۵۶ ش، تهران، انتشارات جاویدان.

«ه»

۱۲۵ – هدایة الطالبین، حاج محمّد کریم خان کرمانی، مدرسه ابراهیمیه کرمان، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ه.

۱۲۶ – هدایة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، استامبول، ۱۹۵۵ – ۱۹۵۱.

۱۲۷ – هدایة المسترشد، حاج محمد کریم خان کرمانی، مدرسه ابراهیمیه کرمان، بمبیی، چاپ سنگی، ۱۳۱۲ ه.

۱۲۸ – هدیه‌ی الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الانساب، شیخ عبّاس قمّی، نسیم کوثر، قم، ۱۳۸۳ ش.

۱۲۹ – هدیه‌ی النملة إلی زعیم الملّة، حاج محمّد رضا همدانی، در تهران و بمبئی در سال‌های ۱۳۱۰ ه و ۱۳۵۵ ه چاپ سنگی شده است.

۱۳۰ – هفتاد و دو ملّت، میرزا آقا خان کرمانی، با مُقَدَّمه و تعلیقات دکتر محمّد جواد مشکور، طبع تهران.

پی‌نوشت

{۱} – کافی: ۲۹۴ / ۱ ح ۳.

{۲} – درباره‌ی این فرقه و مؤسّس آن و انشعابات آن، در مُقَدَّمه این کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

{۳} – الذریعة: ۲۴۳ / ۱۲ شماره ۱۵۹۴.

{۴} – فهرست کتابخانه آیة اللّه مرعشی نجفی قدس سره: ۲۷۲ /۱۳.

{۵} – رساله کاریزیه، تألیف حجّهٔ الإسلام شفتی (مخطوط)

{۶} – قصص العلماء:۱۶َ

{۷} – قصص العلماء: ۱۱۹.

{۸} – روضات الجنّات: ۹۹ / ۲.

{۹} – هدیّهٔ الأحباب: ۱۴۷.

{۱۰} – أعیان الشیعهٔ: ۱۸۸ / ۹.

{۱۱} – قصص العلماء: ۱۴۵.

{۱۲} – این تذکره ارزشمند در تابستان سال ۱۳۸۵ شمسی با عنوان: «تذکره مآثر الباقریّهٔ»، با مُقَدَّمه، تصحیح و تحشیه آقای دکتر حسین مسجدی، به چاپ رسیده است.

{۱۳} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۱۷۲.

{۱۴} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۷۰.

{۱۵} – مطالع الأنوار: ۱ / ۱.

{۱۶} – بیان المفاخر: ۲۳ / ۱.

{۱۷} – در برگ نخست نسخه‌ای خطّی از کتاب «هدایهٔ الأمّهٔ إلی أحکام الأئمّهٔ» تألیف شیخ حر عاملی قدس سره، که در کتابخانه جامع گوهرشاد نگهداری می‌شود، یادداشتی از: سیّد محمّد زکی بن محمّد نقی موسوی، به چشم می‌خورد به این مضمون که: نسخه در اصل از آن وی بوده و به برادرش سیّد محمّد باقر حجّهٔ الاسلام رشتی، هدیه کرده است، با مهر بیضی شکل با سجع: «عبده محمّد زکی الموسوی» و مهر بیضی شکل دیگری نیز به چشم می‌خورد با سجع: «عبده محمّد باقر بن محمّد نقی الموسوی»، که مهر مرحوم حجّهٔ الإسلام شفتیست (فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه جامع گوهرشاد:

۲۵۵ / ۱ شماره ۳۰۰).

{۱۸} – سؤال و جواب: نسخه خطّی کتابخانه حضرت آیهٔ اللَّه حاج سیّد محمّد علی روضاتی – حفظه اللَّه تعالی.

{۱۹} – تاریخ روضهٔ الصفای ناصری: ۷۲۰۸ / ۱۳

{۲۰} – روضات الجنّات: ۱۰۲ / ۲.

{۲۱} – چَرْزَه (بفتح اول و سوم و سکون دوّم)

در مرآهٔ البلدان آمده:

قریه‌ایست قدیم النسق از قرای طارم واقع در میان کوه و ۲۵ خانوار سکنه دارد، که به زبان فرس قدیم تَکَلُّم می‌کنند، هوایش معتدل، زراعتش از آب رودخانه مشروب می‌شود و گردنه‌ای ناهموار و صعب العبور دارد و در فرهنگ جغرافیایی ایران آمده:

دهیست جزء دهستان طارم بالا بخش سیردان شهرستان زنجان که در چهل و دو هزار گزی شمال باختر سیردان و ده هزار گزی راه مال رو عمومی واقع است، کوهستانی و سردسیر است و ۱۶۷ تن سکنه دارد، آبش از چشمه، محصولش: غلات، فندق، گردو، عسل؛ شغل اهالی: زراعت، مکاری، بافتن گلیم، جاجیم، شال و راهش مال رو و صعب العبور است (لغت نامه دهخدا)

{۲۲} – در کتاب «فهرست علماء زنجان: ص ۱۱۴ «نوشته که: سیّد حجّهٔ الإسلام اصلاً از قریه چرزه از قرای طارم که در هفت فرسنگی طرف شمال زنجان و هم از مضافات آن است، بوده و چون در اوائل امر خود برای تحصیل به شفت رفته و اندکی توقّف نموده، بدان منسوب شده»، چنان که حاج شیخ جواد طارمی در کتاب «اثنی عشریهٔ» بدان تصریح نموده و ثقات اثبات نیز مرا چنین خبر دادند و بنی اعمام وی هم از سادات حسینیه اینک در این قریه موجودند.

{۲۳} – بیان المفاخر: ۲۵ / ۱.

{۲۴} – روضات الجنّات: ۱۰۲ / ۲.

{۲۵} – الحلیهٔ اللّامعهٔ: برگ پایانی جزء اول (نسخه خطّی)

{۲۶} – القضاء و الشهادات: نسخه خطّی.

{۲۷} – این تاریخ بنا به گفته خود مرحوم حجّهٔ الإسلام است که در حاشیه بعضی از اجازاتش می‌نویسد:

قد حرمنا من مجاورهٔ العتبات العالیات – علی مشرفها آلاف التحیّهٔ و الصلوات – و انتقلنا منها إلی دیار العجم فی خمس و مائتین بعد الألف من الهجرهٔ المبارکهٔ (کتاب اجازات: نسخه خطّی)

{۲۸} – این تاریخ بنا به گفته خود مرحوم حجّهٔ الإسلام است که در حاشیه بعضی از اجازاتش می‌نویسد:

انتقل المرحوم میر عبدالباقی فی أوائل ورودی فی اصبهان فی سنهٔ سبع و مائتین بعد الألف من الهجرهٔ (کتاب اجازات: نسخه خطّی)

{۲۹} – بنا به فرموده صاحب روضات قدس سره، سیّد حجّهٔ الإسلام در حدود سال ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ تصمیم می‌گیرد اصفهان را وطن خویش قرار دهد و در آنجا سکونت اختیار کند؛ عبارت ایشان در کتاب «روضات الجنّات: ۱۰۲ / ۲ «چنین است:

«و عزم علی التوطن باصبهان فی حدود ست أو سبع عشرهٔ بعد مائتین و ألف».

{۳۰} – الروضهٔ البهیهٔ:َ۲۰

{۳۱} – روضات الجنّات: ۱۰۰ / ۲.

{۳۲} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۳۳} – مَدْرَس: محل تدریس؛ ساختمان فوقانی مجلّل و زیبا و بزرگیست که روی شبستان شرقی «مسجد سیّد» واقع شده است و هم محل تدریس سیّد حجّهٔ الإسلام بوده، هم محل رسیدگی به امور مردم؛ همچنین محل استماع سروده‌های شاعران در روزهای چهارشنبه @.

{۳۴} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۶۱.

{۳۵} – قصص العلماء: ۱۵۰.

{۳۶} – قصص العلماء: ص ۱۴۰.

{۳۷} – الذریعهٔ: ۱۴۱ / ۱۷؛ به نقل از تکمله أمل الآمل: ۲۴۲ / ۵.

{۳۸} – الروضهٔ البهیهٔ:َ۲۰

{۳۹} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۴۰} – معارف الرجال: ۱۹۶ / ۲.

{۴۱} – روضات الجنّات: ۱۰۰ / ۲.

{۴۲} – تصویر کاملِ اصل این اجازه نامه ۱۴ صفحه‌ای، در ضمیمه مجلّد اول «فهرست کتب خطّی کتابخانه‌های اصفهان» به چاپ رسیده است (چاپ اصفهان، ۱۳۴۱ ش)

{۴۳} – این اجازه مختصر به خط شریف مرحوم شهرستانی، در آخر نسخه‌ای خطّی از کتاب: «عیون أخبار الرضا» موجود است (فهرست نسخه‌های خطّی مرکز احیاء تراث: ۳۲۴ / ۳ شماره ۱۰۸۳).

{۴۴} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۴۵} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۴۶} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۴۷} – کتاب اجازات: نسخه خطّی.

{۴۸} – روضات الجنّات: ۹۹ / ۲.

{۴۹} – روضات الجنّات: ۹۹ / ۲.

{۵۰} – ریحانهٔ الادب: ۳۱۲ / ۱.

{۵۱} – قصص العلماء: ۱۴۷.

{۵۲} – قصص العلماء: ۱۳۷ و ۱۳۸.

{۵۳} – تکمله أمل الآمل: ۲۴۴ / ۵.

{۵۴} – رجال و مشاهیر اصفهان: ۲۶۰.

{۵۵} – بیان المفاخر: ۱۰۵ / ۱.

{۵۶} – روضات الجنّات: ۱۰۲ / ۲.

{۵۷} – بیان المفاخر: ۲۴۳ / ۱.

{۵۸} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۲۸۴.

{۵۹} – قصص العلماء: ۱۳۸.

{۶۰} – تاریخ اصفهان (مجلّد ابنیه و عمارات): ص ۳۰۰.

{۶۱} – رجال و مشاهیر اصفهان: ۲۶۰.

{۶۲} – بیان المفاخر: ۱۶۲ / ۱.

{۶۳} – عبارت ایشان در کتاب مناسک حج (: ص ۱۵ نسخه خطّی) چنین است:

...«تقریباً دو ساعت به غروب مانده روز هفتم شهر ذی الحجّهٔ الحرام سنه هزار و دویست و سی و یک وارد مکّه معظّمه ... شدیم».

{۶۴} – تاریخ علما و شعرای گیلان: ۳۱.

{۶۵} – یعنی دانشمندان چهار مذهبِ اهل سنّت که عبارتند از:

حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی.

{۶۶} – تاریخ اصفهان و ری: ۹۷.

{۶۷} – به نقل از مرحوم مهدوی در کتابِ بیان المفاخر: ۳۶۲ / ۲.

{۶۸} – قصص العلماء: ۱۴۵.

{۶۹} – تذکره‌ی القبور: ص ۸۵.

{۷۰} – معادن الجواهر: ۲۳ / ۱.

{۷۱} – این اجازه را مرحوم حجّهٔ الاسلام در صفحه نخست کتاب خود «سؤال و جواب» برای شخصی به نام:

«آخوند ملّا محمّد رضا» نوشته است (نسخه خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: شماره ۴۹۲۴ و بیان المفاخر: ۱۲۸ / ۲).

{۷۲} – بیان المفاخر: ۶۰ / ۲.

{۷۳} – الذریعهٔ: ۲۲ / ۱.

{۷۴} – ریحانهٔ الأدب: ۳۱۳ / ۲.

{۷۵} – تاریخ زنجان: ۲۷۵.

{۷۶} – بیان المفاخر: ۷۲ / ۲.

{۷۷} – الذریعة: ۱۴۱ / ۱۷ و الفوائد الرضویّة: ۴۲۷ / ۲.

{۷۸} – همچنین آیـة اللَّه حاج سیّد محمّـد صادق خوانساری و برادر ایشان آیةُ اللَّه حاج سیّد محمّد هاشم خوانساری – معروف به چهارسوقی – هر کدام نام این رساله را ضـمن تألیفات حجّة الإسـلام آورده‌اند (مُقَدَّمه مناهج المعارف: ص ۲۹۴ و ضیاء الأبصار فی ترجمه‌ی علماء خوانسار: ۶۱۳ / ۲، اجازه مرحوم آیةُ اللَّه حاج سیّد محمّد هاشم چهارسوقی به میرزا محمّد همدانی)

{۷۹} – اجازه مرحوم میرزا محمّد هاشم چهارسوقی به میرزا محمّد همدانی، چاپ شده در کتابِ ضیاء الأبصار: ۶۱۳ / ۲.

{۸۰} – الکرام البررة: ۸۱۰ / ۲.

{۸۱} – الفرق بین الفریضة و النافلة:۱۶َ

{۸۲} – روضات الجنّات: ۱۰۱ / ۲.

{۸۳} – میراث حوزه اصفهان: دفتر اول، ص ۲۸۱ تا ۲۹۶.

{۸۴} – قصص العلماء: ۲۲ و ۲۳.

{۸۵} – میراث حوزه اصفهان: دفتر اول، ص ۲۹۷ تا ۳۲۲.

{۸۶} – مرحوم ملّا محمّـد صالح مازندرانی جویباره‌ای (متوفّی ۱۲۸۵ هِ) رساله‌ای پیرامون این مسأله در تأیید نظر اسـتاد خود مرحوم حجّةُ الإسلام شفتی نگاشته است (گلشن اهل سلوک: ص ۱۷۵).

{۸۷} – میراث حوزه اصفهان: دفتر سوم، ص ۱۲۵ تا ۱۷۱.

{۸۸} – میراث حوزه اصفهان: دفتر سوم، ص ۹۶ تا ۱۲۵.

{۸۹} – مطالع الانوار: ۱۴۸ / ۴.

{۹۰} – الذریعة: ۷۲ / ۱۲

{۹۱} – هر پنجاه حرف را یک بیت گویند و محاسبه آن با ضـرب عدد حروف یک سـطر، در عدد سـطور یک صـفحه، به دسـت می‌آید (مکارم الآثار: ۳۸ / ۱).

{۹۲} – بیان المفاخر: ۵۵ / ۲ به نقل از مُقَدَّمه کتاب مناهج المعارف: ص ۲۹۴.

{۹۳} – بر اساس گفته خود مرحوم حجّةُ الإسلام در مطالع الأنوار: ۳۹۳ / ۵.

{۹۴} – نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه آیةُ اللَّه گلپایگانی قدس سره به شماره ۲۲۱۲ نگهداری می‌شود (فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیةُ اللَّه گلپایگانی: ۱۹۵ / ۳).

{۹۵} – مطالع الانوار: ۲۷ / ۵.

{۹۶} – در آغاز رساله دوّم، مرحوم حجّةُ الإسلام تصریح می‌کند که: در گذشته رساله‌ای در تحقیق احوال ابراهیم بن هاشم نوشتم، ولی چون در آن رسـاله بعضـی مطـالب و نکات را یادآور نشـدم، بر آن شـدم تا رساله دیگری در این باره، به رشـته تحریر درآورم (الرسائل الرجالیّة: ۶۱).

{۹۷} – روضات الجنّات: ۱۰۱ / ۲.

{۹۸} – تاریخ زنجان: ۲۷۵.

{۹۹} – ریحانة الأدب: ۳۱۳ / ۲.

{۱۰۰} – الفوائد الرضویّة: ۴۲۷ / ۲.

{۱۰۱} – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیةُ اللَّه مرعشی قدس سره: ۶۰ / ۱۶

{۱۰۲} – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیةُ اللَّه مرعشی قدس سره: ۶۰ / ۱۶

{۱۰۳} – فهرست نسخه‌های خطّی دانشکده الهیّات تهران: ۱۱ / ۱، شماره ۳۳۵.

{۱۰۴} – وی غیر از سیّد محمّد رضوی مشهور به سیّد محمّد قصیر، است (الذریعهٔ: ۱۵۶ / ۱).

{۱۰۵} – تاریخ اصفهان و ری: ۹۶.

{۱۰۶} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۲۲۸، اشعار مسجدیّه.

{۱۰۷} – آثار ملّی اصفهان: ۶۴۷، به نقل از:

تاریخ ابنیه تاریخی اصفهان: ۱۷۷.

{۱۰۸} – بیان المفاخر: ۸۶ / ۲.

{۱۰۹} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۲۳۸، بیت‌های ۲۰ تا ۲۲ از قصیده «طلعت» در مدح حجّهٔ الاسلام شفتی قدس سره و توصیف مسجد وی.

{۱۱۰} – روضات الجنّات: ۱۰۳ / ۲.

{۱۱۱} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۲۳۲ و ۲۵۹.

{۱۱۲} – تذکره مآثر الباقریّهٔ: ۲۵۹، اشعار مسجدیّه.

{۱۱۳} – شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است:

بیان المفاخر: ۳۵۱ – ۲۴۴ / ۲؛

مکارم الآثار: ۸۳۶ / ۳؛

الکرام البررهٔ: ۱۲۴ / ۱؛

أعیان الشیعهٔ: ۲۸۷ / ۳؛

معارف الرجال: ۹۴ / ۱؛

لباب الألقاب: ۷۱؛

هدیه‌ی الاحباب: ۱۴۷؛

ریحانهٔ الأدب: ۲۶ / ۲؛

الکنی والالقاب: ۱۷۴ / ۲؛

ماضی النجف: ۱۳ / ۳؛

الفواید الرضویّهٔ: ۴۲ / ۱؛

اعلام اصفهان: ۵۱۹ / ۱؛

دانشمندان و بزرگان اصفهان: ۲۵۳ / ۱؛

موسوعهٔ طبقات الفقهاء: ۱۳۳ / ۱۳؛

أحسن الودیعهٔ: ۷۸ / ۱؛

تاریخ اصفهان: ۳۰۵؛

تاریخ اصفهان و ری: ۲۶۲؛

رجال و مشاهیر اصفهان: ۱۵۳؛

مرآهٔ الشرق: ۱۴۶ / ۱.

{۱۱۴} – بیان المفاخر: ۲۴۹ / ۲.

{۱۱۵} – این اثرِ ارزشمند با عنوان «کتاب الغیبة فی الإمام الثانی عشر عَلَيْهِ السَّلَام» در دو جلد، با تحقیق حجّة الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی شفتی، به سال ۱۴۲۷ ه ق، توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد اصفهان، به چاپ رسید.

{۱۱۶} – این اثر با عنوان: «العصیریّة» با تحقیق حجّة الإسلام و المسلمین حاج سیّد مهدی شفتی، در یک جلد، به سال ۱۴۲۶ ه ق توسّط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد اصفهان، به چاپ رسید.

{۱۱۷} – مطالب آن را از این کتاب‌ها انتخاب کرده است:

کتاب الطرائف، تألیف سیّد بن طاووس؛ شرح نهج البلاغه، تألیف ابن أبی الحدید معتزلی؛ الصواعق المحرقة، تألیف ابن حجر هیتمی و صحیحین، یعنی:

صحیح مسلم و صحیح بخاری (الذریعة: ۴۳۹ / ۲۲).

{۱۱۸} – کرند» از توابع کرمانشاه است.

{۱۱۹} – اهمیّت مقام و موقعیّت مرحوم حاج سیّد اسد اللّه در تاریخ به گونه‌ای بوده که وفات او را ناصرالدین شاه ضمن سفرنامه فرنگستان، از وقایع مهمّه که تلگرافاً به او خبر رسیده، می‌نویسد (رجال و مشاهیر اصفهان: ص ۱۵۷).

{۱۲۰} – تذکره‌ی القبور: ۸۱.

{۱۲۱} – تذکره‌ی القبور: ۸۱.

{۱۲۲} – فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آیة اللّه مرعشی قدس سره: ۳۶۶ / ۷ شماره ۲۷۹۹.

{۱۲۳} – مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی در کتاب «دانشمندان و بزرگان اصفهان: ۳۸۰ / ۱ »، روز وفات مرحوم حاج سیّد مؤمن را ششم ماه رمضان نوشته، که اشتباه است؛ زیرا مرحوم حاج میرزا بهاء الدین عاملی (فرزند آقا محمّد علی مجتهد)، ضمن قطعه‌ای که مادّه تاریخ وفات نیز دارد، به روز وفات تصریح کرده، گوید:

شد از جهان بدوم ماه صیام شاد

میری که اوستاد فروع و اصول بود

{۱۲۴} – غرقاب: نسخه خطّی.

{۱۲۵} – تذکره‌ی القبور: ۸۱.

{۱۲۶} – نسخه‌های خطّی کتابخانه آیة اللّه مرعشی نجفی: ۳۶۶ / ۵.

{۱۲۷} – جلد دیگری از شرح مزجی وی بر شرائع الإسلام، در کتابخانه مسجد اعظم قم نگهداری می‌شود (فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مسجد اعظم:

ص ۱۰۱ شماره ۵۱۷).

{۱۲۸} – این کتاب به خط مؤلّف قدس سره است و شرح مزجی مفصّلی بر فصل سوم کتاب الصلاة لمعه می‌باشد.

{۱۲۹} – این اجازه که در چند صفحه می‌باشد، به خط صاحب جواهر نیست، ولی مهر شریف وی در پایان اجازه به چشم می‌خورد.

{۱۳۰} – معجم رجال الفکر و الأدب: ۳۹۸ / ۱.

{۱۳۱} – الکرام البررة: ۵۸۹ / ۲.

{۱۳۲} – تذکره‌ی القبور: ۸۱.

{۱۳۳} – الکرام البررة: ۵۱.

{۱۳۴} – مکارم الآثار: ۱۶۱۹ / ۵.

{۱۳۵} – قصص العلماء: ۱۳۸.

{۱۳۶} – قصص العلماء: ۱۶۷ و ۱۶۸.

{۱۳۷} – در بیشتر نوشته‌ها ربیع الأوّل ثبت شده و این اشتباه ناشی از نوشته مرحوم علّامه خوانساری در کتاب «روضات الجنّات» است.

فوت حجّة الإسلام یقیناً در دوم ماه ربیع الأوّل نبوده، زیرا اجازه‌ای که مرحوم حجّة الإسلام برای شخصی به نام «آخوند ملّا محمّد» بر برگ نخست «سؤال و جواب» نوشته، به تاریخ ۲۳ ربیع الأوّل ۱۲۶۰ می‌باشد (فهرست نسخ خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ۱۴۷ / ۱۷ شماره ۴۹۲۴؛ بیان المفاخر: ۱۲۸ / ۲).

{۱۳۸} – در تاریخ فوت مرحوم حجّة الاسلام، اختلاف زیادی وجود دارد، آنچه در متن آورده شده، تاریخ صحیح فوت است که مرحوم آیة اللّه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری (صاحب کتاب روضات الجنّات و از شاگردان سیّد حجّة الاسلام) در یادداشت‌های خود به آن تصریح کرده و پس از ذکر آن تاریخ، قصیده‌ای در چهل و نه بیت در مرثیه استاد خویش سروده است (علماء الأسرة: ص ۵۱).

همچنین مرحوم رضا قلیخان هما شیرازی – از معاصران حجّة الإسلام – این تاریخ را در دیوان خود ضمن قصیده‌ای در رثای حجّة الإسلام آورده است (دیوان هما: ص ۱۰۴).

{۱۳۹} – روضات الجنّات: ۱۰۲ / ۲ و ۱۰۳.

{۱۴۰} – بیان المفاخر: ۱۳۷ / ۲.

{۱۴۱} – شرح حال شیخ احمد احسایی در این کتاب‌ها آمده است:

فهرست کتب شیخ احمد؛

۲۱۵ / ۱؛ مُقَدَّمه چاپ چهارم شرح زیارت جامعه؛ روضات الجنّات: ۹۴ – ۸۸ / ۱؛ نجوم السماء: ص ۳۷۴ – ۳۶۷؛ کشف الحجب و الاستار: ص ۳۳۷؛ أنوار البدرین: ص ۱۰۶؛ أعیان الشیعة: ۵۹۳ – ۵۸۹ / ۲؛ الکرام البررة: ۹۱ – ۸۸ / ۱؛ هدیه‌ی العارفین: ۱۸۵ / ۱؛ ریحانة الأدب: ۸۲ – ۷۸ / ۱؛ الأعلام:

۱۲۹ / ۱؛ معجم المؤلّفین: ۲۲۸ / ۱؛ مکارم الآثار: ۱۱۳۷ – ۱۱۳۴ / ۴.

{۱۴۲} – بعضی «مطیری» نیز گفته‌اند، ولی علّامه سیّد محسن امین؛ در اعیان الشیعة گوید:

در نسبت شیخ احمد به: مطیری و مطیرفی، تردید وجود دارد و ما در کتاب «أنوار البدرین» مطیرفی یافتیم و مطیرف قریه‌ای از قرای احساء می‌باشد (أعیان الشیعة: ۵۹۳ / ۲؛ انوار البدرین فی تراجم علماء القطیف والإحساء و البحرین: ۴۰۶).

{۱۴۳} – أعیان الشیعة: ۵۸۹ / ۲.

{۱۴۴} – احساء به فتح اول، به نوشته «معجم البلدان: مادّه احساء و بحرین» شهریست مشهور از بحرین و نخستین کسی که آن را بنا نهاده و کرسی بلاد هجرش نمود، ابو طاهر حسن بن أبی سعید قرمطیست و تا حال آباد و مشهور است.

{۱۴۵} – مُقَدَّمه چاپ چهارم شرح زیارت جامعه، زندگی نامه خود نوشت شیخ احمد احسایی و فهرست کتب شیخ احمد: ۱۶۷ / ۱.

{۱۴۶} – زندگی نامه خود نوشت شیخ احمد.

{۱۴۷} – مُقَدَّمه چاپ چهارم شرح زیارت جامعه.

{۱۴۸} – مرحوم میرزا محمّد تنکابنی در «قصص العلماء: ص ۳۵ «می نویسد:

او کُندر زیاد می‌خورد، بدین سبب حافظه‌اش زیاد بود.

{۱۴۹} – مباحثی پیرامون بهاییت: مخطوط.

{۱۵۰} – مُقَدَّمه چاپ چهارم شرح زیارت جامعه، زندگی نامه خود نوشت شیخ احمد احسایی.

{۱۵۱} – همان.

{۱۵۲} – چنان که از «فهرست کتب شیخ احمد:

۲۱۰ / ۱ و ۲۱۱ «استفاده می‌شود.

{۱۵۳} – صاحب اعیان الشیعه، این تاریخ را از سیّد کاظم رشتی شاگرد شیخ نقل نموده، ولی همو از کسی که سنگ قبر شیخ احمد را در بقیع مشاهده کرده، حکایت می‌کند که بر سنگ مزار او تاریخ ۱۲۴۳ حک شده است (أعیان الشیعهٔ: ۵۹۱ / ۲)؛ مرحوم صاحب روضات الجنّات نیز وفات شیخ را در اوائل سال ۱۲۴۳ دانسته (روضات الجنّات: ۹۴ / ۱) و میرزا حسن گوهر مرثیه‌ای برای وی سروده که مادّه تاریخ آن در آخرش دلالت بر ۱۲۴۳ می‌کند و آن به نقل «طرائق: ۱۵۱ / ۳ «چنین است:

قد سئلت الفکر عن تاریخه یوما فأنشد

فزت بالفردوس فوزاً یا ابن زین الدین احمد

و برای تطبیق این مصراع با ۱۲۴۱ ممکن است که الف بعد از زای «فوزا» و الف بعد از یاء «یا ابن» به حساب نیاید، لیکن در عموم کتب شیخیّه و جلدهای عدیده «الذریعهٔ» و غیره همه وفات را در این سال ۱۲۴۱ نوشته‌اند (مکارم الآثار: ۱۱۳۶ / ۴ و ۱۱۳۷).

{۱۵۴} – فهرست تألیفات شیخ احمد احسایی را این افراد ذکر کرده‌اند:

۱ – سیّد کاظم رشتی در «دلیل المتحیّرین: ۹۳ – @ ۱۳۲ – ۱۱۸ کتاب و رساله.

۲ – شیخ عبدالله فرزند شیخ احمد احسایی در شرح حالی که برای پدرش نوشته (: ص ۱۰۱) ۶۷ – ۵۷ عنوان کتاب.

۳ – ریاض طاهر در کتاب «فهرست تصانیف شیخ احمد، چاپ نجف، ۱۰۴ ۱۳۹۰ عنوان کتاب.

۴ – مرحوم علّامه سیّد محمّد باقر خوانساری در کتاب «روضات الجنّات: ۳۸ ۲۲۳ – ۲۲۰ / ۱ کتاب از شیخ احمد را نام می‌برد و می‌نویسد که تالیفات او به ۱۰۰ عنوان می‌رسد.

۵ – علّامه سیّد محسن امین در «اعیان الشیعهٔ: ۱۰۲ ۴۰۶ – ۴۰۱ / ۸ عنوان.

۶ – سیّد محمّد حسن آل طالقانی در کتاب «الشیخیّهٔ: ۱۲۷ ۳۸۹ – ۳۷۵ عنوان کتاب.

{۱۵۵} – أعیان الشیعهٔ: ۵۹۳ – ۵۹۱ / ۲.

{۱۵۶} – فهرست نسخ خطّی کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی: ۴۸۱ / ۱، مجموعه شماره ۳۷۰.

{۱۵۷} – شرح رساله‌ی العلم (مخطوط).

{۱۵۸} – یکی از قائلین به این قول ملّا صدراست (اسفار: ۳۸۶ / ۲).

{۱۵۹} – رساله در تحقیق قول حکماء «بسیط الحقیقهٔ کل الأشیاء»: مخطوط.

{۱۶۰} – فهرست نسخ خطّی کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی: ۱۹۴ / ۷ مجموعه شماره ۲۷۱۹.

{۱۶۱} – و اکثر عبارات اجازات آنها در کتاب «شذور العقیان فی تراجم الاعیان» و «نجوم السماء» و «هدایهٔ المسترشد:

صص ۶۱ – ۵۶ «آمده است.

{۱۶۲} – الذریعهٔ: ۱۴۱ / ۱.

{۱۶۳} – الذریعهٔ: ۱۶۵ / ۱.

{۱۶۴} – الذریعهٔ: ۱۸۸ / ۱.

{۱۶۵} – الذریعهٔ: ۲۲۰ / ۱.

{۱۶۶} – الذریعهٔ: ۲۵۵ / ۱.

{۱۶۷} – الذریعهٔ: ۵۳ / ۱.

{۱۶۸} – اعیان الشیعه: ۵۹۲ / ۲.

{۱۶۹} – بهاییان: ۷۸.

{۱۷۰} – اعیان الشیعهٔ: ۴۰۱ / ۸.

{۱۷۱} – مکارم الآثار: ۶. ۲۱۷ @ /

{۱۷۲} – رساله ترجمه شیخ علی نقی احسائی: ۹۷.

{۱۷۳} – فهرست تصانیف شیخ احمد احسائی: ۵.

{۱۷۴} – اجازه شیخ احمد به شیخ اسداللّه کاظمینی: ص ۶.

{۱۷۵} – نگاه کنید به: الذریعهٔ ۱۴۱ / ۱؛ کشف الحجب و الاستار ص ۲۰؛ أعیان الشیعهٔ: ۵۹۲ / ۲.

{۱۷۶} – زندگی نامه وی در این کتاب‌ها آمده است:

اثر آفرینان: ۲۰۲ / ۱؛ اعیان الشیعهٔ: ۵۹۲ / ۲؛ مصفی المقال: ص ۴۲۸؛ تکمله نجوم السماء: ۴۵۷ / ۱؛ الکرام البررهٔ: القسم الثالث، ص ۳۵۶ ذیل عنوان «الشیخ محمّد بن احمد الاحسایی» و همان: ج ۱ ص ۲۰۸ ذیل عنوان «محمّد تقی الأحسایی».

{۱۷۷} – الذریعهٔ: ۲۶۳ / ۲۶.

{۱۷۸} – الذریعهٔ: ۳۰ / ۱۱.

{۱۷۹} – روضات الجنّات: ۹۱ / ۱.

{۱۸۰} – شرح حال وی را در این کتاب‌ها بخوانید:

مکارم الآثار ۲۸۱ / ۴، معجم المؤلّفین ۲۵۴ / ۷ مستدرکات أعیان الشیعهٔ: ۱۳۸ / ۳؛ الکرام البررهٔ: القسم الثالث، ص ۱۹۷؛ ادب الطف: ۲۷۶ / ۶؛ انوار البدرین: ص ۴۰۷؛ رساله ترجمه شیخ علینقی احسایی، تألیف شیخ علی حائری اسکویی؛ الشیخیّهٔ: ۷۶.

{۱۸۱} – شیخیگری بابیگری: ۱۳؛ الشیخیّهٔ: ۷۷؛ الذریعهٔ: ۸۹ / ۴.

{۱۸۲} – طبقات أعلام الشیعهٔ: ۹۱ / ۲.

{۱۸۳} – حکایتی در این باره در کتاب فهرست کتب شیخ احمد ۱۴۶ / ۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴ «نقل شده است.

{۱۸۴} – قصص العلماء: ص ۵۳.

{۱۸۵} – قصص العلماء: ص ۵۳.

{۱۸۶} – کلمات مکنونه را می‌توان شرح مختصری بر کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی و اقتباسی از «نقد النصوص» جامی دانست (داوری @ درباره‌ی ابن عربی: ص ۱۵۹).

{۱۸۷} – الکلمات المکنونهٔ: ص ۸.

{۱۸۸} – المحجّهٔ البیضاء: ۳۳۸ / ۶.

{۱۸۹} – رساله الانصاف را در سال ۱۰۸۳ ه به پایان رسانده و سال وفاتش ۱۰۹۱ ه است.

{۱۹۰} – رسائل ملّا محسن فیض کاشانی، رساله الانصاف: ص ۱۸۹ و نیز ترجمه عربی همین عبارت را در کتاب دیگرش «قرّهٔ العیون: ص ۳۳۱ «که آن را در سال ۱۰۸۸ ه به اتمام رسانده، آورده است.

{۱۹۱} – أحسن الودیعهٔ: ۱۶۸ / ۲ و ریحانهٔ الأدب: ۸۱ / ۱.

{۱۹۲} – روضات الجنّات: ۱۲۶ / ۲.

{۱۹۳} – الکرام البررة: ۳۹۰ / ۱.

{۱۹۴} – اشارات الأصول: جلد دوّم

(نسخه خطّی) و قصص العلماء: ص ۱۲۱ به نقل از اشارات.

{۱۹۵} – قصص العلماء: ۳۵.

{۱۹۶} – قصص العلماء: ص ۳۵.

{۱۹۷} – دایرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۶ / ۶۶۴.

{۱۹۸} – روضات الجنّات: ۹۴ / ۱.

{۱۹۹} – به نقل از روضات الجنّات: ۹۱ / ۱.

{۲۰۰} – فهرس التراث: ۱۱۸ / ۲؛ به نقل از مستدرک الوسائل محدّث نوری: ۳۹۹ / ۳.

{۲۰۱} – قصص العلماء: ۱۴۳.

{۲۰۲} – رساله شرب الغلیان فی شهر رمضان، چاپ شده در «میراث حوزه اصفهان: دفتر چهارم، ص ۷۸».

{۲۰۳} – روضات الجنّات: ۸۸ / ۱ و ۸۹.

{۲۰۴} – قصص العلماء: ۳۵.

{۲۰۵} – روضات الجنّات: ۹۴ / ۱.

{۲۰۶} – روضات الجنّات: ۳۴۲ / ۳.

{۲۰۷} – روح مجرّد؛ ص ۴۰۵ و ۴۰۷.

{۲۰۸} – دلیل المتحیّرین:َ۱۴

{۲۰۹} – نگاه کنید به: هدایة الطالبین (ترجمه دلیل المتحیّرین): ۲۹ – ۲۷.

{۲۱۰} – الذریعة: ۴۷۶ / ۴.

{۲۱۱} – الذریعة: ۱۷۴ / ۵.

{۲۱۲} – الذریعة: ۸۰ / ۳ و ۸۱.

{۲۱۳} – الشیخیّة: ۱۸۲.

{۲۱۴} – فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیة اللَّه گلپایگانی: ۱۹۳ / ۳، رساله سوم از مجموعه شماره ۲۲۰۴.

{۲۱۵} – الروضة البهیّة فی الطرق الشفیعیّة: ۵۹ – ۵۷.

{۲۱۶} – طرائف المقال: ۶۱ / ۱

{۲۱۷} – طبقات أعلام الشیعة: ۱۵۴۶ / ۱؛ دایرة المعارف بزرگ تشیّع: ۱۹۱ / ۱۰.

{۲۱۸} – مرآة الکتب: ص ۲۶۰.

{۲۱۹} – روضات الجنّات: ۹۲ / ۱.

{۲۲۰} – تاریخ فلاسفه اسلام؛ ۸۰

{۲۲۱} – نگاه کنید به: هدایة الطالبین (ترجمه دلیل المتحیّرین): ۲۹ – ۲۷.

{۲۲۲} – أحسن الودیعة: ۱۶۸ / ۲.

{۲۲۳} – قصص العلماء: ص ۴۲.

{۲۲۴} – شرح روضات الجنّات: ۲۱۶ / ۱، پاورقی ۲.

{۲۲۵} – قصص العلماء: ص ۳۵.

{۲۲۶} – مرحوم میرزا محمّد تنکابنی نیز بر همین عقیده است که شیخ احمد بیشتر مطالب خود را از کتاب‌های ابن ابی جمهور احسایی گرفته و با او هم مذهب است؛ او در این باره در کتاب «قصص العلماء: ص ۳۵ «می نویسد:

شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن أبی جمهور احسایی به دست او آمد و در کتب او مطالعه می کرد و در اکثر از مقامات با او هم مذهب است.

{۲۲۷} – هو الشیخ أحمد اللحساوی شیخ الفرقه‌ی الموسومهٔ بالشیخیّهٔ، منه قدّس سرّه.

{۲۲۸} – المقالات اللطیفهٔ فی المطالب المنیفهٔ: ص ۱۱۴ (ضمن مجموعه رسائل مرحوم علّامه چهارسوقی، چاپ سنگی)

{۲۲۹} – الفوائد الرضویّهٔ: ۵۰۱ / ۲؛ المآثر و الآثار: ۱۷۹؛ مفاخر اسلام؛

۵۴۱ / ۹ و ۵۴۲.

{۲۳۰ / @} – ۲.

{۲۳۱} – أعیان الشیعهٔ: ۵۹۴ / ۲؛ نقباء البشر: ۷۶۵ / ۲.

{۲۳۲} – الذریعهٔ: ۳۶۲ / ۲۲ شماره ۷۴۴۰.

{۲۳۳} – مرآهٔ الکتب: ص ۲۳۰؛ تکلمه أمل الآمل: ۵۱ / ۲.

{۲۳۴} – الذریعهٔ: ۱۰۹ / ۲۳.

{۲۳۵} – الذریعهٔ: ۹۹ / ۲۳.

{۲۳۶} – الذریعهٔ: ۱۸۲ / ۱۰.

{۲۳۷} – الذریعهٔ: ۱۸۲ / ۱۰ و تذکره‌ی القبور: ص ۳۷.

{۲۳۸} – الذریعهٔ: ۳۳۲ / ۱۶

{۲۳۹} – الذریعهٔ: ۱۷۲ / ۲۱

{۲۴۰} – أحسن الودیعهٔ: ص ۲۲.

{۲۴۱} – الذریعهٔ: ۱۸۱ / ۲۵.

{۲۴۲} – أعیان الشیعهٔ: ۵۹۰ / ۲.

{۲۴۳} – روح مجرّد؛ ص ۴۲۶.

{۲۴۴} – فهرست کتب شیخ احمد؛ ۱۹۰ / ۱.

{۲۴۵} – قصص العلماء: ص ۳۴.

{۲۴۶} – قصص العلماء: ص ۴۳.

{۲۴۷} – در کتاب «أعیان الشیعهٔ» درباره‌ی او می‌نویسد:

السیّد مهدی ابن السیّد علی الطباطبایی صاحب الریاض، شقیق السیّد محمّد ال مجاهد، أمّهما بنت الآقا محمّد باقر البهبهانی. فی تتمّهٔ أمل الآمل: عالم متبحّر ربّانی محقّق مدقّق بلا ثانی طویل ... و تتبع کتب الشیخ أحمد بن زین الدین الأحسایی رئیس الکشفیّهٔ و أورد علیه ایرادات لما وقف علی کتبه و صار الناس فی عصره فرقتین شیخیّهٔ و أصولیّهٔ (أعیان الشیعهٔ: ۱۵۵ / ۱۰).

{۲۴۸} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۴۹} – مظاهر الآثار: ۱۰۶۴ / ۱، به نقل از کتاب «شیخیگری و بابیگری: ص ۴۸ ».

{۲۵۰} – مرحوم ثقة الإسلام تبریزی در کتاب «مرآة الکتب» درباره‌ی وی می‌نویسد:

کان عالمًا، فاضلًا، فقیهًا، محتاطاً فی العمل، بحیث یضرب المثل به احتیاطاً ته و یعد من الوسواس و کان شدید التعرّض لطریقة الشیخ الأوحد الشیخ أحمد الأحسایی، حتّی ألّف فی ردّه کتاب سمّاه: حیاة الأرواح و نقض هذا الکتاب الفاضل المیرزا حسن الشهیر بگوهر من تلامذة الشیخ (مرآة الکتب: ص ۴۰۸).

{۲۵۱} – نسخه خطّی این کتاب در ۸ جلد که به خط مؤلّف در کتابخانه «مجتبی مینوی» می‌باشد، مورد تحقیق آقای مدرسی چهاردهی قرار گرفته و این مطلب را در کتاب «شیخیگری و بابیگری: ص ۴۸، چاپ دوم، انتشارات فروغی ۱۳۵۱ ش» ذکر کرده‌اند، که عینا نقل می‌شود. البته مرحوم مدرّس در کتاب «ریحانة الأدب: ۲۱۰ / ۳ «در شرح حال شیخ محمّد حسن استرآبادی، از جمله تألیفات او را «مظاهر الانوار» خوانده، در حالی که «مظاهر الآثار» در کتاب آقای مدرسی نوشته شده است.

{۲۵۲} – مظاهر الآثار: ۱۰۶۴ / ۱.

{۲۵۳} – ریحانة الادب: ۲۱۶ / ۲.

{۲۵۴} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۵۵} – ریحانة الأدب: ۲۱۹ / ۳.

{۲۵۶} – ریحانة الادب: ۳۷۶ / ۳.

{۲۵۷} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۵۸} – ریحانة الأدب: ۳۸۰ / ۳.

{۲۵۹} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۶۰} – روضات الجنّات: ۳۰۴ / ۲.

{۲۶۱} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۶۲} – دلیل المتحیّرین: ۷۰ – ۶۶؛ قصص العلماء: ۴۴.

{۲۶۳} – قصص العلماء: صص ۵۱ – ۴۴ و ص ۵۵.

{۲۶۴} – قصص العلماء: ۵۴.

{۲۶۵} – قصص العلماء: ص ۳۵.

{۲۶۶} – این مطلب تنها در کتاب «شرح حال رجال ایران: ۳۷۹ / ۱ «آمده، ولی اوّلاً حال این کتاب و مؤلّف آن بر اهل علم پوشیده نیست و ثانیاً در آنجا می‌نویسد:

ملّا حسین بشرویه‌ای از طرف میرزا علی محمّد شیرازی مأمور شد که در اصفهان نزد حاج سیّد محمّد باقر حجّة الإسلام برود و ثالثاً درباره‌ی این سفر و برخورد او با مرحوم سیّد حجّة الإسلام چیزی ننوشته است!

و ناگفته پیداست که هیچ گاه ملّا حسین جرأت ملاقات نیافته و اگر هم یافته نتوانسته در راستای هدف خود، سیّد حجّة الإسلام را – که به اعتراف موافقان و مخالفان وی از بینش و هوشیاری بالایی برخوردار بوده – متقاعد سازد.

{۲۶۷} – قصص العلماء: ص ۴۲.

{۲۶۸} – رسائل و مسائل، ملّا احمد نراقی: ۳۵۳ / ۳.

{۲۶۹} – نادرستی این ادّعای شیخ احمد، با مقایسه بین سخنان و مطالب او و سخنان ابن أبی جمهور احسایی در کتاب‌هایش به خصوص کتاب «المجلّی»، بر هر صاحب بصیرتی آشکار می‌شود.

{۲۷۰} – فتوحات مکّیه: ۲۷۹ / ۱.

{۲۷۱} – به عنوان نمونه، در کتاب اسفار قبل از ورود به برهان این ادّعا که ...: «ان واجب الوجود تمام الأشیاء و کل الموجودات و إلیه یرجع الأمور کلّها»، می گوید:

هذا من الغوامض الإلهیّة الّتی یستصعب إدراکه إلّا علی من آتاه اللَّه من لدنه علماً و حکمهٔ (اسفار: ۱۱۰ / ۶، فصل ۱۲).

{۲۷۲} – شرح زیارت جامعه: ۸۷ / ۲.

{۲۷۳} – شرح زیارت جامعه: ۳۰۷ / ۳.

{۲۷۴} – شرح فوائد؛ ص ۱.

{۲۷۵} – أعیان الشیعهٔ: ۵۹۱ / ۲ و ۵۹۲.

{۲۷۶} – پایان رساله‌ی الوجود و تحقیق مراتب الوجود؛ مخطوط.

{۲۷۷} – شرح فوائدَ؛ ص ۶

{۲۷۸} – بصائر الدرجات: ص ۴۲ ح ۱۰.

{۲۷۹} – شرح زیارت جامعه: ۲۶۰ / ۱ و ۲۶۱.

{۲۸۰} – مُقَدَّمه طبع نخست شرح زیارت جامعه ص ۸ و فهرست کتب شیخ احمد؛ ۱۷۹ – ۱۶۶ / ۱.

{۲۸۱} – شرح زیارت جامعه: ۱۱۵ / ۱.

{۲۸۲} – مباحثی پیرامون بهاییت: مخطوط.

{۲۸۳} – أنیس الموحّدین: ص ۲۶۵.

{۲۸۴} – همان: ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

{۲۸۵} – قصص العلماء: ص ۴۴.

{۲۸۶} – عین عبارت او چنین است:

و الجسد جسدان، جسد عنصری بشری مرکّب من العناصر الأربعهٔ الّتی هی تحت فلك القمر و هذا یفنی و یلحق کل شیء إلی أصله و یعود إلیه عود ممازجهٔ واستهلاك، فیعود ماؤه إلی الماء و هواؤه إلی الهواء و ناره إلی النار و ترابه إلی التراب، ولا یرجع لانّه کالثوب یلقی من الشخص و الثانی جسد أصلی من عناصر هورقلیا و هو کامن فی هذا المحسوس و هو مَرْکَب الروح و الباقی فی قبره مستدیراً مرتب الوضع کترتبه فی الشخص حال حیاته، مثلًا أجزاء الرقبهٔ بین أجزاء الرأس؛ ... فاذا کان یوم القیامهٔ ألّف أجزاء هذا الجسد الّذی بدأه أوّل مرّهٔ حتّی یکون به صورته فی الدنیا، ثم تَتَعَلَّق به الروح، فیقوم للحساب و هذا الجسد هو الّذی یتألّم و یتنعم و هو الباقی و به یدخل الجنّهٔ أو النار (شرح زیارت جامعه: ج ۴ / ص ۲۳۴ و ۲۳۵).

{۲۸۷} – عبارت مرحوم خواجه طوسی چنین است:

«و لا یجب إعادهٔ فواضل المکلّف»، کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، تألیف مرحوم علّامه حلّی: ص ۵۶۵.

{۲۸۸} – شرح زیارت جامعه: ج ۴ / صص ۲۱ -۱۹.

{۲۸۹} – الذریعهٔ: ۱۷۴ / ۲۱

{۲۹۰} – شرح عرشیّه: ص ۱۳۷.

{۲۹۱} – رساله دکتر معین در تهران به سال ۱۳۳۳ ش – ۱۹۵۴ م به چاپ رسیده است (الذریعهٔ: ۲۵۲ / ۲۵).

{۲۹۲} – قصص العلماء: ص ۴۵.

{۲۹۳} – آیه چنین است:

«سبحان الّذی أسری بعبده لیلًا من المسجد الحرام إلی المسجد الاقصی الّذی بارکنا حوله»؛ قابل توجّه است که کلمه «بعبده» در این

آیه نشان می‌دهد این سیر جسمانی بوده است نه روحانی، زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه «عبد» نشان می‌دهد:

جسم و جان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانسته‌اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند، احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده‌اند، در حالی که می‌دانیم اگر کسی به دیگری بگوید:

من فلان شخص را به فلان نقطه بردم، مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده یا تفکّر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است (تفسیر نمونه:

.(۱۲ / ۲۱

{۲۹۴} – آیات ۱۳ تا۱۸

{۲۹۵} – محدّث شهیر علّامه مجلسی قدس سره در «بحار الأنوار: ۴۰۹ – ۲۸۲ / ۱۸ «می گوید:

سیر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از مسجد الحرام به بیت المقدّس و از آنجا به آسمان‌ها از جمله مطالبیست که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنّی بر آن دلالت دارد و انکار امثال این مسائل با تأویل و توجیه آن به معراج روحانی یا خواب دیدن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ناشی از عدم اطّلاع از اخبار ائمّه هدی و یا ضعف یقین است.

آن گاه اضافه می کند:

اگر بخواهم اخباری را که در این باره رسیده، جمع آوری کنیم، کتاب بزرگی خواهد شد.

{۲۹۶} – الذریعهٔ: ۲۲۶ / ۲۱

{۲۹۷} – قصص العلماء: ص ۴۷ و ۴۸.

{۲۹۸} – شرح زیارت جامعه: ۱۷ / ۱.

{۲۹۹} – البته عین عبارت حدیث چنین است:

«أنا و علی أبوا هذه الأمّهٔ! «بحار الأنوار: ۳۴۲ / ۲۶ ح۱۳

{۳۰۰} – شرح زیارت جامعه: ۲۹ / ۱.

{۳۰۱} – شرح زیارت جامعه: ۲۵ / ۴.

{۳۰۲} – شرح زیارت جامعه: ۲۸۳ / ۱.

{۳۰۳} – قصص العلماء: ص ۴۸ و ۴۹.

{۳۰۴} – قصص العلماء: ص ۵۱.

{۳۰۵} – قصص العلماء: ص ۵۸.

{۳۰۶} – قصص العلماء: ص ۵۵.

{۳۰۷} – قصص العلماء: ص ۵۵.

{۳۰۸} – رساله «روح الصلوهٔ» نخستین رساله از مجموعه «الأربعونیّات» اوست، که آن را به استاد خود مرحوم ملّا محسن فیض کاشانی، هدیه کرده است.

{۳۰۹} – الأربعینیّات لکشف أنوار القدسیّات: ص ۵۲، نشر میراث مکتوب، ط تهران، ۱۳۸۱ ش.

{۳۱۰} – فقه الرضا: ص ۱۰۵.

{۳۱۱} – بحار الأنوار: ۲۱۷ / ۸۱.

{۳۱۲} – برای اطّلاع بیشتر از این کتاب، نگاه کنید به: خاتمه مستدرک الوسائل: ۳۲۲ – ۲۳۰ / ۱.

{۳۱۳} – مستدرک الوسائل: ۹۵ / ۴ ح ۹.

{۳۱۴} – مستدرک الوسائل: ۹۸ / ۴ ح ۱۲

{۳۱۵} – مستدرک الوسائل: ۵۹ / ۳ ح ۱۱.

{۳۱۶} – شرح زیارت جامعه: ۷۷ / ۱.

{۳۱۷} – شرح زیارت جامعه: ۸۶ / ۱.

{۳۱۸} – شرح زیارت جامعه: ۲۶ / ۴ و ۲۷.

{۳۱۹} – هديّة النملة: ص ۱۴ و ۱۵

{۳۲۰} – جوامع الکلم ۱ / صص ۹۰ – ۴۰.

{۳۲۱} – شرح زیارت جامعه: ۵۱ / ۲.

{۳۲۲} – رساله قطیفیّه: ص ۱۵۱.

{۳۲۳} – واقعه: ۶۹.

{۳۲۴} – أجوبة مسائل اصفهان (نسخه خطّی): ص ۹. {۳۲۵} – أجوبة مسائل اصفهان (نسخه خطّی): ص ۱۰

{۳۲۶} – جوامع الکلَم ۴۴ / ۱

{۳۲۷} – جوامع الکلَم ۶۷ / ۱.

{۳۲۸} – شرح زیارت جامعه: ۵ / ۴.

{۳۲۹} – رساله قطیفیّه: ص ۱۲۶.

{۳۳۰} – شرح قصیده ۱۹۴.

{۳۳۱} – دایرة المعارف فارسی: ۱۵۲۴ / ۲.

{۳۳۲} – وی فرزند محمّد حسین مهتدی، از بهاییان معروف کاشان بود، زندگی او بسیار پر ماجرا و مملو از فراز و نشیب‌های عجیبیست. او شرح حال خود را در کتاب «پیام پدر» و نیز در کتاب خاطراتش به تفصیل نوشته است.

صبحی پس از خاتمه جنگ جهانی اول، برای زیارت عبدالبهاء از راه بادکوبه و استانبول و بیروت به حیفا رفت و در آنجا مقرّب درگاه شد و سال‌ها کاتب عبدالبهاء گردید. وی پس از سال ها، بنا به عللی که در خاطرات خود و نیز در کتاب «پیام پدر» شرح داده، از این دار و دسته سیاسی وابسته به استعمار بین المللی، کناره گرفت و در عسرت مادّی فراوانی به سر برد تا آنکه سر انجام به عنوان آموزگار است خدام شد و بعدها در اداره انتشارات و رادیو، برنامه کودکان را تنظیم می‌کرد و برای بچّه‌ها قصّه‌های شیرینی می‌گفت که مورد توجّه همگان بود.

صبحی در آبان ماه ۱۳۴۱ شمسی در تهران درگذشت و تشییع جنازه مفصّلی از او به عمل آمد (مُقَدَّمه کتاب صبحی، به قلم سیّد هادی خسروشاهی: صص ۵ – ۳).

{۳۳۳} – خاطرات صبحی: ص ۴۷.

{۳۳۴} – زندگی نامه او در این کتاب‌ها آمده است:

اثر آفرینان: ۱۰۸ / ۳؛

روضات الجنّات: ۹۲ / ۱ ضمن شرح حال شیخ احمد احسایی؛

ریحانة الأدب: ۳۰۸ / ۲؛

مکارم الآثار: ۲۰۹ / ۱؛

نجوم السماء: ص ۳۹۷؛

الکرام البررة: القسم الثالث، ص ۲۶۹؛

موسوعة طبقات الفقهاء: ۴۳۵ / ۱۳؛ الأعلام؛ ۲۱۵ / ۵.

{۳۳۵} – فهرست کتب شیخ احمد احسائی: ۱۴۶ / ۱.

{۳۳۶} – به نوشته مرحوم تنکابنی در کتاب «قصص العلماء: ص ۵۶»: وقتی کتاب دلیل المتحیّرین را نزد آقا سیّد ابراهیم قزوینی آوردند، آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن فرمود:

اسم این کتاب چیست؟

عرض کردند:

دلیل المتحیّرین موسوم است؛ آن بزرگوار تبسّم نمود و فرمود:

مناسب آن بود که این رساله «شتمیّه» نامند، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علمای اعلام است!

{۳۳۷} – دلیل المتحیّرین: صَ@ ۲۰.

{۳۳۸} – در کتاب «الشیخیّة: ص ۴۰۵ – ۳۹۰» یکصد و پنجاه و نه عنوان از تألیفات او را نام برده است.

{۳۳۹} – مباحثی پیرامون بهاییت: مخطوط.

{۳۴۰} – عبد الباقی فرزند سلیمان عُمَری موصلی (۱۲۷۸ – ۱۲۰۴ ه)، شاعر مشهور که در مدح اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام بسیار شعر سروده؛ وی در دوره عثمانی والی عراق بوده؛ از برای او تألیفاتیست از جمله: دیوان شعر و نزهة الدهر فی تراجم فضلاء العصر (مشاهیر الشرق فی القرن التاسع عشر: ۳۳۴ / ۲).

{۳۴۱} – سبب سرودن آن قصیده به مناسبت ارسال روپوش برای مرقد امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام از طرف سلطان محمود خان ثانی پادشاه عثمانی می‌باشد.

این روپوش قطعه پوشی از پوشش‌های ضریح مطهر حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم بود که سلطان مذکور به عنوان تحفه برای ضریح حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد؛ مطلع قصیده پاشا عبدالباقی در مدح آن حضرت چنین است:

و افتک یا موسی بن جعفر تحفة

منها یلوح لنا الطراز الاول

{۳۴۲} – کتاب «شرح القصیده» در سال ۱۲۷۰ ه در تهران به چاپ رسیده است.

{۳۴۳} – مجموعه الرسائل: ص ۱۸۳.

{۳۴۴} – تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری: ... صص ۸۱ – ۷۹.

{۳۴۵} – مجموعة الرسائل: ص ۲۲.

{۳۴۶} – قصص العلماء: ص ۵۸.

{۳۴۷} – دایرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۶ / ۶۶۶.

{۳۴۸} – ایقان: ص ۴۱.

{۳۴۹} – احزاب: ۴۰.

{۳۵۰} – جوامع الکلم ۷ / ۱.

{۳۵۱} – مجموعة الرسائل: ص ۲۴.

{۳۵۲} – کتاب فرائد ص ۴۷۴ و ۵۴۲ و ۵۷۷ و ۵۸۱.

{۳۵۳} – مطالع الأنوار: ص ۲۰ و ۳۷.

{۳۵۴} – زندگی نامه وی را می‌توانید در این کتاب‌ها بخوانید:

اثر آفرینان: ۳۲ / ۵؛ اعیان الشیعهٔ: ۴۴ / ۱؛ ریحانهٔ الادب: ۵۰ / ۵؛ المآثر و الآثار: ص ۱۴۷؛ معجم المؤلّفین: ۱۶۲ / ۱۱؛ هدیه‌ی العارفین: ۳۷۹ / ۲؛ الکرام البررهٔ: القسم الثالث، ص ۲۸۱.

{۳۵۵} – خاطرات صبحی: ص ۴۸.

{۳۵۶} – دایرهٔ المعارف فارسی: ج ۲ / ۱۵۲۴.

{۳۵۷} – نسب حاج محمّد کریم خان و فتح علی شاه قاجار، هر دو به: «محمّد ولی خان فرزند مهدی خان» می‌رسد؛ نسب فتح علی شاه چنین است:

فتح علی شاه، فرزند حسین قلی، فرزند محمّد حسن، فرزند شاه قلی، فرزند محمّد ولی خان (الکرام البررهٔ: القسم الثالث، ص ۲۸۱).

{۳۵۸} – شیخیگری بابیگری: ص ۱۳۸.

{۳۵۹} – ارشاد العوام ج ۱، مُقَدَّمه.

{۳۶۰} – قصص العلماء: ص ۶۶.

{۳۶۱} – الفوائد الرضویّهٔ: ۵۰۱ / ۲؛ المآثر و الآثار: ۱۷۹؛ مفاخر اسلام؛ ۵۴۱ / ۹ و ۵۴۲.

{۳۶۲} – خاطرات صبحی: ص ۴۸.

{۳۶۳} – الشیخیّهٔ: ص ۲۰۵.

{۳۶۴} – تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری: ص ۵۲ و ۵۳.

{۳۶۵} – هدایهٔ الصبیان: فصل چهارم.

{۳۶۶} – الذریعهٔ: ۱۶۹ / ۲۵.

{۳۶۷} – المآثر و الآثار: ص ۱۴۷؛ دایرهٔ المعارف بزرگ تشیع: ۱۰ / صص ۱۸۸ ۱۸۹.

{۳۶۸} – شرح حال او در این کتاب‌ها آمده:

المآثر و الآثار: ۲۰۱؛ شیخیگری بابیگری: ۱۷۵ – ۱۶۲؛ فهرست کتب شیخ احمد:

۷۱ – ۵۷ / ۱ و ۳۹۸ – ۳۰۶ / ۲؛ الشیخیّهٔ: ص ۲۱۰.

{۳۶۹} – شرح حال او را در این کتاب‌ها بخوانید:

فهرست کتب شیخ احمد احسائی: ۵۶ – ۲۹ / ۱ و ۴۶۲ – ۴۰۰ / ۲؛ مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی: صص ۶۸ – ۶۴؛ الشیخیّه: ۲۱۳.

{۳۷۰} – مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی: ۶۸ و ۶۹؛ الشیخیّه: ۲۱۵.

{۳۷۱} – الشیخیه: ۲۱۸.

{۳۷۲} – فرهنگ فرق اسلامی: ص ۲۶۶.

{۳۷۳} – المآثر و الآثار: ۲۰۱؛ شیخیگری بابیگری: ۱۷۵ – ۱۶۲؛ فهرست کتب شیخ احمد احسائی: ۷۱ – ۵۷ / ۱ و ۳۹۸ – ۳۰۶ / ۲؛ الشیخیّه: ۲۲۰.

{۳۷۴} – المآثر و الآثار: ۱۶۱؛ دانشمندان آذربایجان: ۳۸۸؛ طبقات أعلام الشیعهٔ: ۲۶۶ / ۲؛ الشیخیّهٔ: ۱۸۶.

{۳۷۵} – شیخیگری بابیگری: ۱۱۵ و ۱۱۶؛ الشیخیّهٔ: ۱۸۸.

{۳۷۶} – الشیخیّهٔ: ۱۸۹.

{۳۷۷} – الشیخیّهٔ: ۱۹۲.

{۳۷۸} – الشیخیّهٔ: ۱۹۳.

{۳۷۹} – الشیخیّهٔ: ۱۹۶؛ هفتاد و دو ملّت: ۱۷۳؛ دایرهٔ المعارف بزرگ تشیع: ۱۰ / ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

{۳۸۰} – الشیخیّهٔ: ۱۹۷.

{۳۸۱} – الشیخیّهٔ: ۱۹۹.

{۳۸۲} – الشیخیّهٔ: ۲۰۰.

{۳۸۳} – طبقات أعلام الشیعهٔ: ۱۵۴۶ / ۱؛ شیخیگری بابیگری: ۱۲۷ – ۱۲۱؛ الشیخیّه: ۱۹۴.

{۳۸۴} – مراجعه شود به کتاب «زندگینامه شهید نیکنام ثقهٔ الاسلام تبریزی»، کتاب «رجال آذربایجان»، کتاب «رهبران مشروطه: ص ۲۷۳ «و کتاب «هجده ساله آذربایجان».

{۳۸۵} – این که شیخیّه حاج محمّد کریم خانی شیخیه را تنها فرقه ناجیه می‌دانند، مراجعه شود به کتاب: «نود مسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا، از شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در پاسخ سؤال ۱۷، ص ۵۳. همچنین در جواب مسأله در پاسخ سؤال ۲۱، صفحه ۶۳ و کتاب «رساله سی فصل، در جواب ایرادات بعض موردین بر سلسله جلیله شیخیه، حاج محمّد کریم خان کرمانی: ص ۶۳، فصل دهم».

{۳۸۶} – بهاییان: ۱۵۴.

{۳۸۷} – وی پس از مرگ پدرش حسینعلی بهاء و طبق وصیّت او، بر جای او نشست و رهبری فرقه بهاییت را به عهده گرفت. وی در ۵ جمادی الاوّل سال ۱۲۶۰ ه ق از میرزا حسینعلی نوری و نوابه خانم متولّد شده و چون اسم پدر بزرگش میرزا عبّاس بود، او را به این نام نامیدند. او هشت سال و اندی در تهران بوده و در سال ۱۲۶۸ ه همراه پدرش از تهران به بغداد تبعید گردید و دوازده سال در بغداد ماند. وی دو سال در نزد پدر و عموهایش تحصیل کرد و به مدرسه قادریه رفت و تا سن ۱۹ سالگی در نزد شیخ عبدالسلام شوافی به تحصیل حکمت و کلام پرداخت و گاهی به خانقاه دراویش سری می‌زد و طرف توجّه شوکت علی پاشا که از مراشد صوفیّه عثمانی بود، واقع شد و از او مسائل عرفانی را آموخت و چهار سال پس از فوت شوکت علی پاشا، در چهل سالگی شرحی بر حدیث «کنت کنزاً مخفیّاً» ... نوشت و از طرف پدرش به لقب «غصن اعظم» معروف شد.

او پنج سال از عمر خود را در ادرنه و بقیّه عمر را در عکا و حیفا به سر برد و سر انجام در سن ۷۵ سالگی در تاریخ ۲۷ ربیع الاوّل ۱۳۴۰ ه فجأتا از دنیا رفت (شرح مفصّل تاریخ زندگی او را در: محاکمه و بررسی باب و بهاء: ۱۶ / ۲ و جمال ابهی: صص ۱۷۴ – ۱۴۷ بخوانید)

{۳۸۸} – میرزا علی محمّد باب راه یافت و باب نیز به او لقب «طاهره» را داد و از حروف حی – یعنی نخستین هجده نفری که به باب گرویده‌اند – شد.

وی سر انجام پس از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه و تحت تعقیب قرار گرفتن بابی‌ها، در سال ۱۲۶۸ ه ق با عدّه‌ای که قبلا دستگیر شده بودند، محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند و این هنگامی بود که هنوز فرقه بهاییت به وجود نیامده بود (شرح حال او در کتاب‌های: جمال ابهی: ص ۶۲ و ۸۶ و محاکمه و بررسی باب و بهاء: ۹۰ / ۱ و ۹۳، آمده است)

{۳۸۹} – در اینجا عبد البهاء با کمال بی‌حیایی و بی‌شرمی، به مرحوم حاج آیهٔ اللّه ملّا محمّد تقی برغانی ناسزا گفته است، که ما آن را حذف کردیم.

{۳۹۰} – شرح حال زرّین تاج به قلم عبد البهاء: ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

{۳۹۱} – نحل: ۴۳.

{۳۹۲} – توبه: ۱۲۲.

{۳۹۳} – مُباهی: فخر کننده.

{۳۹۴} – زخرف: ۵۳.

{۳۹۵} – نور: ۳۵.

{۳۹۶} – بقره: ۲۵۷.

{۳۹۷} – فاتحه: ۵.

{۳۹۸} – کافی: ج ۱، ص ۸۹، ح ۵ و ص ۹۰، ح ۸.

{۳۹۹} – فرض مسأله خالقیّت برای اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام به سه گونه تصوّر می‌شود:

۱ – ایشان خالق اشیاء هستند و این قدرت را از جانب خود دارند.

۲ – ایشان خالقند امّا این قدرت را خدای تعالی به ایشان موهبت نموده

۳ – ایشان خالقند لکن نه به صورت استقلالی، بلکه به منزله واسطه‌ای می‌باشند که این امر را محقّق می کنند، همانند ملک الموت که مجری موت خلایق است در تحت اراده ربّانی و همان گونه که ملاحظه می‌نمایید، هر سه مورد در بیانات مرحوم حجّة الإسلام علی الإطلاق مردود و باطل شمرده شده است.

{۴۰۰} – لقمان: ۲۵.

{۴۰۱} – بقره: ۲۲.

{۴۰۲} – بقره: ۲۹.

{۴۰۳} – حدید ۴.

{۴۰۴} – انعام ۷۹.

{۴۰۵} – توحید شیخ صدوق: ص ۱۴۷ ح ۱۹

{۴۰۶} – کافی: ج ۱، ص ۸۲، ح ۴ و ص ۸۳، ح ۵.

{۴۰۷} – کافی: ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۷.

{۴۰۸} – در نسخه: «رسای» خوانا نیست.

{۴۰۹} – کافی: ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۱.

{۴۱۰} – این کلمه در نسخه به همین صورت است و خوانده نشد.

{۴۱۱} – کافی: ج ۱، ص ۹۱، ح ۳.

{۴۱۲–} اخلاص؛ ۴ – ۱.

{۴۱۳} – اینجا در نسخه کلمه‌ای خوانا نیست.

{۴۱۴–} حدید؛ ۶ – ۱.

{۴۱۵} – کافی: ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۴.

{۴۱۶} – اسراء: ۴۴.

{۴۱۷} – دیوان أبی العتاهیة: ۶۲، ط دار الکتب العلمیّة.

{۴۱۸} – در اینجا پایان یافت ترجمه آیه نخست سوره حدید.

{۴۱۹} – ترجمه آیه ۲ سوره حدید «له ملک السموات و الأرض یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر».

{۴۲۰} – ترجمه آیه ۳ سوره حدید:

«هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم».

{۴۲۱ –} سجده ۵.

{۴۲۲} – ترجمه آیه ۴ سوره حدید:

«هو الّذی خلق السموات و الأرض فی ستّهٔ أیّام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الأرض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم أین ما کنتم واللّه بما تعملون بصیر».

{۴۲۳} – ترجمه آیه ۵ سوره حدید:

«له ملک السموات و الأرض و إلی اللّه ترجع الأمور».

{۴۲۴} – ترجمه آیه ۶ سوره حدید:

«یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات الصدور».

{۴۲۵} – چنانچه در آیه ۶۴ از سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

«و قالت الیهود ید اللّه مغلولهٔ».

{۴۲۶} – فتح: ۱۰.

{۴۲۷} – بقره: ۲۰ و آل عمران: ۱۶۵.

{۴۲۸} – لقمان: ۲۵ «و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض لیقولن اللّه».

{۴۲۹} – این تعریف از شرک، در حدیثی در کتاب کافی (ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۱) آمده که روایت شده از ...: «برید العجلی عن أبی جعفر عَلَیْهِ السَّلَام قال:

سألته عن أدنی ما یکون العبد به مشرکً ا، فقال:

من قال للنواهٔ انّها حصاهٔ و للحصاهٔ انّها نواهٔ، ثم دان به».

{۴۳۰} – اسراء: ۱۱۰.

{۴۳۱} – این جا در نسخه افتادگی دارد.

{۴۳۲} – کافی: ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۱.

{۴۳۳ –} نجم ۲۳.

{۴۳۴} – روایت در این معنا بسیار است، مانند:

عن أبی عبداللّه عَلَیْهِ السَّلَام:

...اجعلونا عبیداً مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم إلّا النبوّهٔ (الخرائج و الجرائح: ۷۳۵ / ۲) و مانند:

قال أمیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام:

لا تتجاوزوا بنا العبودیّهٔ، ثم قولوا فینا ما شئتم (احتجاج: ۲۳۳ / ۲) و یا این روایت: عن کامل التمار قال:

کنت عند أبی عبداللّه عَلَیْهِ السَّلَام ذات یوم، فقال لی: یا کامل، اجعل لنا ربّاً نؤب إلیه و قولوا فینا ما شئتم (بصائر الدرجات: ۱۴۹).

{۴۳۵} – بقره: ۲۲.

{۴۳۶} – بقره: ۸۳.

{۴۳۷} – این کلمه در نسخه به همین صورت خوانده شد.

{۴۳۸} – کلمه: «موحّدین» در تفسیر نبود.

{۴۳۹} – تفسیر امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلَام ۳۹.

{۴۴۰} – این روایت را مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی (: ج ۱، ص ۸۴)، نقل نموده، می‌فرماید:

فی روایهٔ عامیهٔ عن الصادق عَلَیْهِ السَّلَام ...

{۴۴۱} – کافی: ج ۱، ص ۸۷ ح ۲.

{۴۴۲} – کافی: ج ۱، ص ۸۷ ح ۳.

{۴۴۳} – یعنی در بحث عدم خالقیّت اهل بیت عَلَیْهِمُالسَّلَام.

{۴۴۴} – در نسخه: «علی السبیل بدل» بود، در متن تصحیح شد.

{۴۴۵} – بحار الأنوار: ج ۵۵، ص ۴۰، ح ۲.

{۴۴۶} – این حدیث، حدیثیست قدسی، که علّامه مجلسی رحمه الله از ابوالحسن بکری – استاد شهید ثانی قدس سره – نقل نموده، که وی در کتاب: «الأنوار» روایت کرده از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام:

انّه قال:

کان اللّٰه و لا شیء معه، فأوّل ما خلق نور حبیبه محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قبل خلق الماء و العرش و الکرسی و السموات و الأرض و اللوح و القلم ... و الحق تبارک و تعالی ینظر إلیه و یقول:

یا عبدی أنت المراد و المرید و أنت خیرتی من خلقی و عزّتی و جلالی لولاک لما خلقت الأفلاک، من أحبّک أحببته و من أبغضک أبغضته؛ (... بحار الأنوار: ج ۵۴، ص ۱۹۸ ح ۱۴۵).

{۴۴۷} – انبیاء: ۱۰۴.

{۴۴۸} – اسراء: ۱.

{۴۴۹} – محاسن: ص ۳۲.

{۴۵۰ –} نجم ۷ و ۸.

{۴۵۱} – در آیه ۲ سوره مبارکه نجم که خداوند می‌فرماید:

«ما ضل صاحبکم و ما غوی».

{۴۵۲} – کافی: ج ۸، ص ۳۷۶، ح ۵۶۷.

{۴۵۳} – تفسیر قمی: ج ۲، ص ۳؛ روایت از هشام بن سالم است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹